

البعثین

سُرُّ الْفُجُورِ

ناظم بر
پرواز روح

ضمیمہ رسالہ فہم حکیم

از مکتوبات

حضرت علامہ آیت اللہ حاج سید محمد حسین حسینی طهرانی

قَدَسَ اللهُ لَفْسَهُ الزَّكِيَّةَ

الحسين

بوالغزیز

سِرِّ الْفُتُوحِ

ناظمیہ

پروازِ رُوح

بہ ضمیمہ رسالہ

فُقُہایِ حِکْمِ

از مکتوبات

حضرت علامہ آیت اللہ حاج سید محمد حسین حسینی طهرانی

قدس الله نفسه الزكية

حسینی طهرانی، سید محمد حسین، ۱۳۴۵-۱۴۱۶ ق.

سرّ الفتوح ناظر بر پرواز روح، به ضمیمه رساله فقهای حکیم / از مکتوبات ... سید محمد حسین حسینی طهرانی. - مشهد: علامه طباطبائی، ۱۴۳۳ ق. ۲۷۲ ص.

کتاب اول: نقدی است کوتاه بر کتاب پرواز روح، اثر سید حسن ابطحی. کتاب دوم: مروری فهرست‌وار بر اسامی افرادی از فقهای اسلام که به فلسفه و عرفان پرداخته‌اند. کتابنامه: ص ۲۶۷-۲۷۲، و بصورت زیر نویس.

۱. ابطحی، سید حسن، پرواز روح - نقد و تفسیر. ۲. عرفان - دفاعیه‌ها و ردیه‌ها. ۳. تصوف - دفاعیه‌ها و ردیه‌ها. ۴. فیلسوفان اسلامی - سرگذشتنامه. ۵. علما و مجتهدان - سرگذشتنامه. الف. حسینی طهرانی، سید محمد حسین. رساله فقهای حکیم. ب. عنوان. ج. عنوان: رساله فقهای حکیم. د. عنوان: پرواز روح. ه. عنوان: فقهای حکیم.

۲۹۷/۹۹

BP۵۵/

شابک (با جلد معمولی) ۹۷۸-۶۰۰-۵۷۳۸-۲۵-۴

شابک (با جلد زرکوب) ۹۷۸-۶۰۰-۵۷۳۸-۲۶-۱

ISBN 978 - 600 - 5738 - 25 - 4

ISBN 978 - 600 - 5738 - 26 - 1

سرّ الفتوح ناظر بر پرواز روح به ضمیمه رساله فقهای حکیم

از مکتوبات: حضرت علامه آیه الله حاج سید محمد حسین حسینی طهرانی رحمته الله علیه

طبع اول: محرم الحرام ۱۴۳۳ هجری قمری

تعداد: ۳۰۰۰ نسخه

چاپ و صحافی: چاپخانه دانشگاه مشهد

ناشر: انتشارات علامه طباطبائی، مشهد مقدّس، جاده طرقيه، نرسیده به

پمپ بنزین، امام رضا علیه السلام ۴۷، شماره ۱۶، تلفن ۵۵۹۲۱۲۵-۰۵۱۱

این کتاب تحت اشراف «مؤسسه ترجمه و نشر دوره علوم و معارف اسلام»

از تألیفات حضرت علامه آیه الله حاج سید محمد حسین حسینی طهرانی

بطبع رسیده و کلیه حقوق آن محفوظ و مخصوص این مؤسسه می باشد.

فہرست

فهرست تفصیلی مطالب و موضوعات

سرّ الفتوح، ناظر بر «پرواز روح»

به ضمیمه رساله فقهای حکیم

صفحه

عنوان

متن کتاب سرّ الفتوح

از صفحه ۲۱ تا صفحه ۷۵

شامل مطالب :

- ۲۱ سبب تألیف کتاب
- ۲۲ لزوم بیدار داشتن قلب، با ارتباط با مقام ولایت
- ۲۳ بررسی سه مطلب اصلی از مطالب کتاب «پرواز روح»
- ۲۳ مطلب اول: درباره استاد در سیر و سلوک
- از مطاوی کتاب «پرواز روح» به دست می آید که در راه تهذیب نفس،
- ۲۴ توسّل به معصومین علیهم السّلام کافی بوده و نیازی به استاد نیست
- ۲۵ مسیر انسان در امور تشریحیه بر اساس تکلیف و اختیار است
- ۲۶ مسأله لزوم استاد و مسأله لزوم امام حیّ، هر دو بر یک اساس قرار دارند
- مسأله تهذیب نفس، همچون سائر امور، بر اساس پیمودن راههای ظاهری
- ۲۷ است
- منحصر ساختن مسائل اخلاقی در توسّل باطنی، شانه خالی کردن از بار
- ۲۸ مسؤولیت است
- ۳۰ شرع، در همه امور امر به پیروی از اهل خبره و اهل علم می نماید

- ۳۲ لزوم رجوع جاهل به عالم، در سه مرحله فطرت و عقل و شرع (ت)*
- ۳۳ روایات فراوانی که از آنها لزوم مراجعه به استاد استفاده می شود (ت)
- ۳۷ منظور از «استاد» کیست، و راه شناخت وی (ت)
- ۳۸ چرا عده‌ای نیاز به استاد طریق را انکار می کنند؟
- ۳۹ سُلاک اویسی و مجذوب سالک (ت)
- ۴۰ **مطلب دوّم: درباره علم فلسفه**
- ۴۰ انکار فلسفه، انکار ضروریات قوّه عاقله انسان است
- ۴۱ آیات کریمه قرآن، دعوت به تعقل می نماید
- ۴۲ تعلیم حکمت، از وظائف رسول خدا صلّی الله علیه وآله در قرآن کریم
- ۴۲ طرح مسائل دقیق فلسفی در روایات
- ۴۲ برخی از روایان ما، احادیث عمیق و پیچیده‌ای را روایت می کنند
- ۴۳ بسیاری از روایات ائمه علیهم السلام فراتر از سطح فهم عموم است
- ادعای بی نیازی از علوم عقلی به واسطه رجوع به ادله نقلی، مستلزم
- ۴۴ تناقض است
- ۴۴ بدون ورود در مسائل عقلی، چاره‌ای جز تقلید در اصول دین نیست
- ۴۵ آثار و برکات «اجتهاد» در مذهب شیعه
- ۴۶ علت اینکه طلاب را از علوم عقلیه منع می کنند دو چیز است
- ۴۷ عمق مطالب فلسفی روایات، با شرح و تفسیر ادبی به دست نخواهد آمد
- بدون حرکت در مراحل «فکریه» و «وجدانیّه» نمی توان به توحید
- ۴۸ خالص رسید
- ۴۹ لزوم بحث و تحلیل معارف دینی برای توده مردم

* - حرف «ت» علامت برای عناوین مطالب موجود در تعلیقه‌ها می باشد.

- ۵۰ طرح برخی از اشکالات مخالفین فلسفه، و پاسخ آن
اشکال اول: «تمامی معارف در کتاب و سنت یافت می شود و دیگر نیازی
- ۵۰ به علوم عقلیه نیست»؛ و پاسخ آن
- ۵۱ علوم عقلیه، راه رسیدن به معارف است
- ۵۲ اشکال دوم: «یادگیری علوم عقلیه بدعت است»؛ و پاسخ آن
- ۵۲ دعوت کتاب و سنت به عقل و تعقل، علم و تعلم
- ۵۳ آیا پیدایش هر چیز تازه‌ای «بدعت» است؟
- ۵۴ مراد از تصوّف و فلسفه‌ای که در برخی روایات، مذمت شده است
- ۵۵ فلاسفه اسلام، پاسداران شرع و شریعت هستند
- ۵۶ طلاب علوم دینیّه بایستی در «حکمت متعالیه» مجتهد باشند
- ۵۷ اشکال سوم: «اختلاف نظر فلاسفه، دلیل بطلان فلسفه است»؛ و پاسخ آن
- ۵۷ اختلاف آراء، در تمامی علوم شایع است
- ۵۷ لزوم پی جوئی حق، در میان آراء مختلف
- ۵۸ مطلب سوم: دربارهٔ نهایت سیر معرفتی انسان
- ۵۸ استقلال قائل شدن دربارهٔ حضرت ولی عصر علیه السلام موجب شرک است
- ۵۹ نفی استقلال از هر موجودی، در آیات و روایات
- ۵۹ مقصد خداست، و امامان واسطه فیض اند
- ۶۰ وجود مقدّس امام، آئینهٔ تمام نمای خداست
- ۶۱ لزوم کسب فیض از نفس امام زمان علیه السلام در سیر و سلوک إلى الله (ت)
- ۶۲ بین کثرت عالم و وحدت پروردگار، تنافی وجود ندارد
- ۶۳ انحراف «وهابیّه» و «شیخیّه» در باب معرفت پروردگار
- ۶۳ وهابیّه، وساطت و سائط فیض را انکار می کنند
- ۶۴ کثرات، مظاهر و مجالی ذات پروردگار هستند

- ۶۵ شیخیه، وصول به پروردگار را انکار می‌کند
- ۶۶ اشکالات عقائد شیخیه بسیار است
- ۶۷ لزوم جبر در مذهب وهابیه، و تفویض در مذهب شیخیه
- ۶۸ شرط بهره‌مندی صحیح و کامل از ملاقات با امام زمان علیه السلام
- ۶۹ تشرف علامه بحرالعلوم، با معرفت همراه بود
- ۷۰ اعتقاد شیخیه به «رکن رابع»
- ۷۱ حقیقت انتظار فرج
- ۷۲ تشرف ظاهری باید همراه با «دید مرآت» باشد
- ۷۳ باید با تهذیب نفس، برای ظهور آماده شویم
- ۷۴ راه «ظهور باطنی» همیشه باز است

تعلیقات بر کتاب «پرواز روح»

از صفحه ۷۹ تا صفحه ۱۵۳

شامل مطالب :

- ۷۹ تذکراتی از ناشر
- ۸۱ تعبیری لطیف از مرحوم حاج شیخ حبیب الله گلپایگانی
- ۸۲ معرفی استاد از ناحیه حضرت امام رضا علیه السلام
- ۸۳ لزوم مربی زنده، در سیر و سلوک
- قضیه ملای رومی و شمس تبریزی در توسل به حضرت امیرالمؤمنین
۸۴ علیه السلام
- ۸۵ پیروی از استاد، به معنای سلب و ساطت امام علیه السلام نیست
- مسأله استادی و شاگردی در کتاب «پرواز روح»، عملاً ثابت شده و لفظاً
- ۸۷ انکار می‌گردد
- ۸۸ مکاشفات صورتیه، داللتی بر کمال ندارند

- ۸۹ مطالب متناقض «پرواز روح» در مسأله استاد طریق
- ۹۰ مکاشفه‌ای غلط در رابطه با خروج سید حسنی
- ۹۲ ملاقات مرحوم حاج ملا آقاجان با مرحوم آیه الله میرجهانی اصفهانی
- ۹۳ وساطت استاد، منافاتی با کسب فیض از امام علیه السلام ندارد
- ۹۵ مخفی ترین نوع غلو درباره معصومین علیهم السلام
- ملاقات مرحوم حاج ملا آقاجان با پیرمرد زنده دل، و دستورات پیرمرد
به ایشان
- ۹۵
- ۹۸ ادعای «ظهور اصغر» و «ظهور اکبر»
- ۱۰۲ بجا آوردن دستورات سلوکی از روی آزمایش، صحیح نیست
- ۱۰۳ احتراز اولیای کامل از ابراز کرامات
- قضیه فردی که در عمل کردن به دستورات عمل مرحوم شیخ بهائی
اشتباه نموده بود
- ۱۰۴
- ۱۰۵ احوالات مرحوم اللهیاری
- ملاقات برخی از شاگردان مرحوم قاضی با مرحوم حاج ملا آقاجان،
- ۱۰۸ و طرح مطالبی درباره توحید
- خلط و اشتباه مرحوم حاج ملا آقاجان در پاسخ به مطالب شاگردان
مرحوم قاضی
- ۱۱۰
- ۱۱۲ قضیه تشرف در مسجد سهله، و خطای مرحوم حاج ملا آقاجان
- ۱۱۸ اشتباهات خطیر، در اثر نداشتن استاد طریق
- ۱۲۰ تحقیقی درباره سند «مَنْ عَلَّمَنِي حَرْفًا فَقَدْ صَيَّرَنِي عَبْدًا» (ت)
- ۱۲۱ مراد از روایت حضرت امام حسن عسکری علیه السلام درباره فلسفه
- ۱۲۲ توصیه به فلسفه جدید و منع از فلسفه اسلامی، جای شگفتی است
- ۱۲۲ هیچیک از مخالفان فلسفه، خود فلسفه نخوانده‌اند

- ۱۲۳ مکاشفه مرحوم حاج ملا آقا جان درباره ملائکه شب و روز
قضیه‌ای که مرحوم قاضی، در مورد یکی از مشایخ و شاگرد او
نقل می‌فرموده‌اند
- ۱۲۴
- ۱۲۷ خبر دادن از باطن افراد و نظائر آن، از اولیاء راستین سر نمی‌زند
- ۱۲۹ لزوم پیروی از استاد طریق، به دلیل فطری و عقلی و شرعی ثابت است
پیروی حقیقی از معصومین علیهم السّلام تنها در تبعیت از استاد کامل
تحقق می‌پذیرد
- ۱۳۱
- ۱۳۲ تقسیم عبادت به سه دسته، در روایات
- ۱۳۳ مطالبی درباره مرحوم آیه الله کوهستانی
- ۱۳۴ تفسیر آیه شریفه: «ثُمَّ أَوْزَنَّا الْكِتَابَ...»
- ۱۳۶ گفتاری از مرحوم آیه الله کوهستانی در مذمت فلسفه و تصوّف، و پاسخ آن
- ۱۳۷ تحقیقی اجمالی درباره روایات وارده در مورد فلسفه (ت)
- ۱۴۰ مراد از روایاتی که در آنها مذمت از تصوّف وارد شده است
- ۱۴۰ تحقیقی اجمالی درباره اصطلاح «صوفیه» و معانی آن (ت)
تشابه اسمی، موجب اشتباه در معنای روایات وارده درباره فلسفه و
تصوّف شده است
- ۱۴۶
- ۱۴۷ مرحوم آیه الله حاج شیخ حبیب الله گلپایگانی
- ۱۴۸ مرحوم حجّة الإسلام حاج شیخ محمد کوفی
- ۱۴۸ مرحوم حجّة الإسلام فرید کاشانی
- ۱۴۹ قالب تهی کردن برخی از سلاک در برابر جذبات الهیه، در اثر نداشتن استاد
- ۱۵۰ رجعت، از مختصات شیعه است
- ۱۵۲ علم خداوند، و علم اولیاء خدا
- ۱۵۳ لقاء امام زمان علیه السّلام مقدمه است برای لقاء پروردگار

رساله فقهای حکیم

مقدمه ناشر

از صفحه ۱۵۹ تا صفحه ۱۹۶

شامل مطالب :

- ۱۵۹ علم حکمت و فلسفه، و نظرات متفاوت در باره آن
- ۱۶۰ بررسی دو مطلب در مقدمه حاضر
- ۱۶۰ مطلب اول: بررسی آیات حکمت در قرآن کریم
- ۱۶۱ آیاتی که لفظ حکمت در آن وارد شده است
- ۱۶۴ معنای «حکمت» در لغت
- ۱۶۶ مطالب مرحوم علامه طباطبائی در «المیزان» درباره حکمت
- ۱۶۸ مطالب مرحوم آیه الله شعرانی در «نشر طوبی» درباره حکمت
- نقل مرحوم آیه الله شعرانی اشکالات و شبهاتی را پیرامون حکمت، و
- ۱۷۱ جواب ایشان از آنها
- ۱۷۵ طرح برخی دیگر از اشکالات پیرامون حکمت، و پاسخ آن
- مطلب دوم: نقد و بررسی فرمایشات مرحوم علامه مجلسی در ردّ
- ۱۷۹ حکما و فلاسفه
- ۱۷۹ خلاصه اشکالات «بحار الأنوار» درباره فلسفه
- ۱۸۰ ۱- اشکال بر قاعده الواحد
- ۱۸۱ به محالات، قدرت تعلق نمی‌گیرد
- ۱۸۱ ۲- اشکال بر قدیم بودن عالم
- ۱۸۳ نظریه عمیق مرحوم صدرالمتألهین درباره حدوث عالم
- ۱۸۶ نظریه مشائین درباره حدوث عالم
- ۱۸۷ ۳- اشکال بر نظریه افلاک، و پاسخ آن

- ۱۸۹ ۴- إشکال در جنت جسمانی، و پاسخ آن
- ۱۸۹ ۵- إشکال بر امتناع اعاده معدوم
- ۱۹۰ مباحث سه گانه‌ای که درباره‌ی اعاده‌ی معدوم بایستی بررسی شود
- ۱۹۲ معاد، اعاده‌ی معدوم نیست
- ۱۹۵ بین دیدگاه‌های فلسفی و متون دینی تضادی نیست
- ۱۹۶ نکته‌ای کوتاه درباره‌ی «رساله‌ی فقهای حکیم»

متن رساله‌ی فقهای حکیم

از صفحه‌ی ۱۹۹ تا صفحه‌ی ۲۶۴

شامل مطالب :

- ۱۹۹ افرادی از فقهاء اسلام که به علم حکمت پرداخته‌اند
- ۱۹۹ مرحوم میرداماد
- ۲۰۰ مرحوم بحرالعلوم
- ۲۰۰ مرحوم علامه‌ی حلّی
- ۲۰۲ گفتار مرحوم ملامحمدتقی مجلسی در ترغیب به اشعار ملامی رومی و عطار
- مرحوم شیخ انصاری، مسائل عقلی را به حاج ملاهادی سبزواری
- ۲۰۳ ارجاع می‌داد
- ۲۰۴ جمعی از فقهاء معاصرکه در فلسفه نیز متضلع بوده‌اند
- ۲۰۴ توصیه‌ی مرحوم قاضی به شاگردان خود درباره‌ی تدرّس و تدریس فلسفه
- تضلع‌ی مرحوم آقاسیداحمدکربلائلی و مرحوم ملاحسینقلی همدانی
- ۲۰۵ در فلسفه
- ۲۰۶ تدریس «فتوحات مکیّه» در حوزه‌ی نجف، توسط استاد مرحوم بحرالعلوم
- ۲۰۷ مطالب مرحوم شهید در «دروس» درباره‌ی وقف نمودن بر «صوفیّه»
- ۲۰۸ نامه‌ای از مرحوم علامه‌ی مجلسی و دفاع ایشان از تصوّف صحیح

- ۲۰۹ نقل عین عبارات مرحوم علامه مجلسی درباره صوفیه (ت)
شواهد مرحوم علامه مجلسی برای تشخیص دادن سلسله صوفیه حقه
۲۱۰ شیعه (ت)
مرحوم آیه الله کاشف الغطاء، و تدریس حکمت متعالیه توسط ایشان در
۲۱۳ نجف اشرف
مطالب آیه الله شهید قاضی طباطبائی درباره فضای فلسفی و عرفانی
۲۱۴ حوزه نجف در گذشته
نام برخی از مشاهیر مدرّسین حکمت متعالیه در حوزه نجف
۲۱۵ نقش دشمنان در تغییر مسیر حوزه نجف
۲۱۷ مطالب مرحوم ملا محمد تقی مجلسی در «تشویق السّالکین» درباره
لزوم تصوّف و سلوک
۲۱۸ گفتار مرحوم آیه الله مرعشی نجفی درباره تبّحر عده‌ای از علماء اسلام
در فلسفه
۲۲۰ کلام مرحوم آخوند خراسانی درباره لزوم فراگرفتن فلسفه
مطالب مرحوم آیه الله شهید مطهری در باره خداشناسی از راه عقل
و فلسفه (ت)
۲۲۲ مطالعه آیات آفاقی، برای خداشناسی کافی نیست (ت)
۲۲۳ قرآن کریم مسائلی را مطرح می‌سازد که جز با دلیل عقلی قابل ادراک نیست (ت)
۲۲۵ روایات ماگنجینه‌ای است از الهیات استدلالی (ت)
۲۲۸ همنشینی با اهل حکمت، در خطبه رسول خدا صلی الله علیه وآله
۲۲۸ ادعای بی‌نیازی از علوم عقلیه، همان «حسبنا کتابُ الله» است
۲۲۹ مراجعه به روایات بدون علوم عقلیه، مستلزم جمود بر ظواهر و مفاصد
بسیار آن می‌شود
۲۳۰

- ۲۳۱ مراد از «حکمت» در قرآن کریم، علوم عقلیه است
- ۲۳۲ تجلیل از حکمای الهی یونان، در روایات (ت)
- کلام مرحوم سید ابن طاووس در اینکه اکثر حکماء یونان پیامبر بوده‌اند (ت)
- ۲۳۳ لقمان، از حکماء یونان بوده است
- مطالب ملاً سید صالح خلخالی در اینکه مخالفت علماء اسلام، با فلسفه اشاعره بوده است
- ۲۳۴ نحوه ارتباط علوم شرعیّه با علوم عقلیه (ت)
- ۲۳۶ صدرالمتألهین: تباً لفلسفة لا يطابق قوانينها قوانين الشريعة المطهرة (ت)
- ۲۳۷ اشاعره با فلسفه مخالف هستند، و معتزله موافق
- ۲۳۷ انتقاد سید محمود آلوسی از فلسفه، به دلیل اشعری بودن اوست
- ۲۳۸ تفسیر و تطبیق نابجای آلوسی در مورد روایات فضیلت حکمت
- ۲۴۲ ردّ علامه طباطبائی در تعلیقه «بحار» بر ادّعی بسته بودن باب عقل
- ۲۴۳ ادّعی ارنست رنان مبنی بر مخالفت اسلام با علم و فلسفه
- ۲۴۴ نظر حضرت مؤلف (قدّه) نسبت به سید جمال الدین اسدآبادی (ت)
- ۲۴۵ بطلان انتساب کتاب «حدیقه الشیعه» به مرحوم محقق اردبیلی
- مرحوم آیه الله شعرانی: «حدیقه الشیعه» بصورت فعلی، از مقدّس اردبیلی نیست (ت)
- ۲۴۷ مطالب «تأسیس الشیعه» درباره حکمت
- ۲۴۷ علامه حلّی
- ۲۴۸ آل نوبخت
- ۲۵۱ ابونصر فارابی، ابن مسکویه، ابوالفتح کراچکی
- ۲۵۳ شیخ سدید الدین، شیخ کمال الدین، شیخ علی بن سلیمان

- ۲۵۵ خواجه نصیر الدین طوسی، قطب الدین رازی
- ۲۵۷ آیه الله سید حسن صدر و اساتید ایشان در حکمت و کلام
- ۲۵۸ مطالب ارزشمند شیخ محمود أبوریّه در ردّ بر حشویّه و أخباریون
- ۲۵۸ کلمات بزرگان، در مذمت حدیث بدون فهم و تعقل (ت)
- ۲۶۱ مطالب دیگری از «أضواء» در مذمت جمود أهل حدیث
- ۲۶۳ روایاتی از «المحجة البيضاء» درباره حکمت
- ۲۶۷ فهرست منابع

متن کتاب سُرُالْمُنْتَوَج

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ
الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ وَ صَلَّى اللَّهُ عَلَى مُحَمَّدٍ وَ آئِهِ الطَّاهِرِينَ
و لَعْنَةُ اللَّهِ عَلَى أَعْدَائِهِمْ أَجْمَعِينَ

و بعد ، آنکه کتاب شریف «پرواز روح» را مطالعه کردم ؛ و چون از مدتی قبل درباره محتویات آن کراراً سؤالاتی می شد و از این حقیر درباره آن نظریه می خواستند ، و بواسطه عدم اطلاع بر آن مضامین قادر بر پاسخ آنها نبوده ام ، و فقط به ذکر صدق و امانت مؤلف محترم آن^۱ ، که از سابق الایام روابط فی الجملة دوستی و آشنائی برقرار بود ، اکتفا می نمودم ؛ اینک یکی از برادران ایمانی و اخلاء روحانی یک جلد برای من هدیه آورده و تقاضای مطالعه و نظریه نمودند . لذا برای اجابت التماس و دعوت مؤمن یک دور آن را مرور ، و نظریات خود را در موارد لازم در هامش همان کتاب ثبت کردم ، تا موجب تذکره برای حقیر و تبصره برای دوستان عزیز و طالبان ارجمند بوده باشد .

و اینک خلاصه نظریه را که در آن هوامش مضبوط شده است ، برای افرادی که بدون مطالعه کتاب می خواهند از آن مطلع گردند ، در

۱- لازم به ذکر است که این کتاب در سال ۱۴۰۳ هجریه قمریه تألیف

شده ؛ و اینگونه تعابیر ، ناظر به آن زمان می باشد - م .

اینجا می‌نگارم ، بحول الله و قوته ؛ وَ لَا حَوْلَ وَ لَا قُوَّةَ إِلَّا بِاللَّهِ الْعَلِيِّ الْعَظِيمِ .

این کتاب که مشهود است از روی صدق و إخلاص نگارش یافته است ، برای بیدار کردن حس‌های خاموش و افکار جامده بسیار مفید ؛ و در آن که عملاً و شهوداً روابط این عالم طبیعت را با عالم صورت و مثال ولایت عظمای حضرت حجّة بن الحسن ارواحنا فداه روشن می‌سازد ، جالب و حاوی سبکی بدیع می‌باشد .

آخر تاکی مردم ، این جهان و عالم طبع و خیال را مرده پندارند و برای آن روحی و جانی نبینند ؟ روحی و جانی که همچون روح و جان ما نسبت به جسم ما ، بر تمام این جهان حاکم ، و هر موجودی را در تحت حیطة عینیّه و علمیّه خود قرار داده است !

زیرا وقتی که از نظر أدلّه فلسفیّه و از نظر منقولات محکمه شرعیّه ثابت شد که ولایت کلیّه الهیّه بر این عالم حکومت دارد ، چرا آن را ننویسند و بازگو نکنند ؟ و شهود و اثر را برای اطلاع پژوهندگان حقیقت در دسترس آنها قرار ندهند ؟

و بالأخره مردم با امامشان پیوند و رابطه پیدا نکنند ؟ و در سرّاء و ضرّاء همانطور که برای اداره امور بدن و عالم طبیعت خود ، از افکار و اراده و نیروی علم خود نیرو می‌گیرند ؛ از آن منبع علم و حیات و قدرت برای اداره امور جهان تشریح و سیر تکاملی امت‌ها به مراحل کمالی خود ، نیرو بگیرند و استمداد نمایند ؟

زیرا ما معتقدیم که ارتباط با ولایت که روح کلی این عالم است ،

برای تکامل بشر از نان شب ضروری تر است؛ و روایت شریفهٔ وارده از رسول اکرم صلی الله علیه وآله وسلم: **مَنْ مَاتَ وَلَمْ يَعْرِفْ إِمَامَ زَمَانِهِ مَاتَ مِيتَةً جَاهِلِيَّةً**،^۱ از روایات مسلمه و دارای اسناد عدیده از طریق شیعه و عامه است.^۲ **فَلِلَّهِ تَعَالَى دَرُّ مَوْلَفِهِ**، و **جَزَاءُ عَنِ الْعِلْمِ وَالْعَمَلِ أَحْسَنُ الْجَزَاءِ**، و **شَكَرَ سَعِيَهُ وَأَجْرَكَ ثَوَابَهُ**.

اما نظریات حقیر دربارهٔ بحث‌ها و نظریاتی که در آن بکار رفته است، در سه مورد شایان توجه است:

اوّل: دربارهٔ عدم نیاز به استاد و مربی کامل در سیر و سلوک برای تکمیل نفوس بشریه.

دوّم: دربارهٔ انتقاد از خواندن علم فلسفه.

سوّم: دربارهٔ نهایت سیر که به شناخت ولیّ مطلق: حضرت حجّت صلوات الله علیه منتهی می‌گردد.

أما در مطلب اوّل:

آنچه از مطاوی این کتاب دستگیر می‌شود آنستکه انسان نیازی به استاد در راهنمایی راه خدا و تزکیهٔ باطن و تطهیر نفس ندارد؛ و توسّلات به ائمّهٔ معصومین و حضرت بقیّهٔ الله ارواحنا فداه کافی

۱- [«کسی که بمیرد و امام زمان خود را نشناخته باشد، به مرگ جاهلیت

مرده است.»]

۲- در «بحار الأنوار» ج ۲۳، باب ۴ (ص ۹۵-۷۶) روایاتی از شیعه؛ و در «الغدیر» ج ۱۰ (ص ۳۶۰-۳۵۸) روایاتی از عامه نقل شده است. و نیز در «امام شناسی» ج ۳، درس ۳۱ (ص ۱۸-۱۳) بطور مستوفی بحث شده است. م.

است ، و خود نشان دهنده راه و هموار کننده طریق و زداینده موانع و آفات است . و بطور کلی نفس ارتباط با باطن می تواند دلیل و رهبر انسان در ظاهر بوده ، و اعمال و وظائف را مشخص و معین کند .

أئمة معصومین سلام الله علیهم أجمعین همیشه زنده اند ، موت ندارند ، حیات و رحلتشان یکسان است ، و بنابراین برای راهنمایی و دلالت انسان نیازی به غیر نیست ؛ بالأخصّ که حضرت بقیة الله فعلاً حیّ و زنده بوده و به لباس مادّی ظاهری بدن ملبّس و بدین خلعت مخلّع اند ، و وظیفه آن حضرت رسیدگی به درد دردمندان و قضاء حاجت نیازمندان است ، و بنابراین چرا استمداد از باطن آنحضرت کافی نباشد ؟

پذیرش استاد و پیروی از دستورات و تعالیم او ، در حکم حاجب و دربانی است که بین انسان و بین امامش جدائی و فاصله می اندازد . امیرالمؤمنین علیه السّلام در زمان حیاتشان حاجب نداشتند ، پس از موت که تجرّدشان بیشتر می شود ، و بعلتّ خلع لباس مادّه و کثرت ، توانائی ایشان از نقطه نظر سعه اطلاقاً بیشتر است ، به طریق اولی حاجب ندارند ؛ پس چرا برای استفاده از فوائد روحیّه آنحضرت ، و استفاضه از منابع فیض کمالیه و ملکوتیه ایشان محتاج به حاجب باشیم ؟ و دست نیاز به دامان استاد در این راه دراز کنیم ؟ و در کلاس تعلیم و تربیت او مُقیم گردیم ؟ و خود را محتاج به بشری همانند خود نیازمند بینیم ؟ و در سیر و سلوک و کیفیت حرکت پیرو و تابع او باشیم ؟

در پاسخ باید گفت :

اولاً: آری درست است که آنان به فعلیت محضه رسیده و به تکامل مطلق واصل شده‌اند ، و بنابراین تجردشان تامّ و إحاطه آنان تمام است ، و بنابراین در تدبیر امور تکوینیّه مستقلّ و بدون نیازی به قدرت و موجودیت ماهیات امکانیه ، خود آنان از طرف ذات مقدّس ربّ العزّه مُفیض وجود و مُعطی حیات می‌باشند ؛ ولی آیا در امور تشریحیه هم مطلب همینطور است ؟ کلاً و حاشا .

در این امور ، بشر مختار ، مکلف به تکلیف است . و باید خود به دنبال صلاح خود برود ، و در اثر مجاهده و پیروی و اطاعت ، و مخالفت با نفس أمّاره به سوء ، از مراحل و منازل نفس و از مکاید شیطان بگذرد ؛ و این بدون مربّی و استادی که انسان بتواند با او تماس حاصل کند و پیوسته با او بوده باشد ، و راه خیر و شرّ ، و نفع و ضرر را نشان بدهد حاصل نمی‌شود .

و بر این اصل است که خداوند پیامبران را برای هدایت بشر فرستاده است ، که آنان با بشر تماس گیرند و راه خیر و سعادت را بنمایانند ، با بشر تکلم کنند و با سیره و سنّت و منهج خود آئین خداپرستی و راه ترقّی و کمال را نشان دهند ؛ وگرنه چه نیازی به پیامبران بود ؟ خداوند زنده و موجود علی الإطلاق ، پیوسته دانا و خبیر و بصیر و علیم بود ، و مردم بدون وساطت پیغمبران از او ، راه تکامل را می‌یافتند و از راه اتّصال به باطن رفع مشکلات و موانع می‌نمودند ، و از سعادت و شقاوت می‌پرسیدند و خداوند علیم و

خبر هم آنان را دلالت می‌کرد . و هیچ شکی نیست که علم خدا و احاطه او بیشتر از امامان است ، زیرا علم خدا ذاتی است و علم و احاطه آنمه از ناحیه خداست و عرضی و تبعی است . چطور خداوند با علم ذاتی و احاطه اصلی خود مردم را در راه هدایت بواسطه اتصال باطنی رها ننمود ، و پیامبران و وسائط فرستاد که با بشر تماس گیرند ؛ ولی پس از ارتحال پیامبران و امامان مردم را رها ساخت تا خود با نیروی باطن از ارواح آنان استمداد کنند ؟

این محال و غلط است .

و به عبارت دیگر : در امور تشریحیه فاعلیت امامان از ناحیه فاعل تامّ و تمام است ، ولی قابلیت مردم از ناحیه قابل ناقص است . چون مردم باید با حواس ظاهریه به خارج متصل شوند و بدین راه تقویت اراده و نیّت و اصلاح افکار و آراء و إخلاص در عمل بجای آورند ؛ و این امر بدون وجود پیامبران و امامان زنده و رهبران حیّ صورت نخواهد گرفت .

ولیکن البتّه نسبت به خود پیغمبران و امامان که در تهذیب باطن و تزکیه نیروی انسانی به مقامی رسیده‌اند که می‌توانند بدون حاجب از ذات اقدس حضرت ربوبیت أخذ مسائل تکاملیه و أخذ إلهام و وحی کنند ، این امر متحقّق است .

و بر همین اساس است که در آئین تشیع که راست‌ترین آئین در کیفیت تربیت و استوارترین مکتب إلهی است ، وجود امام زنده از اساسی‌ترین مسائل بلکه یگانه مسأله اصلی است که تمام مسائل بر

آن محور دور می‌زند .

اگر رهبر زنده و استاد و مربی حی لازم نبود ، و مردم می‌توانستند با نیروی اتصال به باطن در سیر تکاملی خود مدد گیرند ، چرا پیامبری بعد از پیامبر دیگر لازم بود ؟ و چرا مسأله هدایت به نبوت حضرت خاتم النبیین ختم نشد ، و مردم نیازمند به رهبری امام بعد از او : حضرت علی بن ابی طالب بودند ؟

و در اینصورت و در این فرض آیا گفتار **كَفَانَا كِتَابُ اللَّهِ كَافِي** نبود ؟

و پس از انقضاء دوره حیات حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام چه نیازی به حیات حضرت امام حسن علیه السلام داشتیم ؟ و به چه دلیل عقلاً می‌توانستیم اثبات امامت آنحضرت را بنمائیم ؟
و پس از آن حضرت چه نیازی به حضرت سید الشهداء علیه السلام داشتیم ؟ و همچنین یکایک از ائمه اطهار علیهم السلام تا برسد به حضرت قائم آل محمد : حجة بن الحسن العسکری عجل الله تعالی فرجه الشریف .

پس دانسته شد که انکار رهبر زنده و استاد و مربی کامل در مآل ، مرجعش به **كَفَانَا كِتَابُ اللَّهِ** خواهد بود ، و موجب خروج از آئین تشیع و ورود در سلک عامه که به افکار و آراء خود دچارند خواهد شد .

و ثانیاً : قضیه سیر و سلوک و پیمودن راههای باطنی و سیر در مراحل نفس و تهذیب و تزکیه اخلاق و عرفان به معارف الهیه ، مگر از سائر امور از نقطه نظر حکم جداست ؟

چرا در قضیّهٔ امراض جسمانی ، از روح و ولایت امامان بدون حاجب مدد نمی‌گیریم و نزد طبیب می‌رویم ؟ و چرا در مسائل فرعیّهٔ شرعیّه از روح آنان مدد نمی‌گیریم و به فقیه مراجعه می‌کنیم ؟ و چرا در مسائل تفسیریّه از روح امیرالمؤمنین استمداد نمی‌کنیم ؟ و چرا برای حلّ معضلات مسائل حکمیّه و فلسفیّه از جان ولایت نیرو نمی‌طلبیم ؟ و چرا در یکایک مسائل از حقیقت آنان و از روح ولایت کلیّه مدد نمی‌جوئیم ؟ و تشکیل حوزه‌های علمیّه و مدارس و مجامع تعلیمی و تربیتی می‌دهیم ؟ و به رفتن در بیغوله‌ها و در خلوت‌ها برای استمداد باطن از جان ولایت دربارهٔ حلّ این مسائل پناه نمی‌بریم ؟ آیا آن مسائل اهمّیتش زیادتراز مسألهٔ عرفان الهی است که حتماً باید در پی جوئی آن کوشا باشیم ؟ و یا مسألهٔ عرفان کم اهمّیت است و به مختصر توجّه به باطن حلّ می‌گردد و لذا نیازمند به پی‌جوئی‌های دقیق و عمیق نیستیم ؟

و شما برای ما بیان کنید به کدام دلیل و حجّت موضوع تزکیه و اخلاق و تربیت نفس که از اهمّ مسائل است از سائر موضوعات جدا شد و حکم خاصی پیدا نمود که برای حصول آن ، نفس توجّه به باطن کفایت کرد ، و اما در سائر موضوعات نیاز به استاد و مربّی و رهبر و راهنمای خبیر و بصیر و زنده پیدا شد ؟

نه چنین نیست ! بلکه حقّ مسأله اینست که ما بواسطهٔ عدم اعتناء به مسائل اخلاق و تطهیر نفس و تزکیهٔ سرّ ، برای آنکه یکبارهٔ شانه خالی کنیم ، همه را یکسره انکار کردیم . و از نظر آنکه ظاهراً

نمی توانستیم انکار کنیم ، و برهان علمیّه و شرعیّه و عقلیّه علیه ما قائم می شد ، لذا لفظاً قبول نموده و معنی را رها کردیم و آن را به خدا و رسول و امام سپردیم ، و خود از زیر بار تحمّل مشاقّ مجاهده یکباره بیرون جستیم .

اتّکاء به أنوار باطنیّه امامان و حضرت حجّّه بن الحسن علیهم السّلام ، و رفع ید از مسؤولیّت تکلیف تعلیم و تعلّم در مدرّس مجاهده و تربیت نزد استاد کامل و مربّی مرشد تامّ ، در حکم انکار این مسأله و رها نمودن نفس است .

این گفتار ، بی شباهت به گفتار بنی اسرائیل به حضرت موسی علی نبینا و آله و علیه السّلام نیست ، در آن وقتی که آن پیامبر بزرگوار آنان را از زیر یوغ فراعنه و قبطی های ظالم نجات داده و از نیل عبور داد ، و با خون دل و هزاران مرارت آئین خداپرستی را به آنان آموخت ، و آنان را تا دروازه فلسطین ، مقرّ و مأوای خودشان آورد و فرمان حمله به شهر را که خانه و وطن اصلی آنان بود و بطور آوارگی از آن رانده و بیرون ریخته شده بودند صادر کرد ؛ همگی همدست و همداستان شده ، آواز برآورده و :

قَالُوا يَمْوَسَىٰ إِنَّ فِيهَا قَوْمًا جَبَّارِينَ وَإِنَّا لَنَدْخُلُهَا حَتَّىٰ
يَخْرُجُوا مِنْهَا فَإِن يَخْرُجُوا مِنْهَا فَإِنَّا دَاخِلُونَ^۱

«گفتند : ای موسی ! در این ارض مقدّس و این شهر گروهی

۱- آیه ۲۲ ، از سوره ۵ : المائدة .

ستمکار هستند ، و ما هرگز در آن داخل نخواهیم شد تا زمانی که آنان از آن خارج شوند ؛ پس اگر آنان خارج شوند در این صورت ما از داخل شونده‌ایم .»

قَالُوا يَمُوسَىٰ إِنَّا لَن نَدْخُلُهَا أَبَدًا مَا دَامُوا فِيهَا فَاذْهَبْ أَنْتَ وَرَبُّكَ فَقَتِلَا إِنَّا هَاهُنَا قَاعِدُونَ .^۱

«گفتند : ای موسی ! تا مادامی که ایشان در این شهر هستند ، ما ابداً داخل آن نمی‌شویم ! تو با پروردگارت بروید و نبرد کنید ! (و شهر را تسخیر کرده و سپس ما در شهر فتح شده وارد می‌شویم) ما در اینجا از نشستگانیم !»

و ثالثاً :

بر یک سیاق و بر یک میزان ، آیات قرآن و روایات وارده ما را امر به لزوم پیروی از اهل خبره و دانش می‌کند ، و بطور اطلاق این مهم را گوشزد می‌سازد ؛ و ما در تمام آیات و روایات یک آیه و یک روایت نیافتیم که امور اخلاقیه و عرفانیه را تخصیص زند و آنان را موقوف به عالم غیب کند و ما را از نیاز به استاد و مربی معذور بدارد .

مانند آیه :

فَسْئَلُوا أَهْلَ الذِّكْرِ إِنْ كُنْتُمْ لَا تَعْلَمُونَ .^۲

۱- آیه ۲۴ ، از سوره ۵ : المائدة .

۲- قسمتی از آیه ۴۳ ، از سوره ۱۶ : النحل ؛ و قسمتی از آیه ۷ ، از

سوره ۲۱ : الأنبياء .

«پس اگر چنین هستید که نمی دانید ، از اهل ذکر پرسید !»
 و مانند فرمایش حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام : **إِنَّ أَوْلَى النَّاسِ بِالْأَنْبِيَاءِ أَعْلَمُهُمْ بِمَا جَاءُوا بِهِ ؛ ثُمَّ تَلَا :**
إِنَّ أَوْلَى النَّاسِ بِإِبْرَاهِيمَ لِلَّذِينَ اتَّبَعُوهُ وَ هَذَا النَّبِيُّ وَالَّذِينَ
ءَامَنُوا ۱ . ۲

«بدرستی که نزدیکترین و مقربترین مردم به پیامبران ، داناترین آنان هستند به آنچه پیامبران آورده اند ؛ و پس از این جمله ، این آیه را تلاوت فرمود :

بدرستی که نزدیکترین و مقربترین مردم به ابراهیم ، هر آینه کسانی هستند که از او پیروی میکنند ، و این پیغمبر است ، و کسانی هستند که ایمان آورده اند .»

و مانند گفتار حضرت زین العابدین علیه السلام :
هَلَكَ مَنْ لَيْسَ لَهُ حَكِيمٌ يُرْشِدُهُ ، وَ ذَلَّ مَنْ لَيْسَ لَهُ سَفِيهُ
يَعُضِدُهُ . ۳

«به هلاکت می افتد هر کس که مرد دانشمند و حکیمی نداشته باشد که او را راهنمایی و ارشاد کند ؛ و به زبونی و پستی می رسد

۱- قسمتی از آیه ۶۸ ، از سوره ۳ : ءال عمران .

۲- «نهج البلاغه» ج ۲ ، ص ۱۵۷ .

۳- «کشف الغمّة» طبع سنگی ، ص ۲۰۹ ؛ و از طبع حروفی : ج ۲ ، ص ۳۱۳ در اواخر بیان حالات حضرت امام زین العابدین علیه السلام .

هر کس که مرد نادان و سفیهی را نداشته باشد که کمک کار و معین او باشد.»

و دیگر بسیاری از أدلّه وارده در باب اجتهاد و تقلید که بر وجوب تقلید دلالت دارند . و آن أدلّه اختصاص به باب إفتاء و قضاء ندارند ، زیرا بسیاری از آنها إطلاق دارند ؛ و بر اساس وجوب رجوع عامی به شخص عالم ، لزوم رجوع هر شخص جاهل به هر شخص عالم در هر موضوعی را می‌رسانند .

بلکه أدلّه فطریّه و عقلیّه بر لزوم رجوع عامی به عالم ، در اینجا نیز ساری و جاری است .^۱

۱- حضرت علامه آیه الله مؤلف قدس سرّه الشریف در تعلیقه شماره ۹۷ از «رساله سیر و سلوک منسوب به بحرالعلوم» درباره این موضوع چنین فرموده‌اند :

« لزوم رجوع جاهل به عالم در تمام موارد نیازمندی‌ها در سه مرحله از احکام «فطری ، عقلی و شرعی» ثابت و مقرّر است .

عقلای عالم بر آن اتفاق دارند .

و آیه مبارکه قرآن کریم : فَسَلُّوا أَهْلَ الذِّكْرِ إِنْ كُنْتُمْ لَا تَعْلَمُونَ (سوره ۱۶ : النَّحْل ، ذیل آیه ۴۳ ؛ و سوره ۲۱ : الْأَنْبِيَاء ، ذیل آیه ۷) بر آن دلالت دارد .

و صریح‌تر از این در مورد تربیت و هدایت در صراط مستقیم قول حضرت ابراهیم علیه السلام به آزر است : يَا أَبَتِ إِنِّي قَدْ جَاءَنِي مِنَ الْعِلْمِ مَا لَمْ يَأْتِكَ فَاتَّبِعْنِي أَهْدِكَ صِرَاطًا سَوِيًّا . (سوره ۱۹ : مريم ، آیه ۴۳) چون صریحاً می‌فرماید : ای پدر ، چون علمی برای من حاصل شده است که به تو نرسیده است پس باید از

« من پیروی کنی تا تو را بر راه هموار رهبری کنم .
 أهل الذکر و استادان در فنونِ الهیّه و معارفِ حقّه ربّانیّه و طرق سلوک و
 مُنجیات و مهلکات نفوس ، غیر از علماء به احکامِ ظاهریّه شرعیّه هستند . در
 سلوک راه خدا و کشفِ حجب باید با استادِ متخصصّ این فنّ که او را «عالم بالله»
 گویند مراجعه نمود . و در این مسأله روایات وارده از حصر بیرون است ، و
 علماء علم اخلاق و عرفانِ الهی مطالبی ارزنده و بسی نفیس عرضه داشته‌اند .
 امیرالمؤمنین علیه السّلام در وصیّت به کمیل از این اوستاد به «عالم ربّانی»
 تعبیر نموده و تعلّم علی سبیلِ نجات را منحصرّاً به تبعیّت از او دانسته و از آنان
 به حججِ الهیّه تعبیر فرموده‌اند ؛ آنجا که میفرماید :

اللهمّ بلی لا تخلو الأرض من قائم لله بحجّة ، إمّا ظاهراً مشهوراً أو خائفاً
 مغموراً ، لئلا تبطل حجج الله و بیناته ، و کم ذا و این أولئک ؟ أولئک و الله الأقلون
 عدداً و الأعظمون قدراً ، یحفظ الله بهم حججّه و بیناته حتی یودعوا نظراً هم و
 یزرعوها فی قلوب أشباههم .

هَجَمَ بِهِمُ الْعِلْمُ عَلَى حَقِيقَةِ الْبَصِيرَةِ وَ بَاشَرُوا رُوحَ الْيَقِينِ وَ اسْتَلَنُوا مَا
 اسْتَوْعَرَهُ الْمُتَرْفُونَ وَ أَنْسُوا بِمَا اسْتَوْحَشَ مِنْهُ الْجَاهِلُونَ وَ صَجَبُوا الدُّنْيَا بِأَبْدَانِ
 أَرْوَاحِهَا مُعَلَّقَةٌ بِالْمَحَلِّ الْأَعْلَى ، أَوْلَيْتِكَ خُلَفَاءُ اللَّهِ فِي أَرْضِهِ وَ الدُّعَاةُ إِلَى دِينِهِ ؛ ءَاه
 ءَاه شَوْقًا إِلَى رُؤْيَيْتِهِمْ ! انصَرَفَ إِذَا شِئْتَ . («نهج البلاغة» باب الحكم ، ص ۱۷۱ تا
 ص ۱۷۴)

مراد از حجّت مشهور یا خائف مغمور ، مطلق اولیاء خدا و حججِ الهیّه
 هستند که زمام تعلیم و تربیت امت را عهده دار می‌گردند و آنها را به سوی
 حضرتِ احدیّت جلّ و عزّ هدایت می‌کنند . و مراد از این حدیث خصوصاً

.....

« ائمه معصومین صلوات الله علیهم أجمعین نیستند ؛ به دلیل آنکه اولاً آنحضرت پس از آنکه تمام افراد بشر را منحصر در سه صنف عالم ربّانی و متعلم علی سبیل نجات و همیج رعاع می نماید سخن از حجج الهیه به میان می آورد ، و معلوم است که عالم ربّانی در لغت اختصاص به ائمه ندارد گرچه آنها افضل و اعلا و اشرف افراد آن هستند .

بناءً علیهذا حجج الهیه در این کلام ، در تحت مصداق همان عالم ربّانی هستند و هیچ قرینه‌ای برای انصراف آن به خصوص ائمه طاهرین وجود ندارد ؛ و بر اساس اطلاق کلام باید گفت هر کس دارای این صفات و حالات باشد می تواند مقام تربیت سالکان راه خدا را بدست گیرد و از اسرار الهیه به تشنگان وادی معرفت و سوختگان و دلباختگان عالم لقاء و فناء ذات احدیت بیاموزد ، همانطور که در طریقه آیه الله الکبری آخوند ملاً حسینقلی همدانی رحمه الله علیه و شاگردان عارف و مبرز وی که هر یک چون ستاره درخشانی در آسمان توحید و معرفت تجلی نمودند مشهود است .

و ثانیاً حضرت در این جملات می فرماید که خداوند بوسیله آنها حجّت‌ها و آیات روشن خود را حفظ می کند تا آنکه آن اسرار الهیه را در نظائر خودشان به ودیعت بنهند و در دلهای اشباه خود تخم معرفت را بکارند . معلوم است که برای شخص امام علیه السلام شبیه و نظیری نیست ، چون مقام او که امامت است از همه افراد عالی تر و راقی تر است .

پس مراد از حجّت مشهور یا خائف مغمور همان اولیای خدا هستند که به مقام مخلصین رسیده و برای آنها اشباه و نظائری متصور است .

و از جمله أدله لزوم متابعت سالک از راهنمای بصیر و خبیر در صراط «

« معرفت ، گفتار حضرت سجاد علیه السلام است که در «کشف الغمّة» مسطور است : هَلَكَ مَنْ لَيْسَ لَهُ حَكِيمٌ يُرْشِدُهُ .

و نیز عبارت حضرت سید الشهداء أباعبدالله الحسين عليه السلام ضمن خطبه‌ای که در منی ایراد نمودند ، و بعضی آن را از امیرالمؤمنین علیه السلام دانسته‌اند ، چنانکه در «تحف العقول» آمده است :

وَأَنْتُمْ أَعْظَمُ النَّاسِ مُصِيبَةً لِمَا غَلَبْتُمْ عَلَيْهِ مِنْ مَنَازِلِ الْعُلَمَاءِ لَوْ كُنْتُمْ تَشْعُرُونَ (تعاون - خ ل) ذَلِكَ بِأَنَّ مَجَارِي الْأُمُورِ وَالْأَحْكَامِ عَلَى أَيْدِي الْعُلَمَاءِ بِاللَّهِ الْأَمْنَاءِ عَلَى حِلَالِهِ وَحَرَامِهِ .

و معلوم است که مجاری امور باطنیه و اسرار ربانیّه منحصر در عالم ربانی است که بر آبشخوار شریعت وارد و از مصدر احکام مطلع و بر دقائق و اسرار نفوس آگاه و عالم است .

... و از همه اینها صریح تر کلام امیرالمؤمنین علیه السلام در «نهج البلاغه» خطبه ۲۲۰ است که در آثار و صفات این علمای ربانی که زمام امور تربیت را بدست دارند مطالبی عجیب بیان میفرماید :

و مَا بَرَحَ لِلَّهِ عَزَّتْ الْآوَهُ فِي الْبُرْهَةِ بَعْدَ الْبُرْهَةِ وَ فِي أَوْسَانِ الْفَتَرَاتِ عِبَادًا نَاجَاهُمْ فِي فِكْرِهِمْ وَ كَلِمَتِهِمْ فِي ذَاتِ عَقُولِهِمْ ، فَاسْتَصَبَحُوا بِنُورِ يَقْظَةٍ فِي الْأَبْصَارِ وَ الْأَسْمَاعِ وَ الْأَفْئِدَةِ ، يُذَكِّرُونَ بِأَيَّامِ اللَّهِ وَ يُخَوِّفُونَ مَقَامَهُ بِمَنْزِلَةِ الْأَدَلَّةِ فِي الْفُلُوتِ . مَنْ أَخَذَ الْقَصْدَ حَمِدُوا إِلَيْهِ طَرِيقَهُ وَ بَشَّرُوهُ بِالنَّجَاةِ ، وَ مَنْ أَخَذَ يَمِينًا وَ شِمَالًا ذَمُّوا إِلَيْهِ الطَّرِيقَ وَ حَذَّرُوهُ مِنَ الْهَلَكَةِ ، وَ كَانُوا كَذَلِكَ مُصَابِحَ تِلْكَ الظُّلُمَاتِ وَ أَدَلَّةَ تِلْكَ الشُّبُهَاتِ .

وَ إِنَّ لِلذِّكْرِ لَأَهْلًا أَخَذُوهُ مِنَ الدُّنْيَا بَدَلًا ، فَلَمْ تَشْغَلْهُمْ تِجَارَةٌ وَ لَا بَيْعٌ عَنْهُ ، «

﴿ يَقْطَعُونَ بِهِ أَيَّامَ الْحَيَاةِ وَيَهْتَفُونَ بِالزَّوْجِرِ عَنْ مَحَارِمِ اللَّهِ فِي أَسْمَاعِ الْغَافِلِينَ وَ يَأْمُرُونَ بِالْقِسْطِ وَ يَأْتَمِرُونَ بِهِ وَ يَنْهَوْنَ عَنِ الْمُنْكَرِ وَ يَتَنَاهَوْنَ عَنْهُ . فَكَأَنَّمَا قَطَعُوا الدُّنْيَا إِلَى الْأُخْرَةِ وَ هُمْ فِيهَا فَشَاهِدُوا مَا وَرَاءَ ذَلِكَ ، فَكَأَنَّمَا أُطْلِعُوا عُيُوبَ أَهْلِ الْبِرْزَخِ فِي طَوْلِ الْإِقَامَةِ فِيهِ وَ حَقَّقَتِ الْقِيَمَةُ عَلَيْهِمْ عِدَاتِهَا ، فَكَشَفُوا غِطَاءَ ذَلِكَ لِأَهْلِ الدُّنْيَا حَتَّى كَانَتْهُمْ يَرُونَ مَا لَا يَرَى النَّاسُ وَ يَسْمَعُونَ مَا لَا يَسْمَعُونَ .- تا آنکه می فرماید : يَعْبَجُونَ إِلَى رَبِّهِمْ فِي مَقَامٍ نَدَمٍ وَ اعْتِرَافٍ ؛ لَرَأَيْتَ أَعْلَامَ هُدًى وَ مَصَابِيحَ دُجَى ، قَدْ حَقَّتْ بِهِمُ الْمَلَكَةُ وَ تَنَزَّلَتْ عَلَيْهِمُ السَّكِينَةُ وَ فُتِحَتْ لَهُمْ أَبْوَابُ السَّمَاءِ وَ أُعِدَّتْ لَهُمْ مَقَاعِدُ الْكَرَامَاتِ فِي مَقَامٍ أَطَّلَعَ اللَّهُ عَلَيْهِمْ فِيهِ فَرَضِي سَعِيهِمْ وَ حَمِيدَ مَقَامِهِمْ - إلى آخر الخطبة .

مسئلاً چنین افرادی می توانند رشتۀ تربیت سالک راه خدا را بدست گیرند ، چون طبق این کلام ، اینان افرادی هستند که در گوش های غافلان به طرق مختلفه برای انزجار آنان از ارتکاب محرماتِ الهیه ندا در دهند و به عدل و داد امر نمایند درحالیکه خود در اول وهله بدان عمل نموده اند ، و از منکر باز دارند درحالیکه خود در اول وهله از آن گریخته اند . گویی از احوال پنهانی ها و غیب های اهل برزخ در طول اقامت در آن اطلاع دارند و قیامت آنها بر پا شده و خصوصیات و معدّاتش بر آنها مکشوف شده است ، پس پرده این مطالب حقّه را برای مردم دنیا بردارند ؛ گویی که آنها می بینند چیزهایی را که مردم نمی بینند و می شنوند چیزهایی را که مردم نمی شنوند . فرشتگان سماوی از هر طرف به آنها احاطه نموده و مقام سکینه الهی بر آنها فرود آمده و درهای آسمان بر آنها گشوده شده است و برای آنها محافل و مجالس کرامات در مقامی که جز خدای تعالی احدی بر آن اطلاع ندارد مهیا شده است . خداوند سعی آنها را مشکور و مقام

هیچکس از پیش خود چیزی نشد هیچ آهن ، خنجر تیزی نشد

☞ آنان را محمود قرار داده است .

طیّ این مرحله بی هم‌رهی خضر مکن

ظلمات است بترس از خطر گمراهی»

آلبته باید توجه داشت که منظور از «استاد» که برای هدایت انسان ضرورت دارد افرادی هستند که خود به کمال مطلق رسیده باشند یعنی سفرهای چهارگانه خود را به پایان رسانیده باشند و در مقام ولایت متمکن گردیده باشند ، نه هر شخصی که دارای حالات خوش و چه بسا کراماتی نیز باشد . کمال نسبی در استاد بودن کافی نیست ؛ و همین نکته تفاوت اساسی مکتب عرفان را با مدعیان معرفت واضح می‌سازد .

حضرت علامه آیه الله مؤلف قدس سرّه در رساله «لبّ اللباب» ص ۱۳۵ و ۱۳۶ چنین آورده‌اند :

«اما استاد عام شناخته نمی‌شود مگر به مصاحبت و مرافقت با او در خلاء و ملاء ، تا به طور یقین برای سالک واقعیت و یقین او دستگیر شود . و ابدأ به ظهور خوارق عادات و اطلاع بر مغیبات و اسرار خواطر افراد بشر، و عبور بر آب و آتش و طیّ الأرض و الهواء، و استحضار از آینده و گذشته و امثال این غرائب و عجائب نمی‌توان پی به وصول صاحبش برد ؛ زیرا که اینها همه در مرتبه مکاشفه روحیه حاصل می‌شود و از آنجا تا سر حدّ وصول و کمال ، راه به نهایت است ؛ و تا هنگامی که در استاد تجلیات ذاتیه ربانیه پیدا نشود استاد نیست ، و به مجرد تجلیات صفاتیّه و اسمائیه نیز نمی‌توان اکتفا کرد و آنها را کاشف از وصول و کمال دانست .» - م .

هیچ خلوائی نشد استاد کار

تا که شاگرد شکر ریزی نشد

و ما چون از علت این کلام رائج در بین دسته‌ای از عامیان
متلبّس به لباس اهل علم که : «در امور اخلاقیّه نیازی به استاد
نیست ، و با توسّل به حضرات معصومان و استمداد از حضرت
صاحب الزّمان ، معضلات راه سیر و سلوک حلّ می‌گردد» تفحص به
عمل آوردیم ، معلوم شد که جان و روح این مطلب از دو امر خارج
نیست :

یا به جهت آنستکه امور اخلاقیّه و عرفانیّه و مسائل توحیدیّه را
بسیار سرسری می‌گیرند و بدان وقعی نمی‌نهند و برای آن ارزش و
اعتبار معتنا بهی قائل نیستند ؛ فلهدا در بین گفتارشان زیاد دیده
می‌شود که : این مسأله از مسائل اخلاقی است نه از مسائل فقهی ، و
این راجع به اخلاق است نه علم .

و یا به جهت آنستکه چون خود را تهی دست می‌یابند ، و
در برابر مراجعه عوامّ نمی‌خواهند اظهار عجز و نادانی کنند ؛ لذا
در مسائل فقهیّه فوراً جواب می‌دهند ، و اما در مسائل توحیدیّه و
عرفانیّه چون جواب ندارند می‌گویند : با توسّل به حضرت بقیّه الله
أرواحنا فداه این مسائل حلّ می‌گردد . فَضَلُّوا وَأَضَلُّوا عَن سَوَاءِ
الطَّرِيقِ !^{۲۱}

۱- آری برای افرادی بطور بسیار بسیار نادر دیده می‌شود که بدون ⇨

«سلوک، در ابتداء جذبۀ آنان را می‌گیرد و آنان مجذوبِ انوارِ جمالیّۀِ الهیّۀ می‌گردند، و سپس در پرتو همان جذبۀ خودِ خداوند ایشان را حرکت می‌دهد تا به سر منزل مقصود با تلاش و سلوک برسند. ایشان را «مجدوبِ سالک» خوانند، چون پس از جذبۀ قدم در سلوک می‌نهند؛ به خلاف سائر افراد که آنان را «سالکِ مجذوب» گویند، چون بعد از مجاهده و سلوک جذبۀ آنان را می‌گیرد.

ولی دستۀ اوّل هم، درعین حال بعد از جذبۀ، برای سلوک نیاز به استاد دارند؛ و برای افرادی بسیار نادر از این دستۀ چنان جذباتِ الهیّۀ پشت سر هم آمده و راه را پیوسته بدانها نشان می‌دهد و در هر کجا طریقی برای وصول است، خود خداوند از عالم غیب می‌فهماند، که آنان بدون استاد ظاهری راه را طی می‌کنند و به مقصد می‌رسند. این افراد را «اویسی» خوانند، زیرا همانند اویس قرنی می‌باشند که بدون دیدار و ملاقات رسول الله راه را طی کرد، و در اثر جذباتِ الهیّۀ به مقصد رسید، رضوان الله علیه. غالب انبیاء از این قبیل بوده‌اند. یعنی آنانکه بین آنان و پیامبری دیگر فاصلۀ زمانی بوده و ملاقات حاصل نشده است. و امامان ما علیهم السّلام از این قبیل بوده‌اند، صلوات الله و سلامه علیهم اجمعین.

ولی هیچگاه انسان نباید این خیال را در سر خود بپروراند که من از زمرۀ مجذوبِ سالک و از خصوص اویسی‌ها خواهم بود و بدون مراجعه به استاد و در تحت تعلیم و تربیت و نظر او قرار گرفتن، در اثر ورود جذبات و وارداتِ الهیّۀ راه را طی کرده و به مقصود می‌رسم؛ این پنداری است باطل، زیرا همانطور که ذکر شد این امر به دست سالک نیست، به دست خدا و به امر

و اَمَّا دربارهٔ مطلب دوّم که انتقاد از علم فلسفه است ، باید بگوئیم :

این نیز خطائی است بس بزرگ و غلطی بسیار سترگ . زیرا یکی از جهازهای وجودی ما قوّهٔ عاقله است ، که تمام احکام و مسائل خود را در جمیع امور بر آن اساس پایه گذاری می کنیم ، و بوسیلهٔ آن در ترتیب قیاس های منطقیّه برای حلّ مجهولات لا تُعدّ و لا تُحصی استمداد می جوئیم ؛ و در اینصورت چگونه ممکن است علم منطق را که راه ترتیب قیاسات است ناصحیح شمرد ؟ و چگونه ممکن است که فلسفه را که بر اساس برهان روی قواعد و مسائل منطقیّه قرار می گیرد باطل دانست ؟

مسائل فلسفیّه همچون مسائل ریاضی است که مبتنی بر

خداست که بسیار بسیار به ندرت صورت می گیرد ؛ وگرنه سلوکی است که سالک به خیال حصول جذبه می کند ، و این سلوک بدون استاد است که دارای خطرات فراوان از ورود امراض گوناگون و مالیخولیا و جنون و ضعف و نقاهت و کوتاه شدن عمر ، و دوری از مجتمع و رها کردن کسب و کار و زن و فرزند ، و بالأخره در دام اَبالسّهٔ اِنسیّ و جنّی گرفتار شدن ، و بر اریکهٔ اَنانیت و فرعونیت تکیه زدن و غیر ذلک از آفات این طریق است .

هزار دام به هر گام این بیابان است که از هزار هزاران یکی از آن نرنهند
۲- در کتاب «روح مجرّد» از ص ۴۰ تا ص ۵۴ ، دلالتی را که بعضی از مدّعیان ، بر عدم لزوم استاد در سیر و سلوک الی الله آورده اند ، ذکر فرموده هر یک را به تفصیل پاسخ داده اند - م .

مقدمات و ترتیب قیاساتی است که به بدیهیات منتهی می شود؛ و در اینصورت انکار آن در حکم انکار ضروریات و بدیهیات است. مسائل فلسفیه مسأله را از مقدمات خطابیّه و شعریّه و مغالطه و مجادله جدا می کند، و آن را بر اساس برهان که مبنی بر وجدانیات و اولیّات و ضروریات و بدیهیات و غیرهاست قرار می دهد. آیات کریمه قرآنیّه ما را به تعقل دعوت می کند. آیا تعقل غیر از ترتیب قیاسات است؟

علم حکمت ما را به حقائق اشیاء، و سرّ آفرینش، و عرفان به حضرت باری تعالی شأنه العزیز و أسماء حسنی و صفات علیای او، و مسأله معاد، و نظام تکوین، و ولایت، و ربط بین ازل و ابد، و هزاران مسأله بدیع و زنده جهان هستی و کاخ آفرینش آشنا می سازد؛ که:

وَمَنْ يُؤْتَ الْحِكْمَةَ فَقَدْ أُوتِيَ خَيْرًا كَثِيرًا^۱. «و به آن کسیکه

حکمت داده شود، خیر بسیاری به او داده شده است.»

و درباره حضرت لقمان می فرماید:

وَلَقَدْ آتَيْنَا لُقْمَانَ الْحِكْمَةَ^۲. «و به تحقیق که ما به لقمان،

حکمت آموختیم.»

و در بسیاری از آیات قرآن وارد شده است که رسول اکرم

۱- قسمتی از آیه ۲۶۹؛ از سوره ۲: البقرة.

۲- صدر آیه ۱۲، از سوره ۳۱: لقمان.

صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ اَمّت خود را تعلیم حکمت می دهد . از جمله در سوره آل عمران و سوره جمعه وارد است که :

يَتْلُوا عَلَيْهِمْ آيَاتِهِ ۚ وَيُزَكِّيهِمْ وَيُعَلِّمُهُمُ الْكِتَابَ وَالْحِكْمَةَ .^۱

«آیات خدا را بر مردم تلاوت می کند ، و ایشان را تزکیه می نماید ،

و آنها را تعلیم کتاب و آموزش حکمت می دهد .»

و نیز بسیاری از روایات ما مشحون به دقیق ترین مسائل عقلی است ؛ و چگونه با عدم آشنائی به مسائل عقلیه می توان در این بحر بی کران وارد شد ، و حاقّ معانی وارده در آنها را در ابواب مختلفه توحید ، و فطرت ، و قضاء و قدر ، و امرّ بین الامرین ، و مبدأ و معاد ، و حقیقت ولایت ، و کیفیت ربط مخلوق به خالق و غیرها به دست آورد ؟^۲

راویان احادیث ائمه طاهرین سلام الله عليهم اجمعین همه یکسان نبوده ، بلکه هر یک در مرتبه ای خاصّ و درجه ای مخصوص بوده اند . روایاتی که از هشام بن حکم و مؤمن الطّاق و نظائرهما نقل

۱- قسمتی از آیه ۱۶۴ ، از سوره ۳ : آل عمران ؛ و قسمتی از آیه ۲ ، از سوره ۶۲ : الجمعة .

۲- برای توضیح بیشتر مراجعه شود به کتاب «الله شناسی» ج ۳ ، ص ۲۷۴ به بعد ، و ص ۳۴۰ به بعد ؛ و کتاب «نگرشی بر مقاله بسط و قبض تئوریک شریعت» ص ۲۵ به بعد ؛ و نیز مقدمه رساله «فقه‌های حکیم» در کتاب حاضر - م .

شده است بسیار دقیق است ، و به خوبی می‌رساند که آنان در علوم عقلیه متضلع ، و به فنون استنباط احکام و قیاسات عقلیه ، و جدل و خطابه و برهان واقف بوده‌اند ؛ و حضرات معصومین با آنها با لسان دیگری بسیار دقیق و عمیق حقائق را بیان می‌فرموده‌اند .

فهمیدن این دسته از روایات بدون خواندن فلسفه و آشنائی با علوم عقلیه محال است .

در مباحث حضرت امام رضا علیه السلام با صاحبان مذاهب و ادیان ، مطالب دقیق عقلی است ، که بدون علوم عقلیه فقط به مجرد فهمیدن معانی سطحیه و ظاهریه‌ای از آن اکتفا می‌شود و جان و روح مطالب ملموس نمی‌گردد .

روایات وارده از ائمه معصومین ، غیر از روایات وارده از عامه و یا اخبار و روایات وارده در سائر ادیان است که همگی بسیط و قابل فهم عامه می‌باشد .

و بر این اصل ، تقویت فکر و تصحیح قیاس و بطور کلی آشنائی با منطق و فلسفه لازم است ؛ و قبل از رجوع به این علوم نمی‌توان از خزان علمیه حضرات معصومین که راهنمای وحید مسائل توحیدیّه هستند طرفی بست .^۱

و چقدر نارسا و نازیباست که بگوئیم : أدلّه نقلیه ما را کافی

۱- در کتاب «مهر تابان» ص ۴۶ تا ص ۵۵ ، و کتاب «امام‌شناسی» ج ۵ ، ص ۱۸۵ تا ص ۱۹۰ در این باره بحث شده است - م .

است ، و روایات وارده ما را مستغنی می نماید ؛ و چه نیازی به علوم عقلیه داریم ؟

آخر مگر حجّیت روایات بواسطه برهان عقلی نیست ؟ و رجوع به روایات و اسقاط أدلّه عقلیه جز تناقض و خلف خواهد بود ؟

و به عبارت دیگر : روایات وارده از معصومین قبل از رجوع به عقل و ترتیب قیاس ، حجّیتی ندارد ؛ و بعد از رجوع به عقل ، دیگر فرقی و اختلافی بین این قیاس عقلی و سائر أدلّه عقلیه نیست . و در اینصورت ملتزم شدن به مفاد روایات و احادیث وارده و إنکار أدلّه عقلیه ، موجب تناقض و إبطال مقدّمه‌ای است که نتیجه حاصله ، از خود آن مقدّمه بدست آمده است ؛ وَ هَذَا مِنْ أَفْطَحِ الشَّنَائِعِ .^۱

و عجیب اینجاست که : از طرفی این مخالفان علوم عقلیه ادّعا دارند که در اصول دین تقلید کافی نیست ، و راه تعبّد و تمسّک به اخبار بسته است ، بلکه باید هرکس از روی یقین و علم ، اعتقاد بدان مبانی داشته باشد ، و علامه حلّی رحمه الله علیه در این مسأله نقل إجماع فرموده است ؛^۲ و از طرفی میگویند : ورود در علوم عقلیه و

۱- توضیح بیشتر این مطلب در کتاب «نگرشی بر مقاله بسط و قبض تئوریک شریعت» ص ۲۴۸ تا ص ۲۶۲ آمده است - م .

۲- «باب حادی عشر» ابتدای کتاب از شرح فاضل مقداد طبع سنگی ص ۵ ، و طبع حروفی ص ۳ ؛ و عبارت علامه حلّی رحمه الله علیه چنین است :

حکمت متعالیه لازم نیست ، زیرا آنچه در بحار بی کران معارف معصومان آمده است ما را بی نیاز می‌دارد .

این گفتار ، عین تناقض صریح است .

تمسک به برهان عقلی در مسائل اصولیه ، و سپس عزل کردن عقل را در اخبار آحادی که در معارف عقلیه وارد شده است ، و عمل نکردن به آن ؛ عیناً از قبیل باطل کردن مقدمه است به سبب نتیجه‌ای که از همان مقدمه استنتاج می‌شود . و این عین خلف و تناقض است . اجتهاد در مذهب شیعه ، موجب حفظ دین از کهنگی و اندراس ، و عدم تعبد به آرائی می‌شود که در یک زمان در نزد بعضی ، از اصول مسلمّه شمرده می‌شود ، و در زمان دیگر بطلانش از بدیهیات محسوب می‌گردد .

و تعبد به گفتار غیر خدا و رسول خدا و ائمه اطهار علیهم السلام در احکام فرعیّه ، موجب سدّ باب اجتهاد و وقوع در مهالک و لغزشگاه‌هایی است که عامّه بدان دچار شده‌اند . و اما در احکام اصولیه تعبد و تقلید بطور کلی معنی ندارد ؛ و عقل و نقل ، حاکم به

﴿ أجمع العلماء كافة على وجوب معرفة الله تعالى و صفاته الثبوتية و السلبية و ما يصح عليه و ما يمتنع عنه و النبوة و الإمامة و المعاد ، بالدليل لا بالتقليد .

«همگی علماء اجماع دارند که شناخت خداوند تعالی و شناخت صفات ثبوتیه و سلبيه او و آنچه در مورد او ممکن یا محال است و شناخت نبوت و امامت و معاد ، از روی دلیل واجب بوده و معرفت تقلیدی کافی نیست .» - م .

لزوم رجوع به أدلّه عقلیه هستند .

بنا بر آنچه گفته شد رجوع فلاسفه به أدلّه عقلیه ، زیاده روی و غلط نیست .

زیرا آنها اولاً اثبات کرده‌اند که حجّیت ظواهر دینیّه متوقّف است بر برهانی که عقل إقامه می‌کند ، و عقل نیز در اعتماد و اتّکانش به مقدمات برهانیّه ، فرقی بین مقدّمه‌ای و مقدّمه دیگر نمی‌گذارد . بنابراین اگر برهان بر امری إقامه شد ، عقل حتماً و اضطراراً باید آن را قبول کند .

و ثانیاً ظواهر دینیّه متوقّف است بر ظهوری که در لفظ بوده باشد ، و این ظهور دلیل ظنیّ است ؛ و ظنّ نمی‌تواند در مقابل یقین و علمی که از إقامه برهان بر چیزی به دست می‌آید مقاومت کند . پس اگر این ظواهر بخواهند حکم عقل را ابطال کنند ، اولاً مفاد حکم خود را که حجّیتشان مستند به حکم عقل است ابطال کرده‌اند . باری ، عیب و علّت اینکه طلاب علوم دینیّه را از تعمّق در حکمت و فلسفه باز می‌دارند دو چیز است :

اول : سوء ظنّ به بحث کنندگان در معارف عقلیه از راه استدلال عقلی و برهان فلسفی .

دوم : آن راهی را که خودشان در طریق فهم معانی اخبار پیش گرفته‌اند و پیموده‌اند و بر آن اصرار دارند ؛ و آن اینست که جمیع روایات و احادیث را از طریق بیان در مرتبه واحدی دانسته‌اند ، و آن همان مرتبه‌ای است که أفهام عامّه بدان دسترسی دارد ؛ به این ادّعا

که این مرتبه ، همان منزله‌ای است که معظم اخبارِ دربردارندهٔ جواب سؤال‌های مردم از ائمه علیهم السّلام آن را مشخص می‌سازد .

و به عبارت دیگر : اختلاف اخبار و روایات در مسائل عمیقۀ اصولیّه و دقائق لطیفۀ عرفانیّه و ظرائف و لطائف أبحاث توحیدیّه ، فقط ناشی از اختلاف عبارات و سبک و اسلوب مسائل ادبیّه از بیان و بدیع و دیگر فنون ادبی است ، نه راجع به اختلاف دقائق آن حقائق . و بنابراین زحمت ما برای حلّ اخبار ، همه به شکستن قفل‌های ادبی و کلامی راجع می‌شود ، و اما در حاقّ معنی همه در سطح واحدی هستند که مورد وصول افکار عامّه می‌باشد ؛ و لذا باید سعی نمود با شرح و تفسیر ادبی آنها را در دسترس عامّه قرار داد . و اما اختلاف دقائق معانی که از سطح افکار عامّه بیرون باشد و نیاز به ابحاث پیچیده و عمیق فلسفیّه داشته باشد نداریم ؛ و بنابراین نیازی به علوم حکمیّه و عقلیّه نداریم .

و محضّل آنکه قبل از وصول به این اخبار ، شخص محدّث خود را واصل به این معانی می‌داند ، و مستغنی از بحث و کنگاش در حلّ آن می‌یابد ؛ و بنابراین فقط به جمع آوری این احادیث و بیان لغات و شرح تفصیلی آن در حدود همان افکار عامّه می‌پردازد .

و این خطائی است بسیار بزرگ . زیرا می‌دانیم در اخبار ، مطالب عالیّه و نفیسه‌ای است که به حقائق اشاره دارد که بدانها غیر از افهام عالیّه و عقول خالصه کسی دسترسی ندارد .

و آن حقائق برای کسانی است که یا دارای عقول عالیّه باشند ، و

یا با مجاهده و دراست در مکاتب تعلیم و تعلّم بتوانند خود را بدانجا برسانند؛ و با تجسّس و تفحص و بحث و گفتگو، از نقطه نظر توسعه ذهنی، از روی آن حجاب و پرده بردارند.^۱

زیرا غایت دین توحید است؛ و توحید صرف و خالص امری است بس عظیم که بدون سالها مجاهده و تعبد به نوامیس دینی و عبادت خالصانه حضرت حقّ، و شهود وجدانی، و تقویت قوای ذهنی و تفکیری حاصل نمی‌شود.

و ائمه ما علیهم السّلام بالأخص حضرت امیرالمؤمنین علیه السّلام در بعضی از خطب «نهج البلاغه» و صادقین و حضرت رضا علیهم السّلام در «توحید» صدوق و در «عیون»، از آن مسائل دقیق و عمیق بیاناتی دارند که فقط با حرکت در مراحل فکریّه و وجدانیّه می‌توان بدان رسید، یعنی به کمال یقین دست پیدا کرد؛ وگرنه تمام عبادات و مجاهدات برای وصول به یقین و معارف حقّه حقیقیّه الهیه عبث و بیهوده خواهد بود.

پس چون همه مردم به معارف الهیه نرسیده‌اند و باید در راه وصول باشند، و امامان ما علیهم السّلام از آن حقائق معارف مشروحاً سخن به میان آورده‌اند؛ بنابراین برای وصول به حقائق کلام آنها نمی‌توانیم خود را از کنگاش در علوم عقلیه مستغنی بینیم، وگرنه در

۱- برای توضیح بیشتر مراجعه شود به کتاب «ولایت فقیه در حکومت

اسلام» ج ۳، ص ۴۳ به بعد - م .

جهل مرگب غوطه خورده ایم .

و از همه مضرت‌تر آنکه : یک سطح قراردادادن روایات موجب می‌شود که معارف عالی‌ه‌ای که از اُنْمَةُ أَطْهَارِ عَلَيْهِمُ السَّلَامِ إِيضاً شده است اختلاط پذیرد ؛ و بیانات عالی‌ه به عِلَّتْ تَنْزَلْ أَنَّهُا به منزله‌ای که منزلهٔ آنها نیست فاسد‌گردد ، و بیانات ساده نیز به عِلَّتْ عَدَمِ تَعَيَّنِ و تمییز ارزش خود را از دست بدهد .

إِلْغَاءُ كَرْدَن و نادیده‌گرفتن مراتب ، موجب از بین رفتن و ضایع شدن معارف حقیقیه می‌گردد .

و جای بسی تأسّف است که معارف دینی ما آنطور که باید در توده و عامهٔ مردم بحث و تحلیل نشده است ، و عامهٔ مردم در معارف به همان مرحلهٔ تقلید اکتفا کرده‌اند . و با آنکه در مسائل بسیطهٔ فرعیّه عملیه چون حیض و نفاس و بیع و شری و طهارت و نجاست ، تقلید میّت را جائز نمی‌دانند - گرچه آن مجتهد فقیه میّت چون شیخ طوسی و علامهٔ حلّی از محققین فقهاء بوده باشند - و می‌گویند حتماً باید به مجتهد زنده رجوع کرد ؛ امّا در مسائل اصول اعتقاد که مبنای حیات اُخروی و زندگی اُبدی انسان است به تقلید میّت اکتفا کرده ، و آنچه را که بعضی از محدّثین در کتاب دعا و یا در جوامع خود بیان کرده‌اند ، به عنوان اصل مسلم پذیرفته و مبنای اعتقاد خود قرار داده‌اند .

و بزرگان ما نیز به مسائل اعتقادیّه بذل توجه ندارند و آن را بی اهمیّت تلقی می‌کنند ، و امروزه بیشتر به مسائل فقهیه و بخصوص به مسائل اصول فقه عنایت دارند ؛ و اگر هم ذکری از فلسفه و حکمت

به میان آید می‌گویند : به مقداری که انسان را در اصول فقه إعانت کند لازم است ، زیرا بسیاری از مسائل اصول فقه مشحون از مسائل فلسفی است . و این طریقه خسروانی است بزرگ ، که انسان فلسفه را بخاطر اصول فقه بخواند .

بعضی از مخالفین فلسفه ، اشکال به آن را چنین عنوان می‌کنند

که :

آنچه از حقائق و معارف اُصیله می‌باشد ، همه در روایات وارده از معصومین علیهم السّلام وارد شده است . زیرا که حقّاً احادیث شیعه دائرة المعارفی است که در آن از هر گونه مسائل اعتقادیّه و حقیقیّه از سرّ توحید ، و رموز عالم آفرینش ، و وحدت و کثرت ، و قضاء و قدر ، و لوح و قلم ، و عرش و کرسی ، و ارواح مجرّده ، و ملائکه ، و جنّ و انس ، و حیوان و نبات و جماد ، و غیرها ؛ همه و همه بطور مستوفی بیان شده است . و ائمه علیهم السّلام تا سنه ۳۲۹ هجریّه قمریّه که غیبت کبری واقع شد ، به تدریج بیان کرده‌اند ؛ و قرآن ما که یگانه کتاب هدایت است و در آن آیه : **وَلَا رَطْبٌ وَلَا يَابِسٌ إِلَّا فِي كِتَابٍ مُّبِينٍ**^۱ می‌باشد ، یگانه کتاب هادی و راهنمای ماست . در اینصورت چه نیازی به علوم عقلیّه و أدلّه فلسفیّه داریم ؟

پاسخ آنستکه :

۱- ذیل آیه ۵۹ ، از سوره ۶: الأنعام] : «و هیچ تری و هیچ خشکی نیست

مگر آنکه در کتاب آشکار خدا وجود دارد .» [

علوم عقلیه، راه‌گشا و راهنمای ما بدین معارف هستند؛ علوم عقلیه راه صواب را از خطا نشان می‌دهند. و بنابراین با این علوم می‌توانیم به حقائق آن معارف برسیم، وگرنه تا روز قیامت در جهل فرومانده‌ایم و چنین می‌پنداریم که اخبار و روایات را فهمیده‌ایم؛ نه چنین نیست.

همانطور که علم منطق راه صواب را از خطا از نظر هیئت جدا می‌کند و نشان می‌دهد که تشکیل صغری و کبری در قیاس اقترانی باید به کیفیت مخصوص در اشکال اربعه صورت گیرد تا نتیجه باشد وگرنه نتیجه غلط به دست می‌آید، و این علم منافاتی با علوم شرعی و روایات ندارد بلکه راه‌گشا و رهنما برای تشکیل قیاس در استنتاج مسائل فرعی و احکام و سائر مسائل است؛ همینطور علم فلسفه راه صواب را از خطا از نظر ماده و متن جدا می‌کند و نشان می‌دهد که مسائل برهانی جدا از مسائل شعری و خطابی و جدلی و مغالطه است، و فقط باید به براهین تمسک جست و از سائر مواد احتراز جست.

بنابراین علم، عقائد متخذه از شرع که از منبع حقیقت و متن واقع سرچشمه می‌گیرد، نمی‌تواند منافات با نتایج متخذه از براهین قطعیه فلسفیه داشته باشد؛ و مسائل فلسفیه نمی‌تواند منافات با حقائق شرعی داشته باشد.

و بعضی دیگر از مخالفین فلسفه، إشکال را بدین طرز عنوان

می‌کنند که:

چون تعلّم این علوم در شرع انور نیامده است ، بنابراین از زمره بدعت‌ها و אחדوئه‌هائی است که باید از آن دوری گزید .

پاسخ آنستکه :

أولاً : دعوت به عقل و تعقل ، و فکر و تفکر ، آیات قرآن ما را و سراسر احادیث ما را فرا گرفته است ؛^۱ پس چگونه می‌توان گفت که به علوم عقلیه ترغیب نشده است ؟

احادیث متضافره بلکه متواتره در دعوت به علم و تعلّم و استفاده از محضر عالم ،^۲ چنانکه در امور اعتقادیّه و مسائل اصولیه باشد مگر غیر از دعوت به علوم عقلیه است ؟

و نیز چون می‌دانیم که غایت خلقت بشر کمال اوست از نقطه نظر عقل علمی و عملی ، و وصول به درجات توحید و معرفت ذات

۱- در مورد دعوت به عقل و تعقل ، در «المیزان» ج ۵ ، ص ۲۵۴ و ۲۵۵ آیات متعددی را در این باره بیان فرموده ، و در «کافی» ج ۱ ، کتاب العقل و الجهل ، ص ۱۰ تا ص ۲۹ بیش از ۳۴ روایت را در فضیلت عقل بیان فرموده است .

و در مورد تفکر ، در «بحار الأنوار» ج ۷۱ ، أبواب مکارم الأخلاق ، باب ۸۰ (ص ۳۱۴ تا ص ۳۲۸) را به این موضوع اختصاص داده و ابتداءً آیات وارده در تفکر را ذکر نموده و سپس روایات را ایراد فرموده است - م .

۲- در مورد دعوت به علم و تعلّم ، مرحوم شهید ثانی اعلی الله مقامه در کتاب «منیة المرید» در مقدمه ، ص ۵ تا ص ۳۵ مفصلاً آیات و روایات و کلمات بزرگان و نیز دلیل عقلی این بحث را بیان فرموده‌اند - م .

باری ، و این امر در مرحله قوای تفکریه بدون دراست علوم عقلیه امکان پذیر نیست ؛ بنابراین از باب وجوب مقدمه واجب عقلاً ؛ علوم عقلیه نیز واجب و دراست آنها لازم است .^۱

و ثانیاً: بر فرض عدم دعوت به علوم عقلیه ، مگر مجرد فراگرفتن آن را می توان از بدعت شمرد ؟

بدعت چیزی است که در دین تغییری دهد ، چیز ثابتی را نفی ، و چیز منفی ای را اثبات کند ؛ ولیکن چیزی که ابداً در این مسیر نیست چگونه بدعت است ؟

در شرع انور تحریض و ترغیب به علم منطوق ، و علم طب و جراحی ، و زمین شناسی ، و طبیعیات ؛ و علم مکانیک ، و صنعت

۱- ما چگونه می توانیم جلوی علوم عقلیه را بگیریم ؟ و بطور کلی مردم را از خواندن حکمت منع کنیم ؟ در حالیکه در وهله اول ، اولین حجّت الهیه ما عقل است . ما نبوت پیغمبر و حجج الهیه و کتب آسمانی را به عقل خود می شناسیم ، و دعوای نبی را از ادعای متنّبی با عقل خود تمیز می دهیم . و قرآن ما و روایات ما مملوّ از دعوت به عقل است .

و چون اساس دین اسلام بر پایه توحید و واقعیت است و هیچگاه احکام عقلیه نمی تواند مخالفت با متن واقع داشته باشد ، بنابراین منع کردن از خواندن فلسفه عبث و خبط است . آری علمای نصاری مردم را از خواندن فلسفه منع می کنند ، زیرا براهین عقلیه فلسفیه انسان را به توحید دعوت می کند و آنان برای سرپوش گذاردن بر عقیده باطل تثلیث ، خواندن فلسفه را حرام کرده اند ؛ و این
 هذا من ذاك ؟

نفت ، و غیرها نشده است ؛ آیا می توان گفت این علوم همگی ممنوع و حرام هستند ؟

پیدایش مدارس و تشکیل حوزه های علمیه بدین طریق فعلی از شرع انور وارد نشده است ، و در زمان امامان هیچگونه از این نمونه ها نبوده است ؛ آیا می توان گفت : ساختن مدارس و حجرات و جمع کردن طلاب برای دراست دین ، بدعت است و حرام است ؟ نه چنین نیست .

اگر مراد از اُحدوْثه و بدعتُ هر چیز تازه ای باشد ، هر بدعت حرام نیست ؛ و اگر مراد از آن هر چیز مخالف شرع باشد ، اینگونه علوم و اینگونه امور مخالف شرع نیستند .

و اگر در بعضی از روایات دیدیم که ائمّه علیهم السّلام از تصوّف و فلسفه إعراض کرده اند ، مرادُ ترتیب مکتب ها و احزاب بر خلاف خطّ مشی آنان است ؛ نه گرایش به باطن بر طریق احسن و تقویت قوای فکریّه بر راه صواب .

در آن زمان که همانند بعضی از متصوّفه زمان ما عدّه ای بر خلاف راه شرع ، از خود راهی برای وصول به واقع معین کرده ، و به اُعمال و کردار غیر مشروع عامل بوده اند ، البتّه چون این طریق سیر ، مُمضای آن بزرگواران نبوده است منع کرده اند ؛ نه آنکه هر کس که در صدد تهذیب اخلاق و تزکیه نفس بر آید و از راه عبادات و دستورات شرعیّه بخواهد به مقام یقین برسد و به معرفت إلهی فائز گردد و با نور باطن و چشم دل إدراک حقائق را بنماید ، او را صوفی بدانیم و زیر

تازیانہ و شلاق ملامت و سرزنش قرار دهیم !
 این گناهی نابخشودنی است ، که ناشی از جهل است .
 و در آن زمان که بعضی از متکلمین عامّه چه از أشاعره و چه از معتزله ، برای جدائی از مکتب اهل بیت علوم فلسفیّه و اصول موضوعه آن عصر را که از میراث یونان و مصر و ایران به ارمغان آورده شده بود ، دستاویز کرده و برای خود مکتب و مذهبی تشکیل داده بودند ، البته این طریق مشی مورد امضای آن سروران نبوده است .
 ولی این چه مناسبت دارد با علوم فلسفیّه و حکمت متعالیه فلاسفه اسلام ، و علوم عقلیه خورشیدهای درخشانی چون بوعلی سینا و فارابی و خواجه نصیرالدین طوسی و میرداماد و میرفندرسکی و صدرالمتألهین شیرازی و حاجی سبزواری ، و بسیاری از بزرگان عصر ما چون مرحوم آخوند ملا علی نوری و زوزی و آقا میرزا مهدی آشتیانی ، و آقا میرزا ابوالحسن رفیعی ، و آقای حاج آقا روح الله خمینی ، و استاد بزرگوار و فقید ما علامه سید محمد حسین طباطبائی که هر یک تا آمد وسیعی از شعاع وجودی خود دریای ظلمانی اوهام و شکوک را زدوده و به نور عرفان منور کرده اند .
 اینان پاسداران قرآن و اسلام و مکتب تشیع می باشند ؛ اینان حافظان شرع و شریعت هستند ؛ اینان پشتوانه های علم و ایقان ، و محورهای ثبات دین از انحراف و اندراس و کهنگی و پوسیدگی می باشند .

شَكَرَ اللَّهُ مَسَاعِيَهُمُ الْجَمِيلَةَ ، وَ ضَاعَفَ دَرَجَاتِهِمْ ، وَ أَعْلَى

مَقَامَهُمْ عِنْدَهُ .^۱

«أسفار أربعة» ملاً صدرا از مفاخر جهان اسلام است . او که یک عمری کوشید تا بین مشاهدات قلبیّه ملکوتیّه و براهین فلسفیّه و روایات شرعیّه وفق دهد ، و بدین مهمّ نائل آمد . حقّاً خود او و کتابهای او از مفاخر است ؛ و دریغ کردن از مطالعه و ممارست بر آن آثار ، موجب حسرت و ندامت .

البته هیچ جای شبهه نیست که طّلاب علوم دینیّه باید در حکمت متعالیه نیز مجتهد باشند ، و بدون دلیل مطلبی را نپذیرند ، و براهین ملاً صدرا را تقلیداً قبول نکنند ، بلکه در نفی و إثبات و ردّ و ایراد آن با استقلال فکری خود قدم در این مضممار نهند ، زیرا که نتیجه تابع أحسنّ مقدّمین است ؛ و تا وقتی که مسائل فلسفی را برهاناً اثبات نکنند ، نپذیرند ؛ زیرا که این امر ارزش فلسفه را ساقط می کند .

۱- حضرت علامه آیه الله مؤلف قدّس سرّه در کتاب «نگرشی بر مقاله بسط و قبض تئوریک شریعت» ص ۴۸ ، اینچنین آورده اند :

« حقیر رساله‌ای در اهتمام و لزوم خواندن علم حکمت و عرفان بطور مختصر نگاشته‌ام ، و نام جمع کثیری از جهابذه علماء و اساطین فقهات تشیع را از صدر اسلام تا کنون که به علم فلسفه و عرفان اهتمام اُکید داشته‌اند ، و خودشان با حائز بودن مقام فقه و حدیث ، از مدرّسین عالیمرتبّه این علوم محسوب می شده‌اند ، ضبط و ثبت نموده‌ام که هنوز به طبع نرسیده است .»

بدین منظور رساله مذکور ، از «جنگ خطّی شماره ۷» استخراج و به کتاب حاضر ضمیمه گردید - م .

و بعضی دیگر از مخالفین فلسفه ، إشکال را بدین قسم مطرح می‌کنند که :

بهترین دلیل بر بطلان فلسفه اختلاف آراء و تفاوت أ نظار آنهاست ، زیرا در هر یک از آن مسائل می‌بینیم که با هم اختلاف دارند ؛ و چون حقائق پیوسته ثابت اند و قابل تغییر نیستند بنابراین از این اختلاف پی به بطلان أ نظار و آراء آنها می‌بریم .

پاسخ این إشکال واضح است :

زیرا این اختلاف انحصار به فلسفه ندارد ، در هر یک از شعب علوم ، از علوم طبیعیّه و طبّ و هیئت و علوم شرعیّه چون تفسیر و فقه ، این اختلاف به نحو شگفت آوری وجود دارد .

و اختلاف بین دو قول ، دلیل بر بطلان هر دو قول نیست . زیرا إلهیون با طبیعیون هم در وجود خدا و عدم وجود خدا ، و در معاد و عدم معاد ، و در تجرّد و عدم تجرّد ، و بسیاری از مسائل اختلاف دارند .

و از مجرد اختلاف نمی‌توان آن علم را به کلی کنار زد ، بلکه باید با بحث و تنقید و جرح و تحلیل حقّ را از باطل متمایز ساخت . البتّه فلسفه هم مانند سائر علوم حرکت تکاملی دارد ، و در اثر بحث‌ها رو به کمال می‌رود ، کما اینکه در سائر علوم نیز مطلب از این قرار است . اگر روزی دیدیم فیروزه‌ای با سنگ آبی رنگ مشتبه شده و در تاریکی افتاده است ، نمی‌توان از هر دو صرف نظر کرد ؛ بلکه باید با کنجکاوی هر چه تمام‌تر فیروزه را شناخت و از آن برای زینت

بهره برد .

و اگر روزی دیدیم که دانه‌های گندم با کاه و یا شن مخلوط شده است ، نمی‌توان از آن به کلی رفع ید نمود ، و گرنه در گرسنگی باید بمانیم و هلاک شویم . بلکه باید گندم را از شن جدا نمود و تنقیح کرد ؛ اینست طریقهٔ عقلاء .

و اَمَّا در مطلب سوّم که نهایت سیر ، به شناخت ولیّ مطلق :
حضرت حجّت صلوات الله علیه منتهی می‌گردد ، باید گفت که :

این نیز خبط و اشتباه بزرگی است ؛ زیرا وجود حضرت ولیّ عصر وجود استقلالی نیست ، و صفات و اسماء آن حضرت نیز استقلالی نیست ؛ و گرنه در این گفتار لزوم شرک بسیار واضح است . بلکه وجود آن حضرت ظلّی و تبعی است . هر چه هست از آن خداست ، و صفات و اسماء حقّ متعال در آن حضرت تجلّی کرده است ؛ پس آن حضرت تجلّی‌گاه حقّ است ، و آئینه و مرآت حقّ است ، آئینهٔ تمام نمای ذات و جمال و جلال حقّ است .

و این مطلب از مسلّمات و ضروریات اسلام است که دین توحید است و برای هیچ موجودی جزئی و یا کلی ، کوچک و یا بزرگ ، وجود استقلالی قائل نیست ؛ بلکه همهٔ موجودات مظاهر و مجالی ذات اقدس واجب الوجودند . و هر کدام به حسب ضیق و سعۀ ماهیّات و هوئیّات خود نشان دهندهٔ حقّ می‌باشند .

قرآن کریم تمام موجودات مُلکی و ملکوتی را «آیةٔ خدا» می‌داند ؛ یعنی نشان دهندهٔ خدا ، یعنی خدا نما . شب و روز و اختلاف آنها ، و

باد و ابر و باران ، و دریا و کشتی ، و سرسبز شدن درختان و گیاهان ، و عیسی و مادرش مریم ، و ناقة صالح ، و جبرئیل ، و سایر موجودات را که نام می برد یکایک آنها را آیه می شمرد .

روایات نیز مقامی برای امامان به عنوان استقلال نمی پذیرد ، و آن را تفویض و غلط می داند ؛ بلکه هر کمال و مقامی که دارند از خداست و با خداست و مال خداست ، آنان نماینده و ظهور دهنده هستند و بس .

آنان راه و صراط و پل هدایت برای وصول به مقام عزّ شامخ حضرت حقّ اند جلّ و عزّ .

مقصد و مقصود خداست ؛ ذات اقدس او ، و اسماء و صفات اوست ؛ و امامان واسطه فیض در دو قوس نزول و صعود می باشند . و بنابراین وجود حضرت بقیة الله ارواحنا فداه ، مرآتیت و آیتیت دارد برای وجود حضرت اقدس حقّ تعالی ؛ و بنابراین شناخت و معرفت به آنحضرت نیز باید به عنوان آیتیت و مرآتیت شناخت حضرت حقّ تعالی بوده باشد .

و به لسان علمی : وجود آن حضرت نسبت به وجود حضرت حقّ متعال «معنای حرفی» است ، نسبت به «معنای اسمی» .

و علیهذا راه و جاده و طریق سیر به سوی خداوند متعال ، آن حضرت است ؛ ولی مقصد و مقصود خود خداوند است جلّ و عزّ . و معلوم است که اگر ما طریق را مقصد بینداریم چقدر اشتباه کرده ایم . باید به سوی خدا رفت ، و لقای خدا و وصول به خدا و عرفان

به خدا و فناء و اندکاک در ذات خدا را مقصد و مطلوب قرار داد ؛
غایة الأمر چون این مقصد بدون این راه طیّ نمی شود و این مطلوب
بدون این طریق بدست نمی آید ، برای وصول به مقصد و مطلوب
باید پا در این طریق نهاد .

چون نمی توانیم خورشید را بدون آئینه و مرآت نگاه کنیم باید
جمال آنرا در آب و یا آئینه ببینیم . آئینه و مرآت نسبت به خورشید
معنای حرفی دارد ، خود نما نیست بلکه خورشید نماست .

نه می توانیم از نظر به خورشید و أنوار و حرارت و لمعان او
دست برداریم ، زیرا که حیات بخش است ؛ و نه می توانیم در آئینه به
نحو استقلال بنگریم ، زیرا که در اینصورت نماینده خورشید نیست و
چهره آنرا در خود منعکس نمی کند ، آئینه در این حال خودنماست ،
شیشه است ، صیقل است ، و در حقیقت عنوان آئینه بودن را ندارد .
اما اگر در آئینه و آب به نحو مرآتی و نمایندگی نظر کردیم ، دیگر
آن را نمی بینیم بلکه خورشید را در آن می بینیم . پس باید حتماً در
آئینه بنگریم تا خورشید را ببینیم ، راهی غیر از این نداریم . و به
عبارت علمی : آئینه «ما به يُنظر» است نه «ما فيه يُنظر» .

وجود مقدّس حضرت بقیّة الله عجل الله تعالی فرجه آئینه
تمام نمای حقّ است ، و باید در آن آئینه حقّ را دید نه خود آنرا ، چون
خودی ندارد . و نمی توان بدون آن حقّ را دید ، چون بدون آن حقّ
قابل دیدن نیست .

و بنابراین حتماً باید حقّ را از راه و از طریق و از آئینه و مرآت آن

ولّی اعظم جست ، و به سوی او در تکاپو بود .^۱

۱- درباره لزوم استفاضه سالک إلى الله از نفس مطهر و نورانی امام زمان سلام الله علیه و عدم استغناء از آن قطب عالم امکان ، حضرت علامه آیه الله مؤلف قدس سره در شرح نفیس خود بر «رساله سیر و سلوک منسوب به بحرالعلوم» در تعلیقه ۱۳۷ ، ص ۱۶۶ و ۱۶۷ میفرماید :

« اولیاء خدا و افرادی که به مقام کمال انسانی رسیده‌اند در هر زمان ممکنست متعدّد باشند و هر یک از آنان قابل دستگیری و هدایت و ارشاد سالکین ؛ لیکن امام و خلیفه رسول خدا که دارای ولایت کبری و حافظ شریعت و طریقت و مُهیمین بر جمیع عوالم و محیط بر جزئیات و کلیات است ، در هر زمان بیش از یکی نیست ، و تمام اولیاء در تحت لوای اویند و در تحت شریعت و طریقت او ؛ و برای سالک ضروری است که پیوسته متوجّه او باشد . و این همان معنای مرافقتی است که مصنّف فرموده است ؛ زیرا که مرافقت از رفاقت و رفیق مشتقّ است و مسلماً مرافقت بدنی شرط نیست ؛ بلکه مرافقت روحی لازم است ، و این مبتنی است بر آنکه همانطور که روح ولیّ بر سالک سیطره دارد ، سالک نیز پیوسته متوجّه او بوده تا مرافقت صادق شود . و عمده سیر و حرکت سالک بواسطه این مرافقت با امام صورت می‌گیرد ، که مصنّف (ره) از او تعبیر به استاد خاصّ فرموده است ؛ و در زمان غیبت کُبری منحصرأ اختصاص دارد به وجود حضرت امام زمان حجّة الله البالغة محمد بن الحسن العسکری عجل الله تعالی فرجه .»

و نیز در رساله «لبّ اللباب» ص ۱۳۳ و ۱۳۴ چنین فرموده‌اند :

« و اما استاد خاصّ ، آن است که بخصوصه منصوص به ارشاد و هدایت است ؛ و آن رسول خدا و خلفای خاصّه حقّه او هستند . و سالک را در هیچ حالی »

در دعاها و مناجات‌ها مخاطب خداست ؛ از راه آن حضرت ، و از سبیل و صراط آن حضرت . و بنابراین اگر به خود آن حضرت هم عرض حاجت کنیم و او را مخاطب قرار دهیم ، باید متوجّه باشیم که عنوان استقلال به خود نگیرد و جامه استقلال به خود نپوشد ؛ بلکه

« از احوال از مرافقت و همراهی استاد خاصّ گزیری نیست اگر چه به وطن مقصود رسیده باشد . البتّه مراد همان مرافقت باطنی امام است بر سالک نه همراهی و مصاحبت در مقام ظاهر ، چون واقعیت و حقیقت امام همان مقام نورانیت اوست که سلطه بر جهان و جهانیان دارد ، و اما بدن عنصری او گرچه آن نیز با سائر بدن‌ها امتیاز دارد لیکن آن منشأ اثر و متصرّف در امور کائنات نیست .

و برای توضیح این نکته متذکّر می‌گردد که آنچه در عالم خلقت تحقق می‌یابد منشأ آن ، صفات و أسماء الهیّه است و حقیقت امام همان أسماء و صفات خداست و بنابراین اصل فرموده‌اند که : چرخ عالم هستی و افلاک و همه کائنات به دست ما حرکت می‌کند و آنچه واقع می‌شود به اذن ما واقع می‌شود ؛

بِنَا عَرَفَ اللّهُ ، بِنَا عُبِدَ اللّهُ .

بنابراین سالک در حال سیر ، در مراتب نورانیت امام علیه السّلام سلوک می‌نماید و به هر درجه‌ای که صعود کند و در هر مرتبه‌ای که باشد امام علیه السّلام آن مرتبه را حائز بوده و با سالک در آن درجه و مرتبه معیت دارد . و همچنین بعد از وصول نیز مرافقت امام لازم است چون آداب کشور لاهوت را نیز او باید به سالک بیاموزد .

بنابراین مرافقت امام در هر حال ، از شرائط مهمّه بلکه از أهمّ شرائط سلوک است . در اینجا نکاتی است بس دقیق که در بیان نیاید و فقط باید خود سالک بوسیله ذوق آن حقائق را دریابد . - م .

عنوان وساطت و مرآتیت و آیتیت پیوسته در ذهن و در مدّ نظر باشد .
و در حقیقت باز هم خداوند را مخاطب قرار داده‌ایم ؛ چون آئینه و
مرآت بما هی مرءاة قابل نظر استقلالی نیست ، بلکه نظر تبعی است ؛
و نظر استقلالی به همان صورت منعکس در آن بازگشت می‌کند .

این مسأله از مهمترین مسائل باب عرفان و توحید است که :
کثرات این عالم تنافی با وحدت ذات حق ندارد ؛ زیرا وحدت
اصلی ، و کثرات تبعی و ظلّی و تعینی و مرآتی است .

و مسأله ولایت به خوبی روشن می‌شود ، که حقیقت ولایت
همان حقیقت توحید است ؛ و قدرت و عظمت و علم و إحاطة امام ،
عین قدرت و عظمت و علم و إحاطة حقّ است تبارک و تعالی .
دوئیتی در بین نیست ، و اثنییتی وجود ندارد .

بلکه خواستن از خدا بدون عنوان وساطت و مرآتیت امام معنی
ندارد ؛ و خواستن از امام مستقلاً بدون عنوان وساطت و مرآتیت برای
ذات اقدس حقّ نیز معنی ندارد .

و در حقیقت خواستن از امام و خواستن از خدا یک چیز است ؛
نه تنها یک چیز در لفظ و عبارت و از لحاظ ادبیت و بیان ، بلکه از
لحاظ حقیقت و متن واقع ؛ چون غیر از خدا چیزی نیست .

تَبْرِكَ اسْمُ رَبِّكَ ذِي الْجَلَالِ وَالْإِكْرَامِ .^۱

۱- آیه ۷۸ ، از سوره ۵۵ : الرَّحْمَن] : «بلند پایه و مبارک است اسم

پروردگار تو ، آن پروردگاری که دارای مقام جلال و اِکرام است .»

و در اینجا دو طائفه به ضلالت و گمراهی رفته‌اند : اوّل طائفه وهابیه ، دوّم طائفه شیخیه .

أما طائفة وهابيه ، قدرت و عظمت و علم و إحاطه را از ذات اقدس حقّ می‌دانند ، ولی عنوان وساطت را از وسائط و مراتب را از آئینه‌های حقّ إلغاء می‌کنند .

و بنابراین در اشکال و محذوری واقع می‌گردند که ابداً تا روز قیامت هم اگر فکر کنند ، خلاصی از آن ندارند .

و آن اشکال اینست که ما بالوجدان و الشهود کثراتی را در این عالم مشاهده می‌کنیم ، و آنان را دارای قدرت و عظمت و علم و حیات می‌بینیم ؛ اگر قدرت را در ذات ازلّی حقّ بدون این کثرات و این آئینه‌ها بدانیم این کلام وجداناً غلط است ، زیرا قدرت در موجودات وجداناً مشهود است ؛ و اگر این موجودات را دارای قدرت مستقلّ ، گرچه به إعطاء حقّ باشد ، بدانیم این هم موجب شرک و ثنویّت و تعدّد آله و هزاران اشکال لا ینحلّ دیگر می‌گردد ، زیرا لازمه این کلام تولّد موجودات از ذات حقّ می‌شود ، و این کلام عین تفویض است ، و می‌دانیم که خداوند لم یلد و لم یولد و لم یکن له کفوّاً احد است .

بنابراین هیچ چاره علمی و فلسفی نداریم مگر آنکه کثرات را مظاهر و مجالی ذات اقدس حقّ بدانیم ؛ بدین گونه که قدرت و

۱- آیه ۳ و ۴ ، از سوره ۱۱۲ : الإخلاص] : «نزائیده و زائیده نشده است ،

و هیچ کس برای او شریک و هم‌تانیست .» [

عظمت و علم و سائر اَسْمَاء و صفات حضرت اَحَدِيَّت در این موجودات هر یک به حسب سعه و ضیق ماهیّت و هویت آنها ظهور بروز کرده است ، و بنابراین در ارواح مجرّده و نفوس قدسیّه انبیاء و ائمّه علیهم السّلام و حضرت مهدی ارواحنا فداه که سعه وجودی آنها بیشتر است طبعاً بیشتر ظهور و بروز کرده است . و علیهذا قدرت و علم در عین آنکه اختصاص به ذات حقّ دارد ظهورش در این مرائی و آئینه‌ها شهوداً غیر قابل انکار و عقلاً لازم و ثابت است .

ظهور و ظاهر ، و حضور و حاضر یک چیز است . معنای حرفی مُندکّ در معنای اسمی است ، و اثبات دو چیز نمی‌کند . حاجت خواستن از پیامبر اکرم و امامان معصوم عین حاجت خواستن از خداست ؛ و این مسأله عین توحید است .

در فلسفه متعالیه و حکمت اسلامی وجود وحدت در کثرت ، و کثرت در وحدت ذات حقّ ، به اثبات رسیده است . و خداوند همانطور که دارای اسم اَحَدِيَّت است که مبری از جمیع اَسْمَاء و تعینات ، و منزّه از هر اسم و رسم می‌باشد ؛ همینطور دارای اسم واحدیت است ، که به ملاحظه ظهور و طلوع او در عالم اَسْمَاء و صفات کلّیه و جزئیّه و پیدایش عوالم چه از مُلک و چه از ملکوت ملاحظه شده است .^۱

۱- مؤلف محترم آیه الله علامه قدس سره در کتاب «امام‌شناسی» ج ۵ ، از ص ۱۴۲ تا ص ۱۷۷ در مورد عقائد وهابیه و ردّ آنها مفصلاً بحث فرموده‌اند - م .

وَأَمَّا طَائِفَةٌ شَيْخِيَّةٌ ، آنان نهایت سیر انسان را به ذات اقدس حقّ نمی‌دانند ؛ و وصول او را به مقام عزّ شامخ حضرت احدیت ، و فناء و اندکاک هستی او را در ذات او جلّ و عزّ ، صریحاً انکار می‌کنند ؛ فَبِنَاءً عَلٰی هَذَا امكان عرفان الهی و معرفت ذات حقّ را دربارهٔ انسان منکرند و می‌گویند : نهایت سیر عرفانی و کمالی انسان به سوی ولیّ اعظم است که حجاب اقرب و واسطهٔ فیض است . و روی همین اصل است که با فلسفه و عرفان که راه گشای توحید است سخت مخالفاند .

آنان می‌گویند : ذات اقدس حقّ از هر اسم و رسمی بری و از هر صفتی مبرّی است ، و بنابراین اَسْمَاء و صفات حقّ عین ذات او نیستند و در مرحلهٔ پائین‌تر قرار دارند ؛ و بالتّیجه ذات حقّ فاقد هر صفت و اسمی است .

حضرت امام زمان اسم خداست و در مرتبهٔ پائین‌تر از ذات است ، و چون سیر به سوی ذات که خارج از هر اسم و رسمی است و ازلی و ابدی است و ما لا نِهَایَةَ لَهُ می‌باشد محال است ؛ لذا غایت سیر انسان به سوی اسم اعظم حقّ است که همان ولیّ اعظم است که فاصله و واسطهٔ بین خدا و خلق است .

إشکالات وارده بر این نوع عقیده بسیار است :

أوّل آنکه اگر صفات و اَسْمَاءِ حقّ را از او جدا بدانیم و ذات را بدون هیچگونه اسم و رسمی بشناسیم ، مرجع این گفتار به آن است که ذات حضرت حقّ فاقد حیات و علم و قدرت است ؛ بنابراین یک

ذات خشک و مرده و جاهل است ، و تَعَالَى اللَّهُ عَنْ ذَلِكَ .
 دَوْم آنکه آیات قرآن و روایات جمعاً ما را دعوت به ذات حقّ
 می‌کنند در سیر و در معرفت ؛ و نهایت سیر و وصول و عرفان را عرفان
 و وصول به ذات حقّ می‌دانند ، نه وصول و عرفان به ولیّ أعظم او .
 سوّم آنکه چرا خود امام و ولیّ أعظم ، امکان عرفان و وصول به
 ذات اقدس حقّ را دارد و سائر افراد بشر ندارند ؟ اگر برای او ممکن
 است برای همه ممکن است ، و اگر برای غیر او محال است چگونه
 برای او ممکن شد ؟

شیخیه می‌گویند : ولیّ أعظم نه ممکن است و نه واجب ؛
 مرتبه‌ای است بین امکان و وجوب .

پاسخ آنکه ما مرتبه‌ای بین امکان و وجوب تعقل نمی‌کنیم ؛ همه
 مردم ممکن اند و غایت سیر آنها اندکاک و فناء در ذات حضرت حقّ
 متعال .

چهارم آنکه ولیّ أعظم باید وجود استقلالی داشته باشد نه
 تبعی و ظلّی و مرآتی ؛ وگرنه باید مقصد ذات حقّ باشد . و در این
 فرض ، لازمه اش شرک و ثنویّت و تفویض و تولّد است ؛ و تَعَالَى اللَّهُ
 عَنْ ذَلِكَ .

إلی غیر ذلك از اشکالات و ایراداتی که باید مفصّلاً در جای
 خود ایراد گردد .^۱

۱- مرحوم حضرت علامه آیه الله مؤلف اعلی الله مقامه در کتاب

این دو طائفه هر دو به خطا رفته‌اند . زیرا اگر از ممکنات چه مادی و چه مجرد عنوان مرآتیت را برداریم و یا به آنها عنوان استقلال بدهیم ، هر دو غلط است ؛ و صحیح آنست که نه اینست و نه آن ، بلکه موجودات دارای اثر حق هستند و دارای صفات حق هستند ، و مظاهر و مجالی ذات و اسماء حسنی و صفات علیای او هستند .

مذهب وهابیه گرایش به جبر ، و مذهب شیخیه گرایش به تفویض دارد ، و هر دو غلط است ؛ بل امر بین الامرین و منزله بین المنزلتین ، و آن طلوع نور ذات اقدس حق است در کثرات مادیّه و مجردّه .

مذهب وهابیه انکار قدرت و علم حق را در موجودات می‌کند ، و مذهب شیخیه انکار قدرت و علم حق را در ذات خود حق ، پس هر کدام از این دو مذهب به تعطیل گرویده‌اند . و این هر دو غلط است . وجود حضرت حجّه بن الحسن ارواحنا فداه ظهور اتم حق ، و مجالی اکمل ذات حضرت ذوالجلال است . مقصد خداست ، و آن حضرت آیه و آئینه و رهبر و راهنماست . و ما اگر در توسّلاتمان به آن حضرت مستقلاً نظر کنیم و لقاء و دیدار او را مستقلاً بخواهیم ، نه به فیض او نائل می‌شویم و نه به لقاء خدا و زیارت حضرت محبوب .

اما به فیض او نمی‌رسیم ، چون وجودش استقلالی نیست و ما

«اللّه شناسی» ج ۳ ، مبحث ۲۵ تا ۳۰ و مبحث ۳۵ تا ۳۶ ؛ و همچنین در «امام شناسی» ج ۵ ، از ص ۱۷۷ تا ص ۱۹۵ در مورد عقائد شیخیه و رد آنها مفصلاً بحث فرموده‌اند - م .

به دنبال وجود استقلالی رفته‌ایم ؛ و اَمَّا به لقاء خدا نمی‌رسیم ، چون به دنبال خدا نرفته‌ایم و در آن حضرت خدا را ندیده‌ایم .

لذا اکثر افرادی که از عشق حضرت ولی عصر می‌سوزند ، و اگر هم موفق به زیارت شوند باز هم از مقاصد دَنیّ و جزئی و حوائج مادی و معنوی تجاوز نمی‌کنند ؛ روی این اصل است که آن حضرت را مرآت و آیه حق نگرفته‌اند ، و الاّ به مجرد دیدن باید خدا را ببینند و از وصال آن حضرت به وصال حق نائل آیند ، نه آنکه باز خود آن حضرت حجابی بین آنان و بین حق شود و از آن حضرت حاجات دنیویّه و آمرزش گناه و اصلاح امور را تقاضا کنند . چه بسیار از افراد که به محضرش مشرف شده‌اند و آن حضرت را هم شناخته‌اند ، ولی از عرض اینگونه حاجات احتراز نکرده‌اند و همین چیزها را خواستار شده‌اند .

پس در حقیقت نشناخته‌اند ، زیرا معرفت به او معرفت به خداست ؛ **مَنْ عَرَفَكُمْ فَقَدْ عَرَفَ اللَّهَ .**

هر کس بخواهد خدمت او برسد باید تزکیه نفس کند و به تطهیر سرّ و اندرون خود اشتغال ورزد ، در اینصورت به لقای خدا می‌رسد که لازمه اش لقاء آن حضرت است ، و به لقاء آن حضرت می‌رسد که بالملازمه لقاء خدا را پیدا کرده است ؛ گر چه در عالم خارج و طبیعت مشرف به شرف حضور بدن عنصری آن حضرت نشده باشد .

پس عمده کار معرفت به حقیقت آن حضرت است ، نه تشرّف به حضور بدن مادی و طبیعی . از تشرّف به حضور بدن مادی و

طبیعی فقط به همین مقدار بهره می‌گیرد ، ولی از تشرّف به حضور حقیقت و ولایت آن حضرت ، سیرش پاک می‌شود ؛ و به لقاء حضرت محبوب : خداوند متعال فائز می‌گردد ؛ فَلِمِثْلِ هَذَا فَلْيَعْمَلِ الْعَامِلُونَ^۱ .
عَلَامَةُ بَحْرِ الْعُلُومِ قَدَسَ اللَّهُ نَفْسَهُ عَمْرِي رَا دَر مَجَاهِدَه بَا نَفْسِ
أَمَّارَه وَ تَرْكِيَه سَرِّ وَ تَطْهِيرِ نَفْسِ بَرَايِ عِرْفَانِ إلهِي وَ وَصُولِ بَه مَقَامِ
مَعْرِفَتِ وَ فَنَاءِ وَ اِنْدَكَآكِ دَر ذَاتِ حَضْرَتِ حَقِّ بَه سَرِ آوَرْدِ ، وَ اَز رِسَالَه
سِيرِ وَ سَلُوكِ اَوْ مَقَامِ اَوْ دَر مَرَاحِلِ وَ مَنَازِلِ عِرْفَانِ مَشْهُودِ اسْتِ . اَوْ كِه
بَه خِدْمَتِش مَشْرَفِّ مِي گِشْتِ بَا اَيْنِ دِيدَه بُوْد ؛ بَا دِيدَه حَقِّ بَيْنِ نَه بَا
دِيدَه خُودِ بَيْنِ .

حق بین نظری باید تا روی تو را ببیند

چشمی که بود خود بین کی روی تو را ببیند ؟

از آن مرحوم حکایت کرده‌اند که روزی چون اذن دخول برای تشرّف به حرم مبارک حضرت سیدالشهداء علیه السلام را خوانده بود ، همین که خواست داخل شود ایستاد و خیره به گوشه حرم مطهر می‌نگریست ، و مدّتی به همین منوال بود و با خود این بیت را زمزمه می‌کرد :

چه خوش است صوت قرآن ز تو دلربا شنیدن

به رخت نظاره کردن سخن خدا شنیدن

بعداً از علّت توقّفش پرسیدند ، در پاسخ گفت : حضرت مهدی

۱- اقتباس از آیه ۶۱ ، از سوره ۳۷ : الصّافات .

عَجَلُ اللَّهِ تَعَالَى فَرَجَهُ فِي زَاوِيَةِ حَرَمِ مَطَهَّرٍ نَشِئْتَهُ بُوَدُّدًا وَ مَشْغُولًا تَلَاوَتِ الْقُرْآنِ بُوَدُّدًا .

اینست معنای وصول ، و اینست حقیقت آیتیت و مرآتیت .
 شیخیه می‌گویند : چون فقط امام زمان می‌تواند به وصال خدا نائل آید ، و ما نیز بدون واسطه نمی‌توانیم به وصال امام زمان نائل آئیم ؛ باید واسطه و ربطی در بین باشد که ما را به آن حضرت ربط دهد ، و آن شیخ و استاد است که آن را «رکن رابع» گویند .^۱ پس غایت سیر ما فنای در شیخ ، و غایت سیر شیخ فنای در امام ، و غایت سیر امام فنای در حق است ؛ و این «چهارمین رکن» لازم است .

و از آنچه گفته شد ، فساد اینگونه عقیده روشن شد .
 و ما باید بحمد الله و حُسنِ توفیقه خوب متوجه باشیم که ناخودآگاه از آراء و افکار آنان تبعیت نکنیم . زیرا مخالفت با سیر به سوی خدا ، و دشمنی با عرفان ، و نظر کردن به امام زمان به نحوه وجود استقلالی ، از مختصات شیخیه است ؛ و اگر چنین دأب و دیدنی داشته باشیم و بدین منهای حرکت کنیم ، مِّنْ حَيْثُ لَا نَشْعُرُ أَنْ عَقِيدَهُ رَا اتَّخَاذَ نَمُودَهُ اِیْم .

۱- مؤلف محترم حضرت آیه الله علامه اعلی الله مقامه در کتاب «الله‌شناسی» ج ۳ ، مبحث ۲۵ تا ۳۰ ، ص ۷۱ و ۷۲ ، اصول چهارگانه اعتقادی شیخیه : ۱- توحید ۲- نبوت ۳- امامت ۴- اعتقاد به شیعه کامل (رکن رابع) را بیان فرموده و توضیح داده‌اند - م .

مجالس و محافل توّسل به حضرت ولیّ عصر بسیار خوب است، ولی توّسلی که مطلوب و منظور از آن حقّ باشد، وصول به حقّ باشد، رفع حجب ظلمانی و نورانی باشد، کشف حقیقت ولایت و توحید باشد، حصول عرفان الهی و فناء در ذات اقدس او باشد. این مطلوب است و پسندیده؛ و لذا انتظار فرج که حتّی در زمان خود ائمّه علیهم السّلام از بزرگترین و بافضیلت‌ترین اعمال محسوب می‌شده است همین بوده است. توّسل به حقیقت ولایت آن حضرت برای کشف حجاب‌های طریق، از افضل اعمال است؛ زیرا توحید حضرت حقّ از افضل اعمال است.

و انتظار ظهور خارجی آن حضرت نیز بواسطه مقدّمیت برای ظهور باطنی و کشف ولایت آن حضرت مفید است. و انتظار ظهور خارجی، بر این اصل، محبوب و پسندیده است.

و اما چنانچه فقط به دنبال ظهور خارجی باشیم بدون منظور و محتوای از آن حقیقت، در اینصورت آن حضرت را به ثمن بخری فروخته‌ایم، و در نتیجه خود ضرر بسیاری برده‌ایم. زیرا مراد و مقصود، تشرّف به حضور طبیعی نیست؛ وگرنه بسیاری از افراد مردم در زمان حضور امامان به حضورشان می‌رسیده‌اند و با آنها تکلم و گفتگو داشته‌اند، ولی از حقیقتشان بی‌بهره بوده‌اند. اگر ما در مجالس توّسل و یا در خلوت، به اشتیاق لقای آن حضرت بوده باشیم، و خداوند ما را هم نصیب فرماید؛ اگر در دلمان منظور و مقصود لقای خدا و حقیقت ولایت نباشد، در اینصورت به همان نحوی به

خدمتش مشرف می‌گردیم که مردم در زمان حضور امامان به خدمتشان مشرف می‌شده‌اند؛ و این غبن و ضرری است بزرگ که ما با جدّ و جهد و با کدّ و سعی به محضرش شرفیاب شویم و مقصدی بالاتر و والاتر از دیدار ظاهری نداشته باشیم، یا آنحضرت را برای حوائج مادیّه و یا رفع گرفتاری‌های شخصی و یا عمومی استخدام کنیم. این امری است که بدون زحمت توّسل برای همه افراد زمان حضور امامان علیهم السّلام حاصل بوده است!

ولی آنچه حقّاً ذی قیمت است: تشرّف به حقیقت و وصول به واقعیت آن حضرت است، اشتیاق به دیدار و لقای آن حضرت است از جهت آیتیت و مرآتیت حضرت حقّ سبحانه و تعالی؛ این مهمّ است، و این از افضل اعمال است، و چنین انتظار فرجی زنده کننده دل‌ها و راحت بخشنده روان‌هاست. **رَزَقْنَا اللّٰهَ اِنْ شَاءَ اللّٰهُ بِمُحَمَّدٍ وَّ اٰلِهِ**.

دانستن زمان ظهور خارجی برای ما چه قیمتی دارد؟ و لذا در اخبار از تفحص و تجسس در اینگونه امور هم نهی شده است.^۱
شما فرض کنید: ما با علم جفر و رمّل صحیح به دست آوردیم که ظهور آن حضرت در یکسال و دو ماه و سه روز دیگر خواهد بود؛ در اینصورت چه می‌کنیم؟ وظیفه ما چیست؟
وظیفه ما تهذیب و تزکیه و آماده کردن نفس اماره است برای

۱- در «بحار الأنوار» ج ۵۱، باب ۲۱، ص ۱۰۱ روایات متعددی را در

این موضوع آورده است - م.

قبول و فداکاری و ایثار. ما همیشه مأمور بدین امور هستیم ، و پیوسته باید در صدد تہذیب و تطہیر نفس برآئیم ؛ چه ظہور آنحضرت در فلان وقت مشخص باشد و یا نباشد. و اگر در صدد برآمدیم ، موفق به لقای حقیقی او خواهیم شد ؛ و اگر در صدد نبودیم لقای بدن عنصری و مادّی آنحضرت برای ما اثر بسیاری نخواهد داشت ، و از این لقاء ہم طرفی نخواہیم بست . و لذا می‌بینیم بسیاری از افرادی کہ أربعین‌ها در مسجد سہلہ و یا در مسجد کوفہ و یا بعضی از اماکن متبرکہ دیگر برای زیارت آن حضرت مقیم بوده و بہ زیارت ہم نائل شدہ‌اند ، چیز مهمّی از آن زیارت عائدشان نشدہ است .

و آنچه از ہمہ ذکرش لازم‌تر است آنستکہ :

ظہور خارجی و عمومی آن حضرت هنوز واقع نشده است ، و منوط و مربوط بہ اسباب و علائمی است کہ باید متحقّق گردد ؛ ولی ظہور شخصی و باطنی برای افراد ممکن است . و بہ عبارت دیگر راه وصول و تشرّف بہ خدمتش برای ہمہ باز است ، غایۃ الأمر نیاز بہ تہذیب أخلاق و تزکیۃ نفس دارد .

ہر کس امروز در صدد لقای خدا باشد و در راه مقصود بہ مجاہدہ پردازد ، بدون شک ظہور شخصی و باطنی آن حضرت برای او خواهد شد ؛ زیرا لقای حضرت حقّ بدون لقای آیتی و مرآتی آنحضرت صورت نپذیرد .

و محصل کلام آنکہ امروزہ راه تشرّف بہ حقیقت ولایت

آن حضرت باز است ، و مهمّ ہم ہمین است ؛ ولی نیاز بہ مجاہدہ با

نفس اماره و تزکیه اخلاق دارد ، و نیاز به سیر و سلوک در راه عرفان حضرت اُحدیّت سبحانه و تعالی دارد ؛ خواه ظهور خارجی و عمومی آنحضرت بزودی واقع گردد و یا واقع نگردد .

زیرا خداوند ظالم نیست ، و راه وصول را برای افرادی که مشتاقند نبسته است ؛ این در پیوسته باز است ، و دعوت محبان و مشتاقان و عاشقان را لَبَّيْكَ می گوید .

بنابراین بر عاشقان جمالِ الهی و مشتاقان لقای حضرت او جَلِّ و علا لازم است که با قدم‌های متین و استوار ، در راه سیر و سلوک عرفان حضرتش بکوشند ؛ و با تهذیب و تزکیه و مراقبه شدید و اهتمام در وظائفِ الهیه و تکالیفِ رحمانیه ، خود را به سر منزل مقصود نزدیک کنند ؛ که خواهی نخواهی در این صورت از طلعت منیر امام زمان و قطب دایره امکان که وسیله فیض و واسطه رحمت است بهره مند و کامیاب می گردند ، و از همه راههای استفاده برای تکمیل نفوس خود متمتع می شوند ، و از جمیع قابلیت‌های خدادادی خود برای به فعلیت درآوردن آنها و وصول به سر منزل کمال بهره می گیرند .

وَقَفْنَا اللَّهُ تَعَالَى بِمُحَمَّدٍ وَآلِهِ ؛ صَلَّى اللَّهُ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِهِ .

این مختصر نوشته در عصر روز هجدهم شهر شعبان المعظم یکهزار و چهارصد و سه هجریه قمریه در مشهد مقدس پایان یافت ، و نام آن «سِرُّ الْفُتُوْح ، ناظر بر پرواز روح» گذارده شد ؛ و أَنَا الرَّاجِي عَفْوَ رَبِّهِ : السَّيِّدُ مُحَمَّدُ الْحَسَنِ الْحُسَيْنِيِّ الطَّهْرَانِيِّ .

تعليقات بر کتاب پرواز رُوح

تذکر :

- ۱ - از آنجا که کتاب «پرواز روح» دارای طبع‌های متعدّد و نیز اختلاف و تغییر در متن می‌باشد ، بدینجهت متن‌های نقل شده مطابق با همان طبعی که مرحوم حضرت علامه آیه الله مؤلّف قدّس سرّه الشّریف تحشیه فرموده‌اند ، قرارداد شده است .
 - ۲ - شماره صفحات نشانی داده شده نیز مطابق آن طبع بوده ، و تنها شماره صفحه شروع مطلب قید شده است .
 - ۳ - برخی از حواشی حضرت مؤلّف قدّس سرّه ، تصحیح مربوط به کلمات بوده و ارتباط خاصی با مطلب کتاب «پرواز روح» نداشته است ، بنابراین نیازی به ذکر متن کتاب به همراه آنها نیست . برخی از این موارد در ضمن حواشی دیگر ذکر شده است ، و در اینجا به موارد دیگری اشاره می‌شود (أغلاط کتاب ، بین هلال آورده شده است) :
- قنوت (قنوط) در صفحه ۱۱۳ و ۲۰۶ ، تفأل (تفائل) در صفحه ۱۲۶ ، إدراک (درک) در صفحات متعدّد ، برخاستن (برخواستن) و مشتقات آن در صفحات متعدّد ، و ... - م .

ص ۷ :

... ولی چیزی که بیش از همه اینها مرا رنج می داد این بود که گاهی در دل ، تمام مقدّسات را منکر می شدم ، ایمان مستقرّی نداشتم ، گاهی قلبم آرام می گرفت و گاهی آنچنان طوفانی از شکّ و تردید در دلم به وجود می آمد که هستی ام را به باد می داد ؛ نمی دانستم چه باید بکنم .

روزی به خدمت عالم جلیل ، زاهد متقی ، مرحوم حاج شیخ حبیب الله گلپایگانی رفتم ، از ایشان علاج مرض روحی خود را خواستم ، فرمودند :

تو در این سن نباید ناراحت شوی ، هنوز وقت زیاد است ، ایمانت به زودی مستقرّ خواهد شد ؛ تو راحت می شوی . این ناراحتی در اثر داشتن ایمان است ، ولی چون مستقرّ نیست وقتی می رود جایش را خالی می گذارد ، تو را ناراحت می کند ، اگر ایمان به کلی در دلت وجود نمی داشت طبعاً نبودنش احساس نمی شد بلکه به آن خو گرفته بودی و ناراحت نبودی . (۱)

(۱) - این استدلال بسیار لطیف است .

.....

ص ۱۰ :

هر روز خوابی می دیدم . یک روز دیدم در حرم مطهر نشسته‌ام و پیرمردی در مقابل علی بن موسی الرضا علیه السلام که دستها را از آستین عبا کشیده و قیانه جذابی دارد ایستاده و من تا آنروز او را ندیده بودم . حضرت به من فرمودند : با این پیرمرد رفیق باش .

از خواب بیدار شدم ، ترسیدم خوابم شیطانی باشد ، زیرا من که از صراط مستقیم می‌رفتم ، چرا مرا به دیگری حواله می‌دادند؟^(۲) گفتم کاری ندارم ، من که او را نمی‌شناسم ، آدرس او را هم ندارم ، بهتر اینست که درباره‌اش فکر نکنم .

(۲) - این حواله دادن عین معنای معرفتی استاد است ، که جناب مؤلف و آن مرحوم سخت از آن وحشت داشتند .

.....

ص ۱۲ :

مکرّر توضیح می‌داد و سفارش می‌کرد و می‌گفت از هر گونه بت پرستی و قطب پرستی و عقب مرشدهائی رفتن که از جانب خود به آن سمت رسیده‌اند دوری کنید . ائمه معصومین ما علیهم السلام زنده‌اند ، خودشان واسطه بین خدا و خلق‌اند ،^(۳) آنها دیگر واسطه نمی‌خواهند ؛ زیرا هر قطب و مرشدی را که شما تصوّر کنید از خطا و اشتباه دور نیست ، ولی ائمه اطهار صلوات الله علیهم اجمعین اشتباه و خطا ندارند ،

آنها واسطه وحی‌اند ، آنها واسطه فیض‌اند .

یکی از همراهان کلامش را قطع کرد و گفت : اگر اینچنین است پس جمله : هَلَكَ مَنْ لَيْسَ لَهُ حَكِيمٌ يُرْشِدُهُ «هلاک است کسیکه برای او ، حکیمی ، مرد دانشمندی ، نباشد که او را ارشاد کند» چیست ؟

ایشان در پاسخ فرمودند : اگر حدیث صحیح باشد و از امام رسیده باشد منظور ، خود امام بوده است . (۴)

(۳) نیاز مردم ، به امام زنده : حضرت حجّة بن الحسن است ، و توّسل به هر یک از امامان ، به آن حضرت برمی‌گردد . و طبق آیات و روایات ، مرّبی زنده و استاد کامل در سلوک لازم است ، و بدون آن خطرات از هر جهت روی آور است . و کلام آن مرحوم در اینجا سفسطه‌ای بیش نیست . چگونه در فقه و أعمال باید به فقیه و عالم مراجعه کرد و زنده بودن امامان رفع تکلیف نمی‌کند ، همینطور به موجب آیه فَسْئَلُوا أَهْلَ الذِّكْرِ إِنْ كُنْتُمْ لَا تَعْلَمُونَ^۱ و آیات و روایات بی‌شمار دیگری باید در امور اخلاقی و تزکیه نفس و سیر در مراحل معرفت و توحید ، به استاد کامل راه رفته و خبیر بصیر مراجعه کرد ؛ و زنده بودن امامان با وجود نقصان مکلف و عدم امکان ارتباط با ولیّ اعظم و وجود خاطرات شیطانیّه ، موجب استقامت سیر در طریق توحید نخواهد بود ، و بالأخره از جنون و پریشانی و انحراف

۱- ذیل آیه ۸، از سوره ۲۱: الأنبياء؛ و ذیل آیه ۴۳، از سوره ۱۶: النحل .

سر درخواهد آورد .

(۴)- این فرمایش ، کلام حضرت سجّاد علیه السّلام است^۱ و
إطلاق دارد ؛ و بر اساس این إطلاق بدون آمدن قیدی ، دلالت بر لزوم
حکیم مرشد در امور اخلاقی و عرفانی دارد .

.....

ص ۱۳ :

دیگری از همراهان گفت : شنیده‌ایم که وقتی ملّای رومی با
شمس تبریزی در بیابانی می‌رفتند به شطّ آبی رسیدند ، شمس
گفت : یا علی ، و از آب گذشت ولی ملّای رومی در آب فرو
رفت ، شمس از او سؤال کرد که مگر تو چه گفتی ؟ گفت :
همانکه تو گفتی . شمس گفت : نه تو هنوز به آن مقام نرسیده‌ای
که علی دستت را بگیرد ؛ تو باید بگوئی یا شمس و من باید
بگویم یا علی .

ایشان از نقل این قصّه ناراحت شد ، به دوست ماگفت : من برای
شما حدیث و روایت می‌خوانم ، شما برای من قصّه
می‌گوئید! (۵) از خصوصیات علی علیه السّلام این بود ، در
زمان حیات دنیائی اش که امام همه بود دربان و حاجب نداشت
حالا که از دنیا رفته دستش بهتر باز است واسطه لازم دارد ؟

۱- «بحار الأنوار» ج ۷۸ ، باب مواظب علیّ بن الحسین علیهما السّلام ،

آنها نه این را بگویند و نه در کلماتشان تصریح کنند که انسان به مقامی می‌رسد که مستقلاً از جلال و جمال الهی استفاده می‌کند و به وساطت انبیاء و ائمه کاری ندارد، (۶) خود در عرض پیامبر واقع می‌شود و آنچنان که پیامبر و امام در احکام و شریعت و طریقت و حقیقت و فیوضات ظاهری و معنوی از خدا استفاده می‌کنند او هم استفاده می‌کند.

(۵) قصه نیست؛ واقعیّت و عینیّت خارجی است! و شما هم روایت و حدیثی نخوانده‌اید! خود امیرالمؤمنین علیه السّلام و سائر ائمه اطهار علیهم السّلام در زمان حیات خود مردم را إرجاع به علماء بالله و فقهاء می‌داده‌اند.

حاجب و دربان امیرالمؤمنین، نقصان نفوس است که نمی‌توانند بدون راهنما و رهبر زنده و گویا حرکت کنند. و این کلام مجرد مغالطه است و الا باید گفت امیرالمؤمنین علیه السّلام بعد از رحلت در همه امور دستش باز است. پس چرا شما آنرا منحصر به سیر و تزکیه نفس می‌دانید؟ و در سائر امور بدون استثناء از مراجعه به طبیب و متخصص و مهندس و فقیه و غیرهم ارتباط معنوی با آنحضرت را کافی نمی‌دانید؟! و اگر کافی بدانید شرع و دین دیگری پیدا می‌شود نه این دینی را که رسول الله آورده است و این منهاجی که امامان راستین ما پیموده‌اند.

(۶) - هیچگاه انسان مستغنی از هدایت پیامبران و امامان نیست و نمی‌تواند مستقلاً از جمال و جلال الهی بهره‌مند شود، یعنی آنها

واسطه در فیض هستند و آیتیت و مرآتیت دارند ؛ ولی این اصل نمی‌رساند که انسان احتیاج به استاد زنده و مربّی کامل در امور تربیتی ندارد. آن مسأله چه ربطی به این مسأله دارد ؟ اگر خود امام فرمود : از استاد و مربّی زنده پیروی کن ، معنایش سلب وساطت خود امام نیست .

.....

ص ۱۴ :

... تا روز جمعه دیگر آن مرحوم را ندیدم . قبل از ظهر جمعه همان هفته من در صحن نو ایشان را دیدم ، او وارد حرم می‌شد و من از حرم خارج می‌شدم ، به من با لهجه ترکی شیرینی که «ترکان فارسی گو بخشندگان عمرند» گفت : ها ! چرا دیگر پیش ما نیامدی ؟ من هم اشاره به قبر مقدّس علی بن موسی الرضا علیه السّلام کردم و گفتم : اولاً می‌دانستم باید کجا بروم ، و بعد هم شما آن روز همین را اصرار داشتید که به کسی جز اهل بیت عصمت علیهم السّلام متوسّل نشویم .

گفت ها ، قربانت ! من نمی‌گویم بیا من مرشد تو باشم و تو مرید من باش ، من می‌گویم : «بیا سوته دلان گرد هم آئیم»
(این فرد شعر بابا طاهر را در خواندن کشید و آنچنان با سوز و گداز و اشک و آه ادا کرد که مرا منقلب نمود) و گفت :

عزیزم ! می‌گویم بیا با هم رفیق باشیم ،^(۷)

بیا با هم بنشینیم و در فراق امام زمانمان گریه کنیم ؛ آنها که آن

روز با تو بودند رفیق تو نبودند لذا این پیشنهاد را در آن روز به تو نکردم .

مقداری با هم صحبت کردیم که یکی از سؤالاتم این بود که : چرا امام زمان علیه السّلام را نمی بینم ؟ ایشان فرمودند : هنوز سنّ تو کم است ، گفتیم : اگر به لیاقت ما باشد هیچکس حتّی سلمان هم لیاقت تشرّف به خدمت آن حضرت را ندارد و اگر به لطف او باشد حتّی می تواند به سنگی هم این ارزش را عنایت بفرماید . از این جمله من خیلی خوشش آمد و گفت : درست است ، شما فردا شب در حرم مطهر حضرت رضا علیه السّلام موقع مغرب آماده باش فرجی برایت خواهد شد . (۸)

(۷) اساتید هم غیر از همین گونه از رفاقت چیزی نمی گویند . اگر عنوان دستگیری و هدایت لازم نباشد چرا ما سوته دلان گرد هم آئیم ؟ خود امام پس از رحلت با مای سوته دل همراهی می کند . و بالأخره عملاً در مطاوی این کتاب می بینیم که آن مرحوم نقش مرشدی و استادی ، و جناب مؤلف نقش شاگردی داشته است . استاد بودن غیر از پیروی او و تبعیّت در سفر و حضر و کردار و گفتار چیزی نیست ، و آنهم به نحو اّکمل انجام یافته و خود مؤلف محترم در موارد عدیده تصریح به استادی او می کند ؛ و در اینصورت برداشتن اسم استاد و مرشد و رهبر و عملاً ملتزم به حقیقت آن بودن غیر از لقلقه لسان چیزی نیست .

(۸) آیا تصدیق به درستی این مطلب و سپس امر به آماده بودن

در وقت مغرب ، غیر از حرفهٔ استادی است ؟

.....

ص ۱۶ :

... به مجردی که ایشان چشمش به من افتاد و من هنوز ننشسته

بودم و سخنی نگفته بودم ، دیدم این اشعار را می خواند :

گوهر مخزن اسرار همان است که بود

حقّه مهر بدان مهر نشان است که بود

تا آخر غزل .

حالم متغیّر شد و دانستم که این مرد بزرگ علاوه بر آنکه از حال

و نیّتم اطلاع دارد ، ارتباط خاصی هم با خاندان عصمت علیهم

السّلام دارد ؛ (۹) لذا به عنوان رفاقت و یا به عنوان استاد ،

ایشان را انتخاب کردم و چهار سال با او بودم ، خود را از نظر

روحی تحت نظر و حمایت ایشان می دیدم . (۱۰) در همان اوائلی

که با ایشان آشنا بودم در عالم رؤیا می دیدم که سرکوه تیزی که

از دو طرف پرتگاه است ولی راه مستقیمی است به طرف خورشید

می روم و گاهی می خواهد پایم بلغزد و به ته درّه پرت شوم ولی

می بینم حاج ملاّ آقا جان از پشت سرم می آید نمی گذارد بیفتم ،

مرا می گیرد و باز در صراط مستقیم قرارم می دهد . (۱۱)

(۹) این مکاشفات فقط مکاشفات صوریه است ، و چه بسا در

اولین وهله برای سالک پیدا می شود و در آن صحیح و سقیم بسیار

است ؛ و ابدأً دلالت بر ربط با خاندان عصمت ندارد ، و از اینجا تا

سر منزل مقصود راه بی نهایت است .

(۱۰) فتأمل که چگونه مؤلف محترم او را به استادی انتخاب ، و چهار سال تمام از نظر روحی خود را تحت نظر و حمایت او در آورده است ؟!

(۱۱) در اینجا مؤلف محترم إقرار می کند که حاج ملا آقا جان می آید و او را در صراط مستقیم قرار می دهد . باید به ایشان گفت : بنا به گفته استادتان چرا خود حضرات معصومین و یا حضرت صاحب الأمر علیهم السّلام نیامدند و در صراط مستقیم قرار ندادند ؟ مؤلف که استادشان قضیه ملای رومی و شمس تبریزی را در توّسل به شمس نه به أميرالمؤمنین علیه السّلام به دیده بطلان نگریستند و ایشان هم بر این بطلان صحّه گذاردند ، چرا در اینجا نجات دهنده خود را از پرتگاه ، مرحوم حاج ملا آقا جان می داند ؟! آیا این عین تناقض گوئی نیست ؟

.....

ص ۲۶ :

روزی با جمعی از دوستان آن مرحوم در محفلی نشسته بودیم و او مشغول بیان بعضی از فضائل خاندان عصمت علیهم السّلام بود که همه دوستان عطری را که نمونه اش در عطرهاى دنیائی یافت نمی شد استشمام کردند ، و چون همه متوجّه شدند از طرف معظمّ له اجازه داده شد که نقل شود . (۱۲)

(۱۲) در فرض عدم پیروی از غیر معصوم ، این اجازه چه

محملی دارد ؟

.....

ص ۲۷ :

مرحوم حاج ملاّ آقا جان می گفت : روزی در مسجد جامع زنجان پشت سر امام جماعت آن مسجد نماز می خواندیم ، مردی نزد من آمد و گفت : من یک جفت کفش برای شما خریده‌ام که با هم به مشهد برویم ، زیرا سیّد حسنی می خواهد خروج کند .
من گفتم : چرا به من می گوئی ؟ برو نزد امام جماعت به او بگو تا او هم به جمعیت بگوید همه با هم برای یاری سیّد حسنی به مشهد بروند .

گفت : آن کسی که به من گفته سیّد حسنی می خواهد خروج کند فرموده است که فقط با تو تماس بگیرم . (۱۳)

من به او گفتم : اگر مرا به تو معرفی کرده‌اند من می‌گویم هنوز زود است ، سیّد حسنی خروج نمی‌کند ؛ و او رفت .

من بعد از فوت مرحوم حاج ملاّ آقا جان آن مرد را دیدم ، از او پرسیدم : بعد از آنکه از مرحوم حاج ملاّ آقا جان جدا شدی چه کردی ؟

گفت : من به طرف مشهد حرکت کردم ، وقتی به مشهد رسیدم یکسره به مسجد گوهرشاد رفتم و خیلی می‌خواستم بفهمم که سیّد حسنی کیست و کجاست ؟

خلاصه با توّسّلات پی در پی متوجّه شدم که سیّد حسنی الان در

ایوان مسجد گوهرشاد نماز می خواند ، به آنجا رفتم دیدم سیدی مشغول نماز است ، صبر کردم تا نمازش تمام شد سپس رو به من کرد و همانگونه که حاج ملا آقا جان با دست اشاره کرد و گفت : هنوز زود است ، آن سید هم همانگونه با دست اشاره کرد و گفت : هنوز زود است ...

(۱۳) این قضیه ، شاهد مکاشفات غلط است .

.....

ص ۲۹ :

در اوقاتی که در زنجان بودم ، یک روز صبح جوانی که از شاگردان و تربیت شدگان (۱۴) معظم له بود ...

(۱۴) شاگرد بودن و تربیت شدن ، غیر از معنای ارادت و در

تحت تبعیت شخص راهبر در آمدن است ؟

.....

ص ۳۱ :

در همان روزهایی که تازه با حاج ملا آقا جان آشنا شده بودم یک روز در مشهد به من گفت : در صحن نو مردی است اشتباهی دارد ، بیا برویم و رفع اشتباه او را بکنیم . وقتی نزدیک یکی از حجرات فوقانی صحن رسیدیم دیدم به طرف اطاق یکی از علمائی که من او را می شناختم رفت ، گفتم : این آقا از علماء بزرگ است . گفت : اگر نبود که ما مأموریت برای رفع اشتباه او نمی داشتیم ... (۱۵)

(۱۵) خود جناب مؤلف محترم برای حقیر نقل کردند که صاحب آن حجره که مرحوم حاج ملا آقا جان برای دیدار و رفع اشتباه او رفته بود ، جناب مستطاب شریعتمدار ثقة المحدثین : آقای حاج سید محمد حسن میرجهانی اصفهانی جرقویه ای بوده اند که در آن زمان به لباس سیادت ملبس نبوده اند ولیکن چون سیادت ایشان محرز و ثابت بود با شواهد و أدلّة متینی که إقامه نمودند به دست حضرت آیه الله العظمی مرحوم بروجردی رحمة الله علیه ملبس به لباس سیادت شدند .

این حقیر جناب محترم ایشان را می شناسم و سوابق آشنائی و موّدت برقرار است ؛ مرد راست و صادق و بزرگواری است ؛ طوّل الله عمره و أدامَ أیامَ برکاته .^۱

.....

ص ۴۰ :

روز اوّل ماه رجب ۱۳۳۱ برای دیدار استاد^(۱۶) به زنجان رفتم ، و از ملاقاتش فوق العاده خرسند بودم . سیزده روز در منزل محقری که در آن زندگی می کرد هر روز بدون صرف وقت از کمالاتش استفاده می کردم . صبح روز سیزدهم رجب که سالروز تولّد مولای متّقیان علیّ بن ابی طالب علیه السّلام است ، پس از

۱- لازم به ذکر است ایشان در سنه ۱۴۱۳ وفات نمودند ؛ رحمة الله علیه
رحمةً واسعة - م .

نماز صبح رو به من کرد و گفت : امروز عید است بیا مصافحه کنیم ، من وقتی با او مصافحه می‌کردم تقاضای عیدی نمودم و گفتم : شما وسیله شوید که علی بن ابی طالب علیه السّلام به ما عیدی بدهد . گفت : تو فرزند او هستی عیدی را تو باید برای من بگیری . (۱۷)

وقتی دیدم می‌خواهد به تعارف بگذرد ، گفتم : آیا من فرزند علی بن ابی طالب هستم یا نه ؟ گفت : بله قربان . گفتم : تو چه کاره‌ای ؟ گفت : من نوکر شما . گفتم : به تو امر می‌کنم (۱۸) که عیدی مرا بگیری و به من بدهی . گفت : چشم قربان ...

(۱۶) در اینجا به عنوان «استاد» نام برده شده است .^۱

(۱۷) اگر علی بن ابی طالب علیه السّلام بنا به فرض خود ایشان زنده است و پس از مردن تجرّدش بیشتر شده و حاجب نمی‌خواهد ، پس چرا ایشان از جناب مؤلف تقاضای وساطت و سببیت کرده‌اند ؟ آیا این خود تناقض نیست ؟

و اگر بگویند : این وساطت به نحو استقلال نیست و منافاتی با کسب فیض از جانب مولی ندارد ، همینطور درباره استاد عام می‌گوئیم که حتماً لازم است و عنوان وساطت دارد و منافاتی با کسب فیض از جانب حضرات معصومان ندارد .

۱- این تعبیر در موارد متعدّد دیگری نیز آمده است ، و مورد فوق به عنوان اولین مورد تذکر داده شده است - م .

(۱۸) این نحو تخاطب ، منافات با ادب رفاقت دارد ؛ ولی گویا چون مؤلف محترم در قول و کردار او وجداناً تناقض لمس می کرده است ، لذا بدینگونه از تحکم او را ملزم و مُفحم نموده است .

.....

ص ۴۵ :

در آن سال بسیاری از معارف و علوم اعتقادی را در مشهد از محضرش فراگرفتم که اهم آنها فضائل و شناسائی پیشوایان دین و ائمه اطهار علیهم السلام بود ، حتی گاهی با ترجمه و شرح زیارت جامعه و گاهی با نقل حکایتی که خودش از معجزات و خوارق عادات از پیشوایان معصوم دین علیهم السلام دیده بود معارف حقّه را به من تزریق می کرد . (۱۹)

(۱۹) آیا این قسم آموختن و تزریق کردن معانی ، غیر از معنای

استادی است ؟

.....

ص ۴۶ :

او می گفت : درباره ائمه اطهار علیهم السلام تنها اعتقاد به چهار چیز نه بیشتر و نه کمتر ، غلو است .
اول : آنکه معتقد شویم یکی از آنها و یا روح آنها خداست و خدای دیگری جز آنها وجود ندارد .
دوم : آنکه معتقد باشیم که آنها را خدا خلق نکرده و همیشه بوده اند ، و اعتقاد به ازلی بودن آنها را داشته باشیم .

سوم: آنکه معتقد باشیم که خدا تمام کارها را به آنها وا گذاشته و خود کناری نشسته است. (۲۰)

چهارم: آنکه مقام نبوت را به آنها نسبت دهیم و آنها را هم پیغمبرانی مانند خاتم انبیاء صلی الله علیه و آله و سلم بدانیم. (۲۰) یک نوع دیگر از غلو که از همه اینها مخفی تر است و بسیاری از افراد با آن دست به گریبانند آنست که خدا را مؤثر بدانیم و آنان را نیز مستقلاً مؤثر بدانیم، و اینگونه از عقیده بسیار مهلک است و شرک است.

و اگر خدا را فقط مؤثر بدانیم و امامان فقط جنبه مرآتیت و آیتیت داشته باشند که حقّ مسأله هم همین است، پس چرا اینقدر از عرفان خدا تحاشی می شود و نهایت سیر را در معرفت امام مهر کرده اند؟

.....

ص ۵۲:

او می گفت:

یک روز مطلع شدم شاید هم به من دستور دادند که از مردی در کاروانسرای شهر زنجان دیدن کنم، او یکی از اولیاء خدا بود، عاشق و دلباخته اهل بیت عصمت و طهارت علیهم السلام بود. وقتی به کاروانسرا رسیدم از سرایدار تقاضا کردم که از او برای من اجازه بگیرد، سرایدار گفت: آن پیرمرد مفلوک و فقیری است، احتیاج به اجازه ندارد، اطاقش آنجاست. وقتی نزدیک در اطاق رسیدم، بدون آنکه مرا ظاهراً ببیند صدایش را به این

شعر بلند کرد :

میکده حمّام نیست سرزده داخل مشو
من در جای خود خشکم زد ، چند دقیقه‌ای ایستادم ، آنگاه اجازه
داد ، وارد شدم سلام کردم ، جواب داد و گفت : چرا اینجا آمده‌ای ؟
گفتم : به همان دلیل که موسی نزد خضر علیهما السّلام رفت .
گفت : ادّعاء بزرگی کردی ، تو مثل حضرت موسی علیه السّلام
هستی ؟ گفتم : در مثل مناقشه‌ای نیست ، من مثل حضرت موسی
در این جهت که دنبال تحصیل علمم هستم .

گفت : تو نمی‌توانی با من همراه باشی ، ولی من چند دستور به
تو می‌دهم ، اگر به آنها عمل کردی ، ممکن است پیشرفت
فوق العاده‌ای بکنی . (۲۱)

أول : آنکه تا می‌توانی نگذار مردم دورت جمع شوند ، و به هر
وسیله‌ای که شده از شهرت طلبی و معروفیت برحذر باش ، زیرا
هر قدر هم که قوی باشی این موضوع سدّ راه تو خواهد
بود . (۲۲)

دوم : آنکه کوشش کن نمازها را اول وقت بخوانی ، و قلبت را در
نماز حفظ کن و نگذار متوجه به غیر خدا گردد .

سوم : آنکه تمام عشق و علاقه‌ات را به صاحبان کمال و فضیلت
بده و در حقیقت عاشق علم و فضیلت و تقوی باش ، و برای هر
چیزی که خدا امتیاز قائل شده تو هم تنها برای همان چیزها
امتیاز قائل باش . (۲۳)

و خلاصه آن ولیّ خدا دستور دیگری که مربوط به شخص خودم بود و تنها برای ترقّیات روحی من مفید بود به من داد و بدون آنکه اسم و یا فامیلش را به من بگوید مرا مرخص کرد . فردای آن روز وقتی دوباره به کاروانسرا رفتم سرایدار گفت : او دیروز عصر از اینجا رفت .

حاج ملا آقا جان اضافه می‌کرد و می‌گفت : چهل سال است که دیگر او را ندیده‌ام ولی دستوراتش را عمل کرده‌ام . (۲۴)

(۲۱) اینست معنای استاد و راهنما ؛ و چه خوب بود آن مرد فقیر زنده دل به او می‌گفت : تو که نیازمند به راهنما و دلیل نیستی ، چرا نزد من آمدی ؟ برو و در خانه‌ات بنشین و با مکاشفات قلبیه از علیّ علیه السّلام که در دنیا حاجب نداشت و در آخرت تجرّدش بیشتر است ، تقاضای دستگیری و علم و راهنمایی کن !

(۲۲) الحقّ دستور مفید و لازمی است که بزرگان از عرفاء بدان اَهْمِيَّتْ بسیار می‌دهند . و مشهور است که : **الْمَرْءُ لِنَفْسِهِ مَا لَمْ يُعْرِفْ ، فَإِذَا عُرِفَ كَانَ لِعَیْرِهِ .^۱**

۱- در «إرشاد القلوب» ج ۱ ، ص ۱۵۹ ، باب ۲۵ : مدح الخمول و الاعتزال آورده است : **وَ قَالَ بَعْضُهُمْ : رَأَيْتُ بَعْضَ الْأَئِمَّةِ عَلَيْهِ السَّلَامُ فِي الْمَنَامِ يَقُولُ : ... وَ الْمَرْءُ لِنَفْسِهِ مَا لَمْ يُعْرِفْ ، فَإِذَا عُرِفَ صَارَ لِعَیْرِهِ .**

و در کتب روایت و اخلاق روایات کثیره‌ای در مدح اعتزال و عزلت وارد است ؛ از آن جمله در «بحار الأنوار» ج ۷۰ ، کتاب الإیمان و الکفر ، أبواب مکارم الأخلاق ، باب ۴۹ ، ص ۱۰۸ تا ص ۱۱۲ ، باب العزلة عن شرار

(۲۳) الحقّ هر سه دستور آن مرد ، صحیح و لازم و مفید است .
رحمةُ اللهِ عَلَيْهِ .

(۲۴) عمل به دستورات او در مدّت چهل سال مگر غیر از عنوان
تبعیت و شاگردی است ؟

.....

ص ۵۴ :

او می گفت :

همانگونه که غیبت حضرت ولیّ عصر ارواحناه فداه دو قسمت
داشت و به غیبت صغری و غیبت کبری تقسیم می شد ،
همچنین ظهور هم به دو بخش تقسیم می شود یکی ظهور
صغری (۲۵) است که از سال ۱۳۴۰ قمری شروع شده و یکی
ظهور کبری (۲۶) است که ان شاء الله به همین زودی انجام
خواهد شد .

من نمی دانم که استاد این مطلب را به چه مدرکی می گفت ، و در
آن وقت هم غفلت شد که توضیح این مطلب را از او بخواهم ؛
ولی بعدها طیّ یک مکاشفه که برای یکی از سادات اتّفاق افتاد ،
مطلب معظمّ له به این صورت توضیح داده شد که شاید

« الخلق و الانس باللّه ، روایاتی در این مورد آورده است . و نیز در کتاب
«المحجّة البیضاء» ج ۴ ، کتاب العزلة ، ابتدا (در باب اوّل ، ص ۳) اقوال در عزلت
را ذکر کرده و سپس (در باب دوّم ، ص ۱۱) فوائد عزلت را بیان می کند - م .

ان شاء الله مطابق با واقع باشد .

... بنابراین هیچ استبعاد ندارد که اگر بر فرض کلام استاد مدرکی از احادیث و روایات نداشته باشد ، به ضمیمه این مکاشفه اصل مطلب حقیقت داشته باشد و ما در این چنین ظهوری واقع شده باشیم ... (۲۷)

(۲۵) ظهور اصغر .

(۲۶) ظهور اکبر .

(۲۷) بر فرض صحّت این دعاوی ، تعیین مبدأ آن از سال ۱۳۴۰ هجریّه قمریّه محلّ تأمل و إشکال است .

.....

ص ۶۷ :

در مدتی که در قم بودم بوسیله نامه‌هایی مرا راهنمایی می‌کرد و در آن سال زیاد اصرار داشت (۲۸) که مبدا با کسانی که مدعی عرفان و ارشاد هستند تماس بگیرم ، شاید هم می‌دانست چه پیش آمدی برای من خواهد کرد ، زیرا یک روز خدمت یکی از علماء معروف رسیدم و از او مطالبی در معنویات و کیفیت وصول به حقائق سؤال کردم ایشان به من فرمود : هر روز چهارصد مرتبه ذکر یونسیه را در سجده بگو . گفتم : این ذکر بسیار خوب است و من آن را زیاد گفته‌ام ، و از شما می‌خواهم برنامه دیگری برای من تنظیم کنید . گفت : شما چهل روز به خاطر آنکه من به شما اجازه گفتنش را می‌دهم بگوئید تأثیر

دیگری دارد .

با خود گفتم مانعی ندارد ، این راهم آزمایش می‌کنم . (۲۹) و لذا روزها در حال سجده چهارصد مرتبه با اجازه‌ای که او داده بود می‌گفتم : لا إله إلا أنت سبحانك إني كنت من الظالمين .

روز سوّم پس از گفتن ذکر یونسیه ظاهراً به خواب رفته بودم ، در عالم رؤیا دیدم بین من و مقصدی که دارم دیواری گذاشته‌اند که قطرش بیشتر از یک کیلومتر است و من مایلیم با کشیدن زبان به مدّت بیست دقیقه (که ذکر یونسیه طول می‌کشد) آن دیوار را از سر راه خودم بردارم ، روز اوّل و دوّم که این کار را ادامه می‌دادم و فائده‌ای نمی‌بردم ناراحت شده بودم ، روز سوّم می‌دیدم علاوه بر اینکه پیشرفتی نکرده‌ام ، شیطان بر قطر دیوار هم افزوده است ، لذا در آن حال از موفقیت مأیوس شدم و فریاد زدم : یا صاحب الزّمان به دادم برس و مرا از این حجاب و گرفتاری نجات بده . ناگهان دیدم آن دیوار عظیم مانند پودری شد و باد شدیدی در یک لحظه آنرا از بین برد و راه را باز کرد و من با سرعت به مقصدی که داشتم رسیدم . در آنجا همه نور بود ، به من سخنانی تعلیم داده می‌شد و مطالبی گفته شد که من جمله آنچه مربوط به مطلب فوق است این بود : اگر اذکار و ادعیه به اذن افراد غیر معصوم هر که باشد انجام گردد ، مثل اینست که بخواهی با کشیدن زبان ، دیوار به آن عظمت را برداری ، ولی اگر با وساطت و توّسل به معصومین باشد موانع فوراً دفع می‌شود ،

حجاب‌ها بر طرف می‌گردد. آنها مثل ثروتمندی هستند که اگر بخواهد دیگری را ثروتمند کند با یک حواله در یک لحظه ثروتمند می‌کند ولی اگر آن فقیر بخواهد خودش آن ثروت را کسب کند یا با راهنمایی فقیر دیگری ثروتمند شود سالها طول می‌کشد، عاقبت هم معلوم نیست موفق شود.

مطالب خیلی ارزنده بود. من وقتی از خواب برخاستم متوجه شدم اشتباه بزرگی کرده‌ام، ولی در عین حال در نامه‌ای برای مرحوم حاج ملا آقا جان نوشتم و جریان را شرح دادم. او برایم نوشت هر اشتباه و ضرری که پس از آن انسان متنبه شود عقلی را زیاد می‌کند، امید است دیگر متوسل به اینگونه افراد که مدعی ارشادند و از خود ذکر و ورد جعل می‌کنند و تأثیرش را منوط به اجازه خود می‌دانند نشوی.

... مگر تو نبودی که دو سال قبل، از من که بعنوان رفیق برای تو تعیین شده بودم احتیاط می‌کردی و نمی‌خواستی با من حرف بزنی، مبادا من تو را بعنوان یک مرید انتخاب کنم؟ چه شد که پس از آن همه ترقیات روحی باز هم به فکر مرشد افتاده‌ای؟

به هر حال بوسیله این نامه از تو دعوت می‌کنم که برای ایام محرم به زنجان بیایی و مقداری به تزکیه روح بپردازی تا دیگر اینگونه اشتباهات را تکرار نکنی. (۳۰)

من طبق دستور ایشان پنج روز قبل از محرم روانه زنجان شدم ... (۲۸) این اصرار اگر از شخص کامل و راهنمای از نفس گذشته

صورت گیرد بسیار به موقع و صحیح است ، ولی اگر از شخص ناقص باشد غلط است ؛ زیرا خود این اصرار ، دستور است و دستور نمی تواند از شخص ناقص تحقّق پذیرد .

(۲۹) بجا آوردن دستور از روی آزمایش ، منافات با یقین به صحّت راه و سلوک در آن را دارد ؛ و کوبنده ترین چیز در سلوک راه خدا شکّ و تردید ، و اعتماد به نفس و شخصیت است .

و این دیوار عظیمی که برای جناب مؤلف متصوّر و متشکّل شده است همان جنبه شکّ و ریب است ، که حقّاً هم چنین قطور است . و چون هر بار ذکری را که مؤلف می گفته است توأم با عدم پذیرش واقعی و عدم تقبّل نفسانی بوده است لذا به منزله زبان مالیدن به کوه مجسم گردیده است . و چون با سوابق ذهنی و ارشادات آن مرحوم زنجانی که پیوسته توّسل به معصومان را راه گشای راه سلوک می دانسته و ارشاد زندگان را مضرّ تلقین می نموده است ، چون توّسل به حضرت صاحب الزّمان شده است و آن توّسل از روی یقین بوده است ، آن یقین این دیوار عظیم شکّ و ریب را متلاشی و همانند پودر نموده است .

حال باید از جناب مؤلف پرسید : این کوه که برداشته شد و در عالم مکاشفه و صورت ، خود را در نور دیدید ، آیا کشف حجاب های توحیدی هم شد ؟ از نظر معارف الهیه ، قضیه توحید خدا منکشف گشت و به مرتبه عرفان و ادراک حقائق منتهی شد ؟ و یا نه ؛ فقط صرف خواب و مکاشفه صوری بوده است ؟ مسلماً همانطور که از

مطّوای کلمات ایشان بر می آید ، نشده است ؛ پس در این صورت «استغناى از استاد و مربّی کامل» راهی را نگشوده است و از عالم صورت عبور نداده است و در همان تخیلات صورّیه و صورت‌های ذهنیّه محبوس داشته است ؛ و فی هذا ضررٌ عظیمٌ .

(۳۰) آیا این دعوت دستور نیست ؟ و از شخص غیر معصوم صورت نگرفته است ؟ پس چرا می خواهیم با عوض کردن الفاظ و تبدیل مُهره‌ها و قناعت کردن و دلخوش بودن به صرف تخیلات ذهنیّه حقائق را عوض کنیم ؟

.....

ص ۷۰ :

... وقتی از منزل آنها بیرون آمدیم من فوق العاده متأثر شده بودم . گاهی هم با خودم فکر می کردم که لابد فردا صبح هم باید به تشییع جنازه او برویم . در این بین مادر آن جوان هم از منزل بیرون آمد و گفت : حاج آقا ! دکترها بچه ام را جواب کرده اند ، دستم به دامنتان .

حاج ملا آقا جان رو به مادر آن جوان کرد و گفت : خوب می شود . من ابتداء فکر کردم برای تسلی دل مادرش این جمله را می گوید ، ولی بعد به من رو کرد و گفت : علاوه بر آنکه ما جنازه او را تشییع نمی کنیم ، فردا این جوان با پای خود به اتفاق مادرش به منزل ما می آیند ... (۳۱)

(۳۱) اینگونه اظهارات و ابرازات ، از اولیای کامل صورت

نمی‌گیرد .

.....

ص ۷۴ :

... گفتم : در محضر یکی از علماء معروف تهران کسی روح مرحوم شیخ بهائی را حاضر کرده بود و از او سؤالاتی می‌کرد ، یکی از افرادی که در مجلس حاضر بود نقل کرد که من در کتابی دیده بودم که شیخ بهائی فرموده اگر کسی برای امر مهمی روزی صد مرتبه تا ده روز که از روز چهارشنبه شروع کند و روز جمعه ختم کند با حضور قلب این دعاء را بخواند اگر حاجتش بر آورده نشد مرا لعنت کند ...

آن شخص می‌گفت : من این دعاء را ده روز خوانده بودم ولی از روز جمعه شروع کرده و روز چهارشنبه ختم نموده بودم (۳۲) و فکر می‌کردم ختم را درست انجام داده‌ام ، و حاجتم بر آورده نشده بود می‌خواستم شیخ بهائی را لعن کنم دلم نمی‌آمد .

در آن مجلس که روح شیخ بهائی را حاضر کرده بودند بدون آنکه کسی از این مطلب اطلاعی داشته باشد ، ناگهان آن کسی که روح شیخ را حاضر کرده بود ، به من رو کرد و گفت : شیخ می‌گوید : اختتامه یوم الجمعة ، یعنی باید پایان ختم روز جمعه باشد ، من یک مرتبه متوجه اشتباه خود شدم و دانستم اینکه حاجتم برآورده نشده بخاطر اینستکه من روز جمعه شروع کرده‌ام و روز چهارشنبه ختم نموده‌ام و حالا شیخ بهائی مرا متوجه کرد .

(۳۲) ختم آن روز یکشنبه می شود ، و یا آنکه باید سیزده روز خوانده باشد نه ده روز .

.....

ص ۷۶ :

روز بیست و هشتم ذیحجه ، از ابهر که یکی از شهرستان های اطراف زنجان است تلفنی شده بود و آقای حاج آقا از حاج ملا آقا جان برای منبر دهه اول محرم در حسینیه اش دعوت می کرد ...

حاج حاج آقای ابهری مرد عجیبی بود ، پاک و با صفا ؛ اهل محبت و ولایت ، به اهل بیت عصمت عشق می ورزید ، تقلب و دروغ در قاموس زندگیش وجود نداشت ، او نمی توانست بپذیرد که مثلاً یک روحانی ممکن است چند ماه بر او بگذرد و خدمت امام زمان علیه السلام نرسد .

حسینیه ای ساخته بود که از او واقعاً عطر حسینی استشمام می شد . یک روز تنها در آن حسینیه نشسته بودم دیدم بی جهت حال گریه عجیبی به من دست داد ، مقداری بر مظلومیّت سیدالشهداء اشک ریختم و از آنجا بیرون آمدم . حاج حاج آقا به من برخورد کرد و گفت : نتوانستی خودت را کنترل کنی ؟ گفتم : نه ، این حسینیه عجیبی است . گفت : چرا نباشد ؟ میدانی این حسینیه را من چگونه ساختم ؟ چند نفر عمله و بناء با حال از طهران و زنجان پیدا کردم و یک روزه خوان با اخلاص هم دعوت نمودم ،

هر وقت آنها می خواستند این حسینیه را بسازند باید قبلاً
روضه‌ای می خواندند با چشم‌های اشک آلود شروع به کار
می کردند ، و این برنامه ادامه داشت تا حسینیه تمام شد .
حاج حاج آقا مردی بود که ارواح را می دید ، و باور نمی کرد که
مثل منی که یک روحانی هستم نبینم .

...

حاج ملا آقا جان در منزل و حسینیه حاج آقا همه روز صبح
منبر می رفت ، جمعیت زیادی در آنجا اجتماع می کردند ، کمتر
روزی بود که مجلس روحانیت فوق العاده‌ای پیدا نکند ، گاهی
چند نفر از کثرت گریه به حالت غشوه و بی حالی می افتادند ، و
گاهی حاج حاج آقا رو به من می کرد و می گفت : ارواح اولیاء
همه جمعند . (۳۳)

(۳۳) مرحوم مغفور فردوس و ساده آقای حاج آقا اللهیاری
از نیکان و پا کدلان بود ، و همانطور که مؤلف محترم وصف کرده اند
اهل صدق و صفا بود . با این حقیر رفاقت و دوستی داشت و از موقع
هجرت از نجف به ایران که در ۱۱ شوال ۱۳۷۶ بود تا زمان ارتحالش
که در اواخر ذوالقعدة یکهزار و سیصد و نود و شش هجریه قمریه بود
مراتب صمیمیت و مودت برقرار بود .

شغلش بزازی بود ، در همه ماه رمضان مغازه اش را می بست و
در حسینیه منزل خودش معتکف می شد و به حال خود مشغول بود .
والحقّ حالات خوبی داشت بالأخص در اواخر عمر که چون با

بعضی از شاگردان مرحوم قاضی رضوان الله عليه که در مکتب توحید و عرفان کار کرده بودند ربط پیدا کرده بود و نسبت به آنان إزادات می‌ورزید ، دارای حالات توحیدی و عرفانی فی الجملة شده بود ، و بر عمر گذشته که از این مَمشی محروم بود آسف می‌خورد .

غالباً در طهران که می‌آمد یک شب در منزل ما می‌ماند و فردای آن شب ، خرید پارچه برای فروش دگان خود را می‌کرد و به ابهر برمی‌گشت . این حقیر نیز بر اساس ادای حق رفاقت بارها برای دیدار او و دیدار دوست و برادر دیگرم مرحوم حاج هادی خانصنمی ابهری رحمة الله عليه به ابهر رفته و در منزل ایشان در همین حسینیه بودیم . یک منبر دو پله در حسینیه بود که روپوش سبزی داشت و یک شمشیری به دسته منبر آویزان بود . روزی به آن مرحوم گفتم : شما کار لطیفی نموده‌اید که به منبر شمشیر آویزان کرده‌اید ! چون این معنی علامت اینست که ظهور حضرت حجّت عجل الله تعالی فرجه با بیان و شمشیر است و با تبلیغ و قدرت این ندا باید به گوش جهانیان برسد ! گفتم : سوگند به خدا که منظور من هم همین بوده است ولی تا بحال کسی را نیافته‌ام که این مطلب را متوجه شده باشد ! و برای بنده زاده ارشد : آقای حاج سید محمد صادق طَوَّل الله عمره وصیت کرده بود که بعد از رحلتش این شمشیر را به او بدهند ، و لذا بعد از رحلت ایشان داماد وحیدشان آقای آقا سید محمد این شمشیر را به طهران آورد و به بنده زاده تسلیم کرد .

مرحوم اللهیاری در زمان جوانی طبق گفته خود اسبی داشت که

بر روی آن روزها سوار می شد و این شمشیر را دست می گرفت و به بیابان می رفت و در آنجا اسب و شمشیر را به جولان در می آورد و حضرت مهدی ارواحنا فِداه را صدا می زد و اعلام آمادگی و نصرتش را به زبان می گفت .

در حسینیه اللهیاری قرآن و مفاتیح و کتاب حافظ شیرازی و شمس مغربی و دیوان هیدجی و بعضی از دواوین دیگر موجود بود .
اللهیاری به کسالت قلب مبتلا شد و پس از یکسال معالجه در ابهر درگذشت و همانجا مدفون شد ؛ رحمه الله علیه .

.....

ص ۹۱ :

پس از چند روز که در کربلا ماندیم به نجف اشرف مشرف شدیم . روز دوم ورودمان جمعی از علماء اهل حال و معنی به دیدن ایشان آمدند . مباحثی بین آنها با معظّم له واقع شد که درج تمام آنها به طول می انجامد ، فقط به یک بحث کوتاه که بین ایشان و مریدان مرحوم قاضی واقع شد اکتفاء می کنیم .

در ساعت ۸ صبح بود ، در مسافرخانه نشسته بودیم که جمعی از علماء و بزرگان اهل معنی وارد شدند . پس از معانقه با ایشان و یک یک ما ، کنار اطاق نشستند و خوب از قیافه ها پیدا بود که منتظر موقعیتی برای سؤالاتشان هستند . یکی از آنها پرسید :

کمال توحید را برایمان شرح دهید و بفرمائید توحید کامل

چیست ؟

در جواب فرمود : توحيد به معنى بيرون ريختن آنچه در مخيئه خود از خدايان ساخته ايد و تنها به خدائى كه ولايت كليّه معرفى کرده معتقد بودن است ، كه شرط توحيد هم به فرموده على بن موسى الرضا عليه السلام در نيشابور در ضمن نقل حديث سلسله الذهب همين بوده است . خدائى كه از طريق مستقيم ، از صراط حق ، از بيان صدق شناخته نشود ، خدا نيست بلكه مخلوق تو است كه امام صادق عليه السلام فرمود : كُلُّ مَا مَيَّرْتُمُوهُ بِأَوْهَامِكُمْ فِى أَدَقِّ مَعَانِيهِ فَهُوَ مَخْلُوقٌ لَكُمْ مَرْدُودٌ إِلَيْكُمْ .

گفتند : مگر ولايت براى آن نيست كه ما را به توحيد برساند ؟ چرا وقتى به توحيد رسيديم باز هم محتاج به وليّ معصوم و كلمات آنها باشيم ؟ (۳۴)

فرمود : شما فكر مى كنيد كه در يك لحظه مى توانيد در راه تكامل بدون مرشد و راهنماى معصوم حركت كنيد ؟ مگر شيطان خداشناس نبود ؟ مسلم چرا ، زيرا او با خدا حرف مى زد ، ولى به مجردى كه ولايت حضرت آدم را قبول نكرد ، از راه مستقيم منحرف شد ، از مقام قرب الهى رانده شد ، و معتقد به آنچه فكرش مى رسيد گرديد ، و خدا را ظالم شناخت و معتقد به جبر شد ؛ آنچنانكه فلاسفه و بعضى از عرفاء هم كه دستشان به دست وليّ زمان نيست و تنها به فكر خود اكتفاء مى كنند همين ها را معتقدند . (۳۵)

گفتند : مرحوم شيخ ابراهيم امام زاده زيدى ، معتقد بود كه انسان

وقتی به کمال رسید ، بدون مرشد خارجی می تواند از جلال و جمالِ الهی استفاده کند .

من بعدها که خدمت مرحوم آقای طهائی^(۳۶) که یکی از علماء اهل حال و از شاگردان مرحوم شیخ ابراهیم بود رسیدم جزوهای به من داد به نام «رسالة فی العرفان» که هنوز هم در اختیار من است ، در کلمه ۴۲ آن مرحوم می نویسد :

دقیقة عرشية : إذا وصل العارفُ الكاملُ إلى مقام الحيرة و الاستغراق ، يستفيض من الحقّ تعالی بلا واسطة المرشد الخارجی لریاضة النفس و الضلالة و الهدایة ، و الواصل قد جاوز عنها و نال مقام بی يبصر و بی ينطق .

مرحوم حاج ملا آقا جان فرمود : درست است که خدا هدایت را به انسان الهام می کند ولی چون گاهی الهام با وسوسه مخلوط می شود ، لذا باید در موارد مشکوک میزانی داشته باشیم ، و آن میزان ، اسلام و بیانات معصومین است ؛^(۳۷) لذا من این بیان را قبول ندارم .

(۳۴) در این سؤال و جواب خلط و اشتباه شده است . شاگردان مرحوم قاضی نمی خواهند بگویند که سالک مستغنی از هدایت ولیّ معصوم است ، حاشا و کلاً ؛ آنان می گویند اراده و اختیار ولیّ معصوم عنوان آلیت و مرآییت دارد نه استقلال ، و بنابراین در حقیقت غیر از اراده و اختیار خدا نیست ، و علی هذا سالک در مقام وصول به درجه توحید ذاتی و فناء و اندکاک در ذات اَحَدی معقول نیست که

امام معصوم به عنوان وساطت استقلالی بین او و مقام ذات حاجب شود ، این معنی مغایر و منافی با مقام وصول و فناء است ؛ وگرنه وساطت امام و ولی کامل به عنوان معنای حرفی و آیتی پیوسته با سالک حتی هنگام رسیدن به مقام فناء لازم و واجب است .

(۳۵) طعنه به فلاسفه و عرفاء اسلام و اّتهم بر آنان بدین اّتهامات ، گناه نابخشودنی است . کجا فیلسوفی و عارفی همچون میرفندرسکی و میرداماد و مّلاصدرا و ابن فهد حلّی و ابن ترکه و حاجی سبزواری و مّلا اسمعیل خواجوئی و مّلا علی نوری و آیه الحقّ و العرفان فیلسوف بزرگ عصر ما آیه الله علامه طباطبائی بدین سخنان تقوّه نموده‌اند !؟

(۳۶) طاهائی .

(۳۷) دچار شدن به «خلط الهام با وسوسه» برای همه مدّعیان سلوکی که استاد کاملی را به عنوان رهبری نپذیرفته‌اند وجود دارد ؛ و حتی برای افرادی که مدّعی هستند بدون استاد خودشان با ولیّ معصوم در باطن سر و کار دارند موجود است ، و مکاشفات رحمانیه و خاطرات شیطانیه پیوسته آمیخته است . شخص متکّی به نفس خود ، برای بیان معصوم هم محملی می‌تراشد ؛ میزان ، فقط استاد است .

.....

ص ۹۴ :

صبح روز سه‌شنبه اولی که در نجف بودیم ، مرحوم حاج

ملاً آقا جان به ما فرمود : نماز و نهار امروز را که می خوریم باید به کوفه برای زیارت حضرت مسلم و حضرت هانی و حضرت زکریّا (۳۸) و مسجد کوفه و مسجد زید و مسجد صعصعه و بیتوته امشب در مسجد سهله ، که این شاء الله برکات زیادی نصیبمان خواهد شد ، برویم ؛ و شاید به خدمت حضرت بقیة الله صلوات الله علیه هم مشرف بشویم . و ضمناً آهسته با خودش چیزی گفت که تنها من آنرا شنیدم ، می فرمود : «اگر من عصبانی نشوم .»

این جمله را می گفت و سرش را تکان می داد : چرا عصبانی بشوم ، نه عصبانی نمی شوم ، مگر خدا مرا به حال خودم وا بگذارد ، و این آیه را تلاوت می کرد : *وَ مَا أَبْرَأُ نَفْسِي إِنْ أَلْفَسَ لَأَمَّارَةٌ بِالسُّوءِ إِلَّا مَا رَحِمَ رَبِّي .* (من نگهدارنده نفس خود نیستم ، نفس انسان را زیاد به بدی امر می کند ، مگر آنکه خدایم به من رحم کند .)

...

حاج ملاً آقا جان پشت به دیوار رو به در اطاق ، مثل آنکه انتظار کسی را می کشد مؤدب نشسته بود ، ما هم گوشه اطاق نشستیم . در این بین جوان طلبه ای که لباس روحانیت در بر داشت و سیاه چهره و لاغر اندام بود وارد اطاق شد ، و من می دیدم سید بزرگواری هم که ردائی به دوش چپ انداخته و به داخل اطاق نگاه می کند ، در خارج اطاق ایستاده است .

وقتی آن شیخ طلبه که بعدها معلوم شد هندی است وارد اطاق گردید ، حاج ملا آقا جان به او اعتراض کرد که چرا وارد اطاق شدی ؟ او با زبان نیمه فارسی ، به لهجه هندی جواب داد که من علاقمند به امام زمان علیه السلام هستم و دیشب تا صبح در این مسجد بیدار بوده‌ام و حال آمده‌ام شاید اینجا استراحت کنم . حاج ملا آقا جان به او گفت : تو دروغ می‌گوئی ، امام زمان را دوست نداری ، او را نمی‌شناسی !

مدتی آن شیخ با تذلل عجیبی از این سنخ کلمات را تکرار می‌کرد و حاج ملا آقا جان با عصبانیت بیشتری او را تکذیب می‌نمود ، ما همه از این طرز برخورد ، آن هم با کسی که می‌دانستیم سابقه او را حاج ملا آقا جان ندارد تعجب می‌کردیم ، حتی بعضی از دوستان به او تعرض کردند (۳۹) و گفتند : چرا به این شیخ بیچاره این قدر توهین می‌کنی ؟

بالآخره حاج ملا آقا جان از جا برخاست و به زور شیخ را از اطاق بیرون کرد ، در این مدت آن سید به داخل اطاق نگاه می‌کرد و گاهی تبسم می‌نمود ، مثل کسی که منتظر بود ببیند دعوا به کجا منتهی می‌شود و یا اگر نزاعی نبود وارد اطاق شود .

وقتی شیخ را از اطاق بیرون کردند آن سید هم رفت . من گمان می‌کردم آن سید رفیق این شیخ است که با رفتن شیخ او هم رفت ، به حاج ملا آقا جان گفتم : هر چه شما به آن شیخ گفتید ، رفیقش هم بیرون اطاق ایستاده بود شنید ، خوب شد او به دفاع

برنخواست .

حاج ملاً آقا جان گفت : مگر رفیق هم داشت ؟ گفتم : بله سید با شخصیتی با این خصوصیات بیرون اطاق ایستاده بود و به دعوی شما با شیخ نگاه می کرد . چند نفر از اهل مجلس گفتند : ما هم او را دیدیم ، ولی دو سه نفر که یکی از آنها خود حاج ملاً آقا جان بود او را ندیده بودند ، اما طوری نبود که کسی او را نبیند زیرا آن سید نزدیک در چوبی اطاق ایستاده بود .

آن سیدی که چهل شب چهارشنبه به مسجد سهله آمده بود گریه می کرد ، به او گفتم تو هم آن سید را دیدی ؟ گفت : دیدم ولی فکر می کنم که آن آقا امام زمان علیه السلام بود ، حاج ملاً آقا جان گفت : خوب فکر می کنی ، زیرا امام زمان علیه السلام به من وعده داده بودند که این ساعت به دیدن ما بیایند .

...

در اینجا حاج ملاً آقا جان و آن سیدی که چهل شب چهارشنبه به مسجد سهله آمده بود ، یقین داشتند که او امام زمان علیه السلام است ؛ بقیه یا آن آقا را ندیده بودند و یا قضیه شیخ و حاج ملاً آقا جان آنها را به خود مشغول کرده بود و درست توجه نکرده بودند .

از طرفی آنقدر حاج ملاً آقا جان ناراحت بود که نمی شد با او صحبت کرد . آن جلسه به هم خورد ، چند نفری که تازه به حاج ملاً آقا جان رسیده بودند از ایشان بدشان آمد و از اخلاق او

خوششان نیامد ، ولی ما که از اخلاق او اطلاع داشتیم و می دانستیم که مظهر خلق حسن است و حتماً این عملش فلسفه‌ای دارد صبر کردیم تا ببینیم خودش چه می‌گوید .

وقتی به نجف برگشتیم در اطاق مسافرخانه نشسته بود ، آهی کشید و گفت : دیدید چه ضرری کردم ! به من گفته بودند عصبانی نشوم . گفتیم : چرا عصبانی شدید که هم مورد اعتراض دوستان واقع شوید و هم از زیارت مولایتان صاحب الأمر علیه السلام محروم شوید ؟ فرمود : چیزی اتفاق افتاد که یدرک و لایوصف است (یعنی درک (۴۰) می‌شود ولی وصف نمی‌شود) و چگونه می‌توانم وصف انتظار خود را در آن ساعت بکنم ، و چگونه می‌توانم بگویم که وقتی این شیخ وارد اطاق شد چه ظلمتی اطاق را گرفت ، و اینکه آقا وارد اطاق نشدند مانعش وجود این شیخ بود ، (۴۱) من اگرچه آقا را ندیدم و فلسفه‌اش را هم می‌دانم چرا ندیدم ولی می‌فهمیدم که وجود او مانع از آمدن آقا است و لذا اصرار داشتم که او برود تا حضرت بیایند ، بعد معلوم شد که آمده‌اند و ما مشغول دعوا و نزاع با او بوده‌ایم .

گفتم : فلسفه اینکه شما آقا را ندیدید با اینکه انتظار داشتید و می‌دانستید می‌آیند چه بود ؟ فرمود : اگر من آقا را دم در می‌دیدم و این شیخ مانع از ورود آقا می‌بود بیشتر او را اذیت می‌کردم و اذیت او بیشتر از این و بلکه همین مقدار هم مصلحت نبود . سپس اضافه کرد و گفت : فکر نکنید که آن شیخ را نباید اذیت

کرد بلکه او را باید کشت . (۴۲) ولی شماها ناراحت می شدید چون فلسفه اش را نمی دانستید ؛ از این جهت مصلحت نبود ... آن آقا سیدی که چهل شب چهارشنبه به مسجد سهله رفته بود اگرچه نتوانست تظاهر کند و حرکت نماید ولی ارتباط روحی را برقرار کرده بود و در همان موقع آقا را شناخت و حوائج خود را گرفت . اگر آقا به داخل اطاق هم می آمدند همین بود ، باز هم تو او را نمی شناختی . فرقت فقط این بود که چشم من به جمالش در آن موقع روشن نشد ، این هم برای من تنبیهی بود ، می خواستند مرا آزمایش کنند ، مرا متوجه کنند که تا چه حد مطیعم ؛ به من گفته بودند عصبانی نشوی ولی فکر نمی کردم برای رفع مانع هم نباید عصبانی شد و بلکه به کلی غافل شدم ، باید انسان آنچنان در راه اطاعت خدا خود را بسازد که خودکار اخلاقیاتش تنظیم شود ، اعمالش طبق دستور اسلام خود به خود مرتب گردد و مسلمان واقعی شود .

خلاصه ما در آن روز نفهمیدیم که شیخ هندی چرا اینطور تاریکی وارد اطاق کرده بود ، ولی چون سال بعد من به نجف برای تحصیل مشرف شده بودم و آن شیخ را می دیدم و کم کم با او آشنائی پیدا کردم خودش به من گفت : که من قبلاً سنی وهابی بودم و خود را به عنوان شیعه در بین طالاب جا زده بودم و جاسوسی می کردم ولی حالا به حقائق مذهب تشیع آگاه شده ام و از آن اعمال و عقائد توبه کرده ام . اما پس از چند ماه باز هم

معلوم شد که دست از عقائد و کارهایش بر نداشته ، تا او را از نجف و عراق بیرون کردند ، و آنچه به من گفته بود یکی برای این بود که مرا بفریبید و دیگر چون عده‌ای از عقائد او اطلاع پیدا کرده بودند می‌خواست خود را تائب معرفی کند .

(۳۸) حضرت یونس^۱ .

(۳۹) در این قضیه شواهدی است بر آنکه در مرحوم حاج ملا آقا جان جنبه ایراد و نزاع وجود داشته است ، و مقام ولایت باطنیه را قبول نکرده و لذا حضرت در منزل او نزول فرموده‌اند .

(۴۰) إدراک .

(۴۱) مانع از داخل شدن آن حضرت ، حالت عصبانیت و نزاع آن مرحوم بود نه وجود شیخ . زیرا همانطور که از سابق خبر داده‌اند مانع را عصبانیت ایشان شمرده‌اند نه آمدن شیخ ، و وجود شیخ ظلمانی منع از تشریف فرمائی آن حضرت نمی‌کند ؛ نور وجودی آن حضرت به قدری است که اینگونه تاریکی‌ها نمی‌تواند جلوگیری شود .

(۴۲) ایشان که می‌گفتند باید انسان ظواهر شرع مقدس را رعایت کند ، چرا خودشان به دام این کردار افتاده‌اند ؟ به کدام دستور شرعی

۱- زیارتگاهی که در کوفه وجود دارد مشهد یونس علیه السلام است که در کنار شطّ است و در کتب زیارت نیز زیارتنامه‌ای برای ایشان در ضمن اعمال کوفه ذکر شده است (همانند «بحار الأنوار» ج ۱۰۰ ، کتاب المزار ، باب فضل الکوفه) ؛ أمّا مرقد حضرت زکریّا علیه السلام در سوریه در شهر حلب است - م .

می‌توان به خاطر سیاهی باطن شیخ، او را منع و زجر نمود و یا أحياناً او را کشت؟ آیا سیره و منهاج رسول الله و سائر معصومان چنین بوده است؟

اینکه از اول سلوک ، علمای راستین سفارش به مواظبت احکام شرعیّه را می‌نمایند برای جلوگیری از اینگونه خطاهاست که اولاً موجب محرومیت نفس خود سالک از چنین فیوضات است ، و ثانیاً موجب سدّ راه آن شیخ می‌شود که اگر أحياناً احتمال هدایتی در او باشد این قبیل رفتارها او را منزجر و متنفر می‌کند ، و ثالثاً موجب إعراض جمعی از همراهان و اهل حال می‌شود که چون وجداناً اینگونه اعمال را معروف نمی‌دانند بلکه منکر می‌شمارند ، ردّ می‌کنند .

این اشتباهات و نظائر آن و أهمّ از آن ، همه در اثر نداشتن استاد و دلیل است . و کسانیکه بدون استاد حرکت می‌کنند ، علاوه بر وقوع در این مهالک تازه خودشان را مُصیب هم می‌دانند .

در این موضوع شاطبی در کتاب «الموافقات فی اصول الأحكام» که کتاب استواری است مطالبی سودمند دارد ، و خوب طرز عمل به مکاشفات را نشان می‌دهد که در چه نوع از مکاشفات انسان می‌تواند عمل کند و در چه نوع نمی‌تواند عمل کند . و این مطالب را در ج ۲ ، از ص ۱۹۲ تا ص ۲۰۱ ، ضمن فصل آخر ، مسأله دهم و مسأله یازدهم تا آخر مسأله آورده است ؛ گرچه بعضی از کلمات او فی الجمله محلّ تأمل است .

.....

ص ۱۱۲ :

وقتی به قم رسیدیم دیدیم شایع شده که حاج ملاً آفاجان در کربلاء فوت شده ، و حتّی از طرف بعضی از اعلام هم برایش فاتحه گرفته بودند . (۴۳)

(۴۳) این فاتحه گرفتن مسلماً در اثر اعلام خود ایشان قبل از رفتن بوده است ، چون از موضوع دعای جناب مؤلف محترم مطلع نبوده‌اند لذا به عنوان قضاء حتمی رحلت خود را اعلام کرده‌اند و بعد از دعا تَبَيَّنَ عَدْمُ وُقُوعِهِ و عَدْمُ الْقَضَاءِ الْحَتْمِيِّ .

.....

ص ۱۱۹ :

«آخرین نامه»

...

تو را به تقوی وصیت می‌کنم (۴۴) ... بکوش تا فقیه در دین باشی .

...

به معلّمین و اساتید و علماء بالأخص مراجع تقلید احترام بگذار ، زیرا علیّ بن ابی طالب علیه السّلام فرمود : مَنْ عَلَّمَنِي حَرْفًا فَقَدْ صَيَّرَنِي عَبْدًا . (۴۵) کسی که یک جمله از علم را به من تعلیم دهد مرا بنده خود کرده است .

به دراویش و متصوّفه اعتماد نکن ، و حتّی از علما و مراجعی که

با آنها هم مذاق هستند بپرهیز ، و فراموش نکن که امام عسگری
علیه السلام فرمود : **عُلِمَاؤُهُمْ شِرَاءُ خَلْقِ اللَّهِ عَلَى وَجْهِ الْأَرْضِ**
لَأَنَّهُمْ يَمِيلُونَ إِلَى الْفَلَسَفَةِ وَ التَّصَوُّفِ . (٤٦)

فلسفه قدیم آفت دین و دنیای تو است ، اگر خواستی اطلاعاتی
از فلسفه داشته باشی بیشتر از فلسفه جدید استفاده کن . (٤٧)

(٤٤) اگر عملاً آن مرحوم خود را استاد نمی دانست این
وصیّت‌ها چه معنایی دارد ؟

(٤٥) روایتی را بدین عبارت نیافته‌ام .^۱

۱- در کتاب «عوالی اللثالی» ابن ابی جمهور احسائی ج ۱ ، فصل ۱۰ ،
حدیث ۱۶۳ ، ص ۲۹۲ ، از رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم روایت
می‌کند : **مَنْ تَعَلَّمَتْ مِنْهُ حَرْفًا صَرَتْ لَهُ عَبْدًا .**

و مرحوم حضرت علامه آیه الله مؤلف قدس سرّه به مناسبت ذکر این
روایت در کتاب «مهر تابان» ص ۱۰۸ ، در تعلیقه اینچنین فرموده‌اند :

«در اینجا روایت شریفی را مرحوم صدوق در کتاب «توحید» خود در
ص ۱۴۷ ، با إسناد خود از ابوالحسن موصلی از حضرت صادق علیه السلام
روایت می‌کند که :

**جَاءَ حَبْرٌ مِنَ الْأَحْبَارِ إِلَى أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ فَقَالَ لَهُ : يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ
مَتَى كَانَ رَبُّكَ ؟ فَقَالَ لَهُ نَكَلْتَنكَ أُمَّكَ ! وَ مَتَى لَمْ يَكُنْ حَتَّى يُقَالَ : مَتَى كَانَ . كَانَ رَبِّي
قَبْلَ الْقَبْلِ بِلَا قَبْلِ وَ يَكُونُ بَعْدَ الْبَعْدِ بِلَا بَعْدٍ ، وَ لَا غَايَةَ وَ لَا مُنْتَهَى لِغَايَتِهِ ؛ انْقَطَعَتْ
الغَايَاتُ عَنْهُ فَهُوَ مُنْتَهَى كُلِّ غَايَةٍ . فَقَالَ : يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ فَتَبَيُّ أَنْتَ ؟ فَقَالَ : وَ يُلِّكَ !
إِنَّمَا أَنَا عَبْدٌ مِنْ عَبِيدِ مُحَمَّدٍ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آٰلِهِ وَ سَلَّمَ .**

⇨

(۴۶) در این روایت شواهدی است دالّ بر آنکه مراد از علماء ، همان دنیا پرستانی هستند که تصوّف و میل به باطن را وسیله وصول به دنیا قرار داده و در قبال اهل بیت مکتبی به وجود آورده‌اند ؛ نه هر عالمی که در صدد تزکیه و تهذیب است . البتّه این مقداری از روایت است و تمامی آنرا در کتاب «حدیقة الشّیعة» آورده است . («سفینه البحار» ماده صوف ، طبع سنگی ، ج ۲ ، ص ۵۷ ، و از طبع حروفی : ج ۵ ، ص ۱۹۸)

(۴۷) این چه توصیه غلطی است ؟ قرآن که بر اساس منطق عقل پی‌ریزی شده است چگونه ما را از علم حکمت و معقول بازمی‌دارد ؟

« ابن ابی الحدید در پایان «شرح نهج البلاغه» هزار کلمه از مواعظ و حکم که بصورت کلمات قصار است ، از امیرالمؤمنین علیه السّلام نقل می‌کند ، و شماره ۵۷ اینست :

إِذَا كَانَ الْأَبَاءُ هُمْ السَّبَبُ فِي الْحَيَاةِ ، فَمُعَلِّمُوا الْحِكْمَةَ وَالَّذِينَ هُمْ السَّبَبُ فِي جَوْدَتِهَا . (طبع دارالکتب العربیّة ، ج ۲۰ ، ص ۲۶۱)»
و نیز در تعلیقه آورده‌اند :

«در «سفینه البحار» ج ۲ ، ص ۲۲۵ از کتاب إجازات «بحار الأنوار» ص ۵۰ و ۵۱ ، وصیّت شیخ محمد بن ابی جمهور أحسانی را در اجازه‌اش به شیخ ربیعة ابن جُمعه در حقّ معلّم و استاد ذکر می‌کند ، و درباره حقوق او ، روایتی را از رسول اکرم سید العالمین صلّی الله علیه وآله وسلّم نقل می‌کند که :

إِنَّهُ قَالَ : مَنْ عَلَّمَ شَخْصًا مَسْأَلَةً ، مَلَكَ رِقَّةً (رَقَبَتَهُ - ظ) . فَقِيلَ لَهُ : أَيْبِيعُهُ ؟ قَالَ : لَا ، وَلَكِنْ يَأْمُرُهُ وَيَنْهَاهُ .» - م .

فلسفه جدید ، فلسفه مارکس و انگلس و دکارت و أمثالهم می باشد ؛ آیا ما از خواندن «منظومه» سبزواری و «أسفار» صدرالمتألهین و «قبسات» و «الأفق المبین» میرداماد و «شفا»ی بوعلی که مفاخر جهان علم هستند دست برداریم و به نوشتجات غربی ها که هنوز هم طفل آبجد خوان فلسفه محسوب نمی شوند روی آوریم ؟

ما باید مطمئن باشیم که قرآن کریم و سنت رسول الله و احادیث توحیدی ائمه معصومین در اثر خواندن حکمت ضرری نمی بیند بلکه حقائقش روشن تر و شکوفاتر می گردد . خواندن حکمت و فلسفه مکتب امامان را دور نمی سازد بلکه استوارتر و متقن تر و اساسی تر جلوه می دهد .

آری ! حقیقت مطلب اینست که مخالفان با فلسفه هیچکدام خودشان فلسفه نخوانده اند ، و با علوم عقلیه که پشتوانه قرآن و احادیث اصولی است سروکار نداشته اند ؛ و بر اساس : النَّاسُ أَعْدَاءُ مَا جَهِلُوا با علم حکمت کینه توزی نموده اند . و چون علوم عقلیه و مطالب برهانیّه مشت آنها را باز می کند ، و از جمود و رُکود فکری دور می کند ، و موارد مغالطه آمیز و خطابی آنان را مشخص می سازد ، و با عقائد کودکانه آنان ستیز می کند ؛ لذا پیوسته در زیر علم مخالفت سینه می زنند .

.....

ص ۱۲۴ :

شب جمعه ای که من [یکی از وعاظ] و او در حرم حضرت

سید الشهداء علیه السلام بیتوته کرده بودیم ، من منتظر اذان صبح بودم و ساعت دقیقی هم نداشتیم ، از حاج ملا آقا جان سؤال کردم : صبح شده یا نه ؟ اشاره‌ای کرد و گفت :
ببین ملائکه صبح پائین می آیند و ملائکه شب بالا می روند! (۴۸)

(۴۸) این مطلب از چند طریق دیگر برای حقیر بدین طریق نقل شده است که : آن مرحوم در جواب گفت : مگر کوری ؟ نمی بینی که ملائکه شب بالا می روند و ملائکه صبح پائین می آیند ؟ !

.....

ص ۱۳۰ :

... گفتم : [مرحوم حجّة الإسلام آقای حاج میرزا تقی زرگری] به شما هم دستوراتی (۴۹) برای تزکیه روح و طی مقامات عالیّه انسانی داده بود یا خیر ؟ گفت : بلی ...

(۴۹) آیا دستور دادن ، به معنای استاد بودن نیست ؟ و در صورتیکه هر ذکر و وردی که از غیر معصومان رسیده است جائز نباشد ، پس چگونه ایشان بدین طریق دستور می داده اند ؟

.....

ص ۱۳۶ :

و نیز در آن دفترچه نوشته شده بود :

بسمه تعالی

یکی از شاگردان مرحوم حاج میرزا علی آقای قاضی که قدری

جوان هم بود ، روزی مرحوم قاضی می بیند که او روز به روز رنگش زرد و خودش لاغر می شود ، از ایشان می پرسد که : چکار می کنی که اینطور شدی ؟ جواب می دهد که : هر شب غیر از مقرّرات عادی ، یک قرآن ختم می کنم و تقریباً خواب ندارم . ایشان می فرماید : از امشب فکر کن که من در مقابلت نشسته ام و بخوان . آن فرد آمد و گفت : بیشتر از یک جزء نتوانستم بخوانم . بعد از چند روز دستور می دهد که : خیال کن به امام زمان علیه السّلام می خوانی و یا پیغمبر و یا علی علیه السّلام . فردا آمد و گفت : هر چه کردم نتوانستم بیشتر از یک حزب بخوانم . بعد از چند روز فرمود : خیال کن به خدا می خوانی . می گویند آن جوان از اوّل قرآن شروع نموده بود و در إِيَّاكَ نَعْبُدُ و إِيَّاكَ نَسْتَعِينُ مانده بود ، و صبح همان شب از دنیا رفت . (۵۰)

(۵۰) این داستان ، بین مرحوم قاضی و یکی از شاگردان ایشان واقع نشده است ؛ بلکه مرحوم قاضی رضوان الله عليه این داستان را که بین شیخی و یکی از شاگردانش واقع شده است حکایت می نموده اند ، و نسبت به عملکرد آن شیخ و استاد إشکال و ایراد داشته اند که او نتوانسته است این شاگرد را درست و به تدریج حرکت دهد و لذا او را دچار مرگ نموده است .

مرحوم قاضی این داستان را شاهی برای حرکت تدریجی سالک می آورده اند که اینطور سیر و حرکت او را به کمال می رساند ، و أمّا حرکات دفعیّه و سیرهای ضربه زننده و کوبنده استعداد سالک را

تباه و او را دچار مرض و یا جنون و یا ترک منزل و مأوی و رفتن به بیابان‌ها می‌کند ، و یا او را می‌کُشد و در اثر تجلیات أنوار قاهرهٔ الهیه که ناگهان بر سالک طلوع کند ، چون هنوز استعداد و زمینهٔ آن آماده نگشته است ، سالک تحمل نمی‌آورد و قالب تهی می‌کند .

و لذا می‌فرموده‌اند : خود آن شیخ از عمل خود پشیمان شد و پس از دفن آن جوان عبا را به سر کشید و اندوهگین به منزل رفت . با آنکه در وقت دفن ، خودش صورت جوان را از کفن باز کرد و به روی خاک گذارد ، و آن جوان تبسمی به شیخ نموده و گفته بود که : **أنا حَيٌّ عِنْدَ حَيٍّ** ، **لَمْ يُحَاسِبْنِي بِشَيْءٍ** ؛ مع هذا چون جوان به شیخ گفته بود : قلبم در تحت فشار شدیدی قرار گرفته است و گوئی لِه و مالیده شده است ، و بر این اساس شیخ خود را مقصر می‌دانست ، از شدت اندوه خود او نیز بعد از یکی دو روز از دنیا رفت .

.....

ص ۱۳۸ :

همسر آقای حاج میرزا تقی زرگری رحمه الله گفت : آن مرحوم

به من دستوری داد و به تجربه ثابت شده که صحت دارد .

ایشان فرمود : هر وقت خواستی یکی از ائمهٔ اطهار علیهم السلام

و یا رسول اکرم صلی الله علیه وآله را در عالم رؤیا زیارت کنی ،

این نوشته را زیر سرت بگذار ، آن ولی خدا را که نیت کرده‌ای در

خواب خواهی دید ... (۵۱)

(۵۱) آیا اینها خودش دستور نیست ؟ از کدامیک از معصومین

علیهم السّلام روایت شده است ؟

.....

ص ۱۴۹ :

در همان سفری که پس از چهارده سال بعد از فوت معظّم له به زنجان رفته بودم و به مناسبتی به منزل اوّل عالم زنجان وارد شدم ، به آن عالم بزرگ گفتم : من چهارده سال قبل زیاد به زنجان آمده بودم .

فرمود : در چه ارتباطی به زنجان می آمدید ؟ گفتم : با مرحوم حاج ملاّ آقا جان رفیق بودم و به خاطر او می آمدم .

فرمود : او گاهی کارهای خلافی هم انجام می داد .

گفتم : مثلاً چه می کرد ؟

فرمود : من شنیده ام او گاهی روی منبر می گفت : آی فلانی ! تو که جنب هستی ، یا مادرت را عاق کرده ای چرا در مجلس ما نشسته ای ؟ و او را مفتضح می کرد ؛ این حرام است .

و من هرچه خواستم از ایشان دفاع کنم و ثابت نمایم که این موضوع صحیح نیست ، معظّم له قبول نکردند . (۵۲)

همان روز عصر به سر قبر ایشان رفتم دیدم مرقد پاکش در میان قبرستان عمومی زنجان بدون هیچ امتیازی واقع شده ، با خود تصمیم گرفتم که مقبره ای برایش بسازم .

شب در عالم رؤیا حاج ملاّ آقا جان را دیدم ، اوّل از ایشان سؤال کردم که در کجای بهشت سکونت دارید ؟ فرمود : دربان حضرت

سيّد الشهداء هستم .

گفتم : آقای ... (منظورم عالم بزرگ زنجان بود) درباره شما مطالبی را می‌گفت که مرا متأثر کرد و من نتوانستم ایشان را رد کنم .

فرمود : هر چه بود ، ما را به محبت شما بخشیدند (که منظورش محبت اهل بيت عصمت و طهارت عليهم السلام بود) .
گفتم : مايلم قبرتان را بسازم . فرمود : اگر قبور مجاور صدمه‌ای نمی‌بینند مانعی ندارد .

(۵۲) این نحوه اعمال بر فرض وقوع ، صحیح نیست ، بلکه غلط

محض است .

زیرا اولاً با حال جنابت آمدن در مجلس روضه و پای منبر حرام نیست ؛ و با وجود عدم منع شرعی به چه مجوز انسان می‌تواند اعلان منع آنرا بنماید ؟

ثانیاً در بین جمعیت از احوال شخصی بیان کردن و او را منکوب و منفعل و شرم‌نده نمودن غلط است و حرام است . زیرا یا او باید برخیزد و از مجلس بیرون برود که این عین هتک مؤمن و ایذاء اوست ، و یا باید در مجلس بماند و بنشیند و همینطور سر درگریبان فرو برده و خجلت زده و شرمسار بماند ، و این هم حرام و غلط است .
و ثالثاً گفتار اینکه : چرا در مجلس ما آمدی ؟ صراحت در تقدیس و تنزیه این مجلس دارد ، و در آن رائحه انانیت و استکبار است .

و رابعاً هیچگاه نظیر اینگونه کارها در مجالس رسول اکرم و
أئمة معصومین علیهم السّلام و اولیاء خدا دیده نشده است ؛ آیا
مجلس ما از مجلس آنان پاک تر و مقدّس تر است و یا خود ما از آنان
پاک تر و مقدّس تریم ؟

و بطور کلی اینگونه اخبارها و اعلان و اعلام از بواطن ، در شرع
مطهر وارد نشده است . و در بین اولیاء راستین و اهل سلوکی که بر
اساسی متین و استوار گام برمی دارند ، ممنوع و از محذورات و
محرّمات سلوکیّه شمرده می شود ؛ و پیوسته اساتید بزرگوار و مشایخ
کیار شاگردان را از اینگونه اخبارها چه نیک و چه زشت منع می کنند .
چه علاوه بر مفاسد اجتماعیه و تضييع حقوق غیر ، موجب تاریکی و
قساوت نفس سالک می گردد و او را از مرتبه و مقامش پائین می آورد .
و از اینجا و نظائر این امور ؛ سرّ لزوم استاد در امور اخلاقیّه و
سلوک راه باطن به خوبی ملموس و مشهود می گردد .

.....

ص ۱۵۱ :

جمعی که با خواندن این کتاب (پرواز روح ، چاپ اوّل)
روحشان پرواز می کرد ، ولی سرگردان بودند ، مقصد را
نمی دانستند ، محبوب را نمی شناختند ، دل سوخته ای داشتند ،
آه از نهادشان بر آمده بود ، و بدون آواز فریاد می زدند ؛ از من
خواستند که با آنها رفاقت کنم ، هدف و محبوب را مشخص
نمایم ، ولی دست ما کوتاه و خرما بر نخیل . من کیستم ، من

چیستم که بتوانم این درخواست را پاسخ بگویم؟ و استنکاف می‌کردم.

اما در یکی از شبهای اوائل فروردین ۱۳۶۰ بود که جمعی از همین افراد ولی با دل سوخته‌تری، با سوز و گداز بیشتری که آنی اشک از چشمشان خشک نمی‌شد و اصرار را از حد گذرانده بودند، و هر چه می‌گفتم من هم اگر فرد خوبی باشم مثل شما طالب حقیقتم، حرف به گوششان فرو نمی‌رفت، تا آنکه جداً خسته‌ام کردند.

گفتم: خدا یا به من کمک کن تا بتوانم از قرآن و احادیث آنچه اینها می‌خواهند به آنها ارائه دهم و حق رفاقت را بجا آورم. به قرآن و احادیث طبق دستور خدا و پیشوایان دین مراجعه کردم، دیدم اسلام فقط و فقط محبوب حقیقی را خدا و راه رسیدن به او را، اخلاص و وسیله موفقیّت به همه اینها را دست دادن به دست اهل بیت عصمت و طهارت علیهم السّلام می‌داند. (۵۳) و لذا تصمیم گرفتم آنچه خودم می‌فهمم باز هم تا جائی که ممکن است در قالب سرگذشت و نقل حالات دیگران برای همسفران عزیز نقل کنم، و به این وسیله تعهد و مسئولیت خود را در مقابل آن همه حسن ظنّ اداء کنم.

(۵۳) طبق آیات قرآن و احادیث بسیاری که از امامان معصوم رسیده است، لزوم پیروی جاهل از عالم در سه مرحله فطرت و عقل و شرع به ثبوت رسیده است. تا راهنما و دلیل و عالمی در بین نباشد

از کجا محبوب حقیقی که خداست شناخته می‌شود؟ و از کجا إخلاص و کیفیت آن معلوم می‌شود؟ و از کجا می‌تواند انسان به طریق مَشی و منهج اهل بیت عصمت و طهارت راه پیدا کند؟

أدلةً وارده در باب اجتهاد و تقلید همگی دلالت بر لزوم پیروی جاهل از عالم دارند، نه تنها در احکام بلکه در اخلاقیات و اعتقادیات. چگونه می‌توانیم بگوئیم که در مسائل طهارت و حیض و نفاس و خرید و فروش بدون مراجعه به عالم، عمل غلط است؛ ولی در لطیف‌ترین و دقیق‌ترین مراحل اخلاقی و منازل سلوکی که از هزاران هزار یکی از آن نرهند و شیطان و نفس اماره به تمام قوا خود را آماده برای تسلط و منکوب کردن نموده‌اند، نیازی به استاد و راهنما نداریم؟ و هل هذا إلا أضحوکةٌ للمُعقل!؟

استاد و شیخ است که انسان را به توحید دعوت می‌کند و اوست که می‌تواند مکاشفات صوریه را از مشاهدات عینیّه جدا کند. استاد است که می‌تواند راه خلوص و إخلاص را نشان دهد و به سالک بفهماند که این مشاهده تو از نفس است یا بعد از عبور از نفس؛ و الا تا روز قیامت سالک در خاطرات نفسانیّه خود منغم می‌ماند و چنین تصوّر می‌کند که به مقام توحید رسیده است. و چون می‌دانیم که تا وقتی که سالک به مرحله فناء و بعد از آن به بقاء بالله نرسیده است نمی‌تواند بین مکاشفات صحیح و فاسد خود فرق گذارد و تشخیص دهد، و آثار نفس او پیوسته بر او طلوع می‌کنند و به صورت مکاشفه و مشاهده متصوّر می‌گردند و همگی آنها صحیحش با

سقیمش مخلوط است ولی خود سالک همه آنها را صحیح می‌پندارد (زیرا هیچکس نمی‌تواند پندار خودش را تکذیب کند و غلط بشمارد)؛ در اینجا فقط استاد زنده و رهنمای راه رفته است که انسان را دلالت می‌کند و مواضع صواب را از خطا جدا می‌کند و سالک را پیوسته در راه صواب سیر می‌دهد.

در اینجا جناب مؤلف محترم در بیان این حقیقت کوتاه آمده‌اند، و طبق طریقه و مرام استادشان به لفظ توحید و إخلاص و أهل بیت عصمت و طهارت اکتفا نموده‌اند. آخر کدام مؤمن سالکی در لزوم توحید و إخلاص و پیروی از أهل بیت عصمت شک دارد؟ ولیکن کلام در کیفیت وصول به این حقیقت است. استاد راه رفته و از هوای نفس گذشته که به مقام کمال رسیده است می‌تواند سیره و سنت و منهج آن حضرات را بنمایاند و توحید خالص را بگوید و بفهماند؛ و إلا تا نفع صور هم پای در گل می‌ماند.

.....

ص ۱۵۲:

به چهار کارگر در یک کارگاه برخوردارم که مرا متوجه به معنی إخلاص حقیقی می‌کردند. این چهار نفر کار می‌کردند، همه یک نوع کار داشتند، یک برنامه را انجام می‌دادند، اما هر یک از آنها کیفیت عملشان تفاوت می‌کرد.

یکی از آنها تنها وقتی کارفرما او را می‌دید و احیاناً تهدیدش می‌کرد کار می‌کرد. دیگری می‌گفت: من در مقابل بدهی‌ام به

کارگاه کار می‌کنم . سوّمی چون مرد مستمندی بود و اگر هر روز کار نمی‌کرد مخارج زندگیش تأمین نمی‌شد به کار ادامه می‌داد. (۵۴) چهارمی تنها به خاطر آنکه با کارفرما سابقه دوستی و آشنائی داشت ، بدون توقّع مزدی کار می‌کرد ، او را تنها چیزی که وادار به کار می‌نمود ، عشق و محبّت به کارفرما بود ...

(۵۴) مرجع کارگر سوّمی و دوّمی یک چیز است ، و آن عمل است برای جلب منفعت و طمع بهره ؛ و لذا در روایات مردم را در عبادت فقط به سه دسته تقسیم کرده‌اند.^۱

.....

ص ۱۷۶ :

مرحوم آیه الله کوهستانی زیاد به من توصیه می‌کرد که اگر

۱- در «وسائل الشیعة» ج ۱ ، ابواب مقدّمة العبادات ، باب ۹ روایاتی بدین مضمون آورده ، و اوّلین آنها به نقل از مرحوم کلینی اینست که :

عن ابي عبد الله عليه السلام قال : العبادَةُ ثلاثةٌ : قومٌ عبدوا اللهَ عزَّوجلَّ خوفاً فتلكَ عبادةُ العبيد ، و قومٌ عبدوا اللهَ تبارك و تعالى طلبَ الثوابِ فتلكَ عبادةُ الأجراء ، و قومٌ عبدوا اللهَ عزَّوجلَّ حُبًّا له فتلكَ عبادةُ الأحرار ؛ و هي أفضلُ العبادة .

و در «مستدرک الوسائل» ج ۱ ، همان باب ، ص ۱۰۲ روایتی از تفسیر منسوب به حضرت امام حسن عسکری علیه السلام آورده است . و نیز در «بحار الأنوار» طبع حروری ج ۷۰ ، باب العبادة و الاختفاء فيها ، ص ۲۵۵ ، حدیث ۱۲ به نقل از «کافی» ؛ و نیز در «خصال» صدوق ، باب الثلاثة ، ذکر کرده است - م .

می خواهی به محضر حضرت ولی عصر علیه السلام برسی ، از آزار مردم بالأخص اولیاء خدا (۵۵) و مراجع و افرادی که پناهی جز خدا ندارند ، بخصوص بوسیله غیبت و تهمت بپرهیز ؛ و در مجالسی که این گناهان انجام می شود منشین .

(۵۵) الحق سفارش مهمی است ؛ رحمة الله علیه رحمة واسعة .

.....

ص ۱۷۷ :

روزی یکی از محترمین مشهد که در خیابان نادری نزدیک میدان شهدا مغازه دارد نزد من آمد و گفت : دختری دارم که در حدود چهارده سال از سنش می گذرد ، و همه روزه صبح که از خواب بر می خیزد مطالب عجیبی برای ما می گوید و معتقد است که ارواح به او آنها را خبر داده اند و اتفاقاً اکثرش هم مطابق واقع است .

... [آن دختر] در یکی از جلسات به من گفت : شما آقای کوهستانی را می شناسید ؟ گفتم : بله خدمتشان ارادت دارم .

گفت : دیشب مرا به خانه ایشان بردند ، و شروع کرد به توضیح خصوصیات جادّه و کوجه های قریه کوهستان و کیفیت در ورودی منزل آیه الله کوهستانی ... ولی متأسفانه وقتی به در اطاق خواب او رسیدیم دو نفر مَلک که محافظ ایشان بودند از ورودمان جلوگیری کردند ، و چون ما اصرار کردیم فقط به من اجازه دادند که از بیرون اطاق او را ببینم ولی او خواب بود .

در اینجا خصوصیات قیافه آیه الله کوهستانی را شرح داد که

مطابق واقع بود ، و بلکه تمام آنچه از نشانی‌های کوهستان و منزل آیه‌الله کوهستانی توضیح داده بود همه صحیح بود و حتی خصوصیات خانه اندرونی معظّم له که بعدها من آن را دیدم بدون کم و زیاد او قبلاً برای من شرح داده بود .

و وقتی من خدمت مرحوم آیه‌الله کوهستانی رسیدم و جریان این دختر را برای او نقل کردم تبسّمی فرمود و گفت : بعید نیست ، همه ما تحت حفاظت ملائکه طبق امر الهی هستیم . (۵۶)

(۵۶) إِنْ كُلِّ نَفْسٍ لَّمَّا عَلَيْهَا حَافِظٌ . (آیه ۴ ، از سوره ۸۶ :

الطّارق)

.....

ص ۱۷۹ :

یک روز در تفسیر آیه شریفه «ثمّ أوردنا الكتاب» که در سوره فاطر آیه ۳۱ [۳۲] واقع است بین من و آیه‌الله کوهستانی بحثی جزئی اتفاق افتاد ، یعنی من این آیه را اینطور معنی می‌کردم : «ما به ارث دادیم کتاب را به کسانی که اختیارشان کردیم از میان بندگانمان ، که بعضی از آن کسانی که اختیارشان کردیم ظالم به نفس خودند و بعضی میانه رو هستند ، و بعضی از آنها پیشی گرفته‌اند به همه خوبیها و گوی سبقت را از دیگران ربوده‌اند به اذن خدا ، و این فضیلت بزرگی است ، اینها هر سه دسته وارد بهشت می‌شوند .» مرحوم آیه‌الله کوهستانی می‌خواست

بگوید از ظاهر آیه (۵۷) استفاده می شود که این سه دسته از اقسام «عباد» است ولی من می گفتم: طبق دهها روایت و حدیث که در تفسیر این آیه وارد شده، این سه دسته از اقسام «مصطفین» است.

ایشان می فرمود: من احادیث را قبول دارم و حق با شماست ولی اگر ما باشیم و آیه شریفه، بهتر است (۵۸) که طبق آنچه من می گویم معنی شود.

پس از این بحث که چند دقیقه بطول انجامید دیدم آقای کوهستانی ناراحت شد و گفت: شما مرا به بحثی وادار کردی که می ترسم حضرت زهراء علیها السلام را ناراحت کرده باشم. و این جمله را آنچنان با توجه می گفتم و اشاره به جهتی می فرمود مثل آنکه حضرت زهراء سلام الله علیها در آنجا نشسته و می شنود.

و سپس از آن حضرت عذرخواهی کرد و رو به همان جهت نمود و گفت: یا فاطمه، من نمی خواهم بگویم که حتی فرزندان غیر مسلمان تو به بهشت نمی روند؛ همه آنها اهل بهشت اند، بخاطر تو، زیرا دامن تو پاک است و جمیع ذریه تو بر آتش جهنم حرامند، من قبول دارم؛ اما می خواستم آیه را به ظاهرش (۵۹) معنی کنم.

(۵۷) آیه هیچگونه ظهوری در این ندارد؛ زیرا همانطور که ضمیر **فَمِنْهُمْ** می تواند به **عِبَادِنَا** برگردد، می تواند به **الَّذِينَ اصْطَفَيْنَا**

برگردد ، و بلکه رجوعش به **الَّذِينَ أَظْهَرُوا** است . و روایات همگی طبق آیه آمده‌اند و منافاتی با ظهور ندارند .^۱

(۵۸) هیچ بهتر نیست .

(۵۹) و قد عَرَفْتَ أَنَّ ظَاهِرَهَا لَيْسَ عَلِيٌّ مَا قَالَ وَ ادَّعَى .

.....

ص ۱۸۳ :

مرحوم آیه الله کوهستانی در چند سال اواخر عمر دو سه مرتبه به مشهد برای زیارت علی بن موسی الرضا علیه السلام می آمد . در یکی از این سالها در مشهد در جلسه‌ای که جمعی از علماء و رجال علم حضور داشتند ، بحثی درباره فلسفه یونان و وحدت وجود به میان آمد ، معظم له فوق العاده ابراز تنفر از مکتب تصوف و وحدت وجود و موجود کرد . و به من می فرمود : در صحیحۀ بنظری از علی بن موسی الرضا علیه السلام نقل شده که فرمود : از ما نیست کسیکه نزد او نام متصوفه برده شود و او به زبان و به قلب از آنها ابراز تنفر و بیزاری نکند . و

۱- در کتاب شریف «امام شناسی» ج ۴ ، درس چهل و شش تا پنجاه و یک ، از ص ۱۳ تا ص ۲۰ به این بحث اشاره فرموده و احتمال دوم (رجوع به الذین) را قوی تر دانسته‌اند . و علامۀ طباطبائی قدس سره در «المیزان» ج ۱۷ در ذیل آیه شریفه ص ۴۵ و ۴۶ اشاره به دو احتمال فرموده و در ص ۴۹ و ۵۰ روایات را بیان فرموده‌اند - م .

سپس دست روی شانه من گذاشت و فرمود: امیدوارم تو مدافع
مکتب اهل بیت عصمت و طهارت علیهم السّلام باشی و تا
می توانی با این مکاتیب ضدّ اسلام مبارزه کنی. (۶۰)

(۶۰) در «سفینه البحار» در ماده صوف روایاتی را در ذمّ تصوّف
آورده است، از جمله همین روایت وارده از بزنتی و اسمعیل بن بزیع
است.

البته فلسفه نهی شده همان فلسفه‌ای است که با قرآن و مکتب
اهل بیت مغایرت دارد.^۱

۱- تنها دو حدیث وجود دارد که در آن لفظ «فلسفه» بکار رفته و از آن
مذمت فلسفه توهم می‌گردد.

حدیث اول قسمتی از حدیث توحید مفضل است که می‌فرماید: فَتَبَّأَ وَ
خَبِيئَةً وَ تَعَسَّأَ لِمُنْتَحِلِي الْفَلْسَفَةِ. («بحار الأنوار» ج ۳، ص ۷۵)

درباره این حدیث باید دقت کرد که «انتحال» مشترک لفظی است و یکی از
معانی اصلی آن «به دروغ چیزی را به خود نسبت دادن و ادعا نمودن» است
(«لسان العرب» ن ح ل، ج ۱۴، ص ۷۴)؛ چنانکه حضرت امیرالمؤمنین
علیه السّلام در نامه به معاویه می‌فرماید: وَ بَاتْنَحَالِكَ مَا قَدْ عَلَا مِنْكَ .
(«نهج البلاغه» نامه ۶۵) بنابراین، حدیث شریف در مقام مذمت و سرزنش
کسانی است که به دروغ خود را به فلسفه نسبت داده‌اند و از حقیقت آن بی‌بهره‌اند؛
نه در مقام مذمت فیلسوفان واقعی یا فلسفه و حکمت و علوم عقلی.

ادامه روایت این مطلب را واضح‌تر می‌نماید که می‌فرماید: كَيْفَ عَمِيَتْ
قُلُوبُهُمْ عَنْ هَذِهِ الْخَلْقَةِ الْعَجِيبَةِ حَتَّى أَنْكَرُوا التَّدْبِيرَ وَالْعَمَدَ فِيهَا. این عبارت ⇨

☞ کاملاً نشان می‌دهد که مراد حضرت کسانى می‌باشند که خود را منتسب به فلسفه نموده‌اند ولی دست تدبیر الهی و نظم و هدایت حاکم بر عالم را مشاهده نموده و عالم را اتفاقی پنداشته‌اند؛ نه حکمای عالیقدری که با براهین محکم ، وجود و علم و حکمت و قدرت الهی را اثبات نموده و از آن دفاع نموده‌اند . روی همین جهت است که حضرت در همین روایت ارسطو را به جهت مبارزه با افکار همین ملحدین و اثبات تدبیر الهی مدح نموده‌اند . («بحار الأنوار» ج ۳ ، ص ۱۴۹ ، و «سفینه البحار» ج ۲ ، ص ۳۷۵)

حدیث دوم ، حدیثی است منقول از «حدیقة الشیعة» که می‌فرماید :
عَلَمَّا وَهُمْ شَرَارُ خَلْقِ اللَّهِ عَلَى وَجْهِ الْأَرْضِ ، لِأَنَّهُمْ يَمِيلُونَ إِلَى الْفَلْسَفَةِ وَالتَّصَوُّفِ ؛ وَ
أَيُّمَ اللَّهِ إِنَّهُمْ مِنْ أَهْلِ الْعُدُولِ وَالتَّحَرُّفِ ... («حدیقة الشیعة» ص ۷۸۵)
درباره این حدیث نکاتی قابل توجه است :

أولاً : این حدیث در هیچیک از کتب حدیثی شیعه وجود ندارد ، و اولین منبع آن «حدیقة الشیعة» منسوب به مرحوم مقدّس اردبیلی (متوفای قرن ۱۰) می‌باشد .

ثانیاً : انتساب «حدیقة الشیعة» به مرحوم مقدّس اردبیلی ثابت نیست . نسخه‌های قدیمی این کتاب با نام «کاشف الحق» و منسوب به ملا معز اردستانی می‌باشد که در نسخه‌های جدیدتر اسم کتاب تغییر یافته و نام نویسنده آن مقدّس اردبیلی ثبت شده است .

بزرگانی که قریب العصر به مقدّس اردبیلی بوده‌اند ، همچون میرزا محمد استرآبادی و علامه مجلسی و محقق سبزواری و ملا محمود خراسانی (ره) این کتاب را از تألیفات ایشان نشمرده‌اند ، و علامه مجلسی احادیث آن را نیز نقل ☞

﴿ ننموده است .

ثالثاً : خصوص فصل «مذمت صوفیه» که این حدیث در آن قرار دارد ، در نسخه‌های قدیمی کتاب نیست ؛ و میرزای قمی از دو تن از بزرگان نقل کرده‌اند که برخی از قشربین را می‌شناخته‌اند که این باب را از خود ساخته و به کتاب ملحق نموده‌اند . از ملاً محمد باقر خراسانی و حاج زین العابدین شیروانی نیز همین مطلب نقل شده است .

رابعاً : برخی مضامین این فصل با آراء مرحوم مقدّس اردبیلی در «حواشی شرح تجرید» و «رساله اصول دین» ناهماهنگ است ، و ادب نگارش ایشان نیز با قلم این فصل تناسب ندارد .

(درباره تاریخ کتاب «حدیقة الشیعة» و تحریفات به عمل آمده در آن ، رجوع شود به : مقدّمه جناب آقای صادق حسن زاده بر «حدیقة الشیعة» و مطالبی که بر اساس مباحث نسخه‌شناسی این کتاب و سائر قرائن تاریخی به اثبات رسانده‌اند .

همچنین در رساله «فقه‌های حکیم» ص ۲۴۵ تا ۲۴۸ از کتاب حاضر ، نظر مرحوم آیه الله شعرانی نیز در این زمینه خواهد آمد .)

خامساً : این حدیث در خود «حدیقة الشیعة» نیز بصورت مُرسَل نقل شده و بی اعتبار می‌باشد .

سادساً : بر فرض که این حدیث جعلی نباشد ، کلمه «فلسفه» و «تصوّف» را در آن باید بر طبق اصطلاح همان عصر صدور روایات تفسیر نمود . «فلسفه» در آن عصر به معنای مجموعه مطالب ترجمه شده از کتب یونانیان و ... بوده که شامل مکاتب مادّی و الحادی نیز می‌گشته است ؛ و هرگز در آن دوره به معنای ﴿

و مراد از تصوّف ، گرایش به باطن از نزد خود و از پیش خود بدون پیروی از منهاج معصومان است .^۱

« بحث عقلی از احوال موجود بما هو موجود» به کار نمی رفته است . چنانکه «تصوّف» نیز در آن عصر یک روش عملی و سیره غلط زاهدانه بوده است که جمعی به واسطه آن در مقابل اهل بیت علیهم السّلام راهی برای تهذیب نفس ساخته بودند . و مناظرات ائمّه علیهم السّلام با برخی از ایشان در کتب روایی موجود است .

سابعاً : اعتبار روایت به اعتبار معصومین و اعتبار معصومین به حقانیت نبوت و توحید می باشد که همگی از طریق برهان و عقل قطعی فلسفی اثبات می شود ، و امکان ندارد که یک خبر واحد ظنی در برابر برهان قطعی عقلی قرارگیرد ، زیرا نهایتاً منجر به بی اساسی خود آن خبر خواهد شد - م .
۱- توضیح این مطلب آنستکه : کلمه «صوفیه» یا «متصوّفه» بر سه گروه اطلاق می شود :

اول :

کسانی که در زمان ائمّه علیهم السّلام بوده اند و از دنیا اعراض نموده و هرگونه اشتغالات دنیوی نظیر کسب و کار و تعلیم و تعلّم را رها نموده و تنها به زهد ظاهری و پوشیدن لباس های خشن و خوردن غذاهای غیر لذیذ و عبادت در مساجد اکتفا می نمودند ، و هر کس که این مرام را نداشت او را سرزنش و ملامت می نمودند . افرادی نظیر سفیان ثوری ، محمد بن منکدر ، حسن بصری و دیگران جزء این گروه هستند . و بطور کلی این گروه با تفسیر نادرست زهد و اعراض از زخارف دنیا راه و روش خاصی پیش گرفته و نام صوفیه بر آنها اطلاق شده است .

« برخی از روایات ذمّ صوفیه راجع به این گروه است ، مانند روایت بزنی و إسمعیل بن بزیع که از امام رضا علیه السّلام نقل شده است . زیرا در روایات دیگری آمده است که : گروهی از صوفیه در خراسان به محضر امام هشتم علیه السّلام شرفیاب شدند و بر آن حضرت اعتراض نمودند و گفتند : اَمّت نیازمند پیشوایی است که لباس خشن بپوشد و غذاهای غیر لذیذ بخورد و بر مرکب غیر فاخر سوار شود و به عیادت بیماران بشتابد ! حضرت در پاسخ آنها فرمودند : حضرت یوسف علی نبینا و آله و علیه السّلام پیامبر بودند در حالیکه قبای حریر که تکه‌های آن از طلا بود می پوشیدند و بر بالش‌های آل فرعون تکیه می زدند و حکمرانی می نمودند . از پیشوای اَمّت ، عدل و داد انتظار می رود ، که هرگاه حکم کند به عدالت باشد و هرگاه وعده داد وفا نماید ؛ ولی هیچگاه خداوند لباس و طعام را حرام ننموده است ، سپس این آیه را تلاوت نمودند : قُلْ مَنْ حَرَّمَ زِينَةَ اللَّهِ الَّتِي أَخْرَجَ لِعِبَادِهِ وَالطَّيِّبَاتِ مِنَ الرِّزْقِ . («بحار الأنوار» ج ۷۰ ، ص ۱۲۰ و ۱۲۱) و همچنین سفیان ثوری و شاگردان وی در ملاقاتی با حضرت صادق علیه السّلام نظیر همین اعتراض را به حضرت نمودند و حضرت امام صادق علیه السّلام جوابی طولانی بر اساس استدلال به آیات و سیره نبوی به آنها دادند . (و این روایت مفصّل نیز در «بحار الأنوار» ج ۷۰ ، ص ۱۲۲ تا ص ۱۲۸ آمده است .)

در هر حال مبنای این گروه فهم نادرست از مفاهیم زهد و عبادت بوده ، و از طرف دیگر ایشکال واضح آنها ریا و تظاهر به اینگونه امور ، و همچنین اعتراض و ایراد بر سائرین است که تمام این امور موجب شده است که از طرف اهل بیت علیهم السّلام مورد طعن و مذمّت قرار گیرند .

﴿ دَوْم :

گروهی که پس از این گروه پدید آمدند، که مرام جدیدی را آورده و اعمال و رفتاری که با ظواهر شریعت نیز منافات دارد انجام می دادند، نظیر کف زدن، آواز خواندن، صدا بلند کردن به ذکر لا إله إلا الله بصورت حلقه وار، أشعار عاشقانه خواندن، با نوجوانان زیباروی مجالست نمودن، علماء و بزرگان را تحقیر نمودن، عبادات را سبک شمردن، و از این قبیل امور که در تضاد کامل با شریعت حقّه می باشد. این گروه عمده در زمان امام دهم حضرت هادی علیه السلام و پس از ایشان بوجود آمدند و از نتیجه انحرافات گروه اول بودند. برخی از روایات وارده در ذمّ تصوّف به این گروه باز می گردد، نظیر روایتی که در «سفینه البحار» از امام هادی علیه السلام نقل شده است که اجمال آن این است که امام هادی علیه السلام در مسجد پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم با جماعتی از اصحاب خود نشسته بودند که ناگهان گروهی از صوفیه وارد مسجد شدند و در گوشه ای به حالت دائره ای شکل نشستند و با صدای بلند شروع کردند به لا إله إلا الله گفتن، حضرت فرمودند: به این گروه حيله گر توجه ننمائید زیرا اینها از یاران شیطان بوده و پایه های دین را تخریب می نمایند - تا آخر آنچه را که حضرت افاده فرموده اند.

علّت مذمت این گروه نیز بسیار واضح و روشن است، زیرا محرّمات الهی را به اسم دیانت مرتکب می شوند و بدعت های آشکار در دین گذارده و اهل تظاهر و ریاکاری هستند، و اساساً بویی از عرفان و توحید به مشام آنها نرسیده، خود را کامل دانسته و تمام مردم را ناقص و نادان قلمداد می نمایند.

بنابراین، این دو گروه، هر دو از طرف معصومین علیهم السلام مورد ﴿

« طعن و مذمت قرار گرفته‌اند . و بدیهی است که این طعن ، مخصوص زمان آنها نیست بلکه هر گروه و فرقه‌ای که دارای همین روش و منہاج باشند ، در هر زمان و مکانی باشند مشمول این مذمت خواهند بود . همانطور که در زمان ما نیز از هر دو گروه وجود دارد ؛ زهد فروشانی که با عالمان دینی مخالفت نموده ، و درویش مسلک‌انی که با تشکیل خانقاه‌ها و فرقه‌های مختلف همان مسیر را طی می‌کنند .

و روایاتی که در کتاب «سفینه البحار» در مذمت صوفیه نقل شده است ناظر به همین دو گروه می‌باشد .

مرحوم صدرالمتألهین در کتاب «کسر أصنام الجاهلیة» به شدت این دو گروه را مورد انتقاد قرار داده ، و مرحوم ملاً محسن فیض کاشانی نیز در «کلمات طریفة» به مذمت آنها پرداخته‌اند . و مرحوم محدث قمی در ادامه روایات مذمت صوفیه عبارات این دو بزرگوار را مفصلاً ذکر نموده‌اند .

سوّم :

گروهی از بزرگان که از علماء حقّه طائفة جعفریّه بوده ، و در مسیر تهذیب نفس و عرفان ذات اقدس ربوبی بوده و تمسک تامّ به شریعت حقّه داشته‌اند ، و هیچگونه تظاهر از آنها سر نزنده و کاملاً در مسیر ولایت حرکت نموده و جز عمل به دستورات اخلاقی و عرفانی معصومین سلام الله علیهم اجمعین راهی را نپیموده‌اند .

به این گروه نیز در کلمات بزرگان «صوفی» گفته شده است . مرحوم مجلسی اوّل در رساله «تشویق السّالکین» اسامی تعداد زیادی از آنها را ذکر نموده و فرموده‌اند که اینها صوفی بوده‌اند ؛ نظیر خواجه نصیرالدّین طوسی ، «

☞ شهید ثانی ، شیخ بهائی ، قاضی نور الله شوشتری ، سیّد حیدر آملی ، سیّد محمود آملی ، شیخ أبو الفتوح رازی ، ابن فهد حلّی و سیّد بن طاووس .
و همچنین در بین متأخرین از علماء ، افرادی نظیر مرحوم سیّد مهدی بحر العلوم ، حاج ملا مهدی نراقی و فرزندش مرحوم ملا احمد نراقی ، عبدالصّمد همدانی صاحب کتاب «بحرالمعارف» ، سیّد باقر سلماسی ، صدرالمتألّهین شیرازی ، حکیم سبزواری ، فیض کاشانی ، مرحوم آخوند ملا حسینقلی همدانی و شاگردان ایشان تا زمان ما افرادی نظیر مرحوم علامه طباطبائی ، مرحوم آیه الله حاج شیخ محمد جواد انصاری همدانی ، مرحوم آیه الله حاج میرزا جواد ملکی تبریزی ، مرحوم آیه الله حاج شیخ عباس طهرانی ، مرحوم آیه الله سیّد رضا بهاء الدّینی ، و بزرگانی از این قبیل که همگی در راه و روش سلوک عرفانی بوده و از مسیر و منهاج اهل بیت علیهم السّلام هرگز خارج نشده‌اند .

بسیار روشن و واضح است که هرگز روایات وارده در ذمّ تصوّف ، این گروه را شامل نخواهد شد ، چراکه هیچ جهتی برای مذمت این گروه وجود ندارد بلکه این گروه مصداق واضح «علماء ربّانی» بوده و تمام روایات وارده در مدح و تمجید علماء ربّانی شامل آنها می‌باشد . اگرچه برخی جاهلان از اشتراک لفظی صوفیه سوء استفاده نموده و روایات ذمّ تصوّف را بر این گروه اطلاق می‌کنند ولی این امر ناشی از عدم معرفت به حال این بزرگان می‌باشد .

و چه خوب فرموده‌اند مرحوم آیه الله العظمی شریانی - که پس از مرحوم شیخ انصاری مدّتی مرجعیّت حوزه نجف را داشتند - وقتی که برخی به ایشان نامه نوشتند که آخوند ملا حسینقلی همدانی صوفی است و روش ☞

و برای صدق این دعوی شواهد بسیاری در این روایات وجود دارد .

و اما فلسفهٔ اسلامیّه و مکتب صدرالمتألهین و مَنْ تَبِعَهُ در تأسیس براهین قویّه نه تنها مخالف اسلام و اهل بیت نیست ، بلکه

« صوفیانه را پیش گرفته است ؛ ایشان در پاسخ نوشتند : « کاش خداوند مرا مثل آخوند ، صوفی قرار بدهد . » (« مهر تابان » ابیحات عرفانی ، ص ۳۲۳)
حاصل سخن آنکه در مورد روایات وارد در ردّ صوفیّه نکاتی شایان توجه است :

اول اینکه : در این روایات برای تصوّف مذموم خواص و صفاتی بیان شده است که مذمت دائر مدار آنهاست ، و تنها در جائی که آن صفات یافت شود باطل و ناصواب است . و بنابراین نمی توان با تمسّک به این اخبار افرادی را به صرف انطباق این نام بر آنان - بدون آن صفات و مشخصات - متهم نمود ؛ بلکه روش تهذیب نفسی که در راستای روش و سیرهٔ اهل بیت علیهم السّلام است تخصّصاً از این اخبار خارج است .

دوم اینکه : با وجود چنین اخباری ، در عین حال در میان ادعیه و مناجات‌ها و زیارت‌های معصومین علیهم السّلام مضامینی وارد شده است که تماماً منطبق بر مسائل عمیق عرفان اسلامی بوده و تنها بر اساس آن مبانی قابل تحلیل می باشد .

و در نهایت اینکه : بزرگان این طائفه خود به روش باطل صوفیّه اشاره نموده اند ، و این شاهد صدقی است بر اینکه آن دو روش به طور حتم جدای از یکدیگر بوده و تنها تشابه اسمی باعث شده است که جمعی هر دو را در یک سیاق به شمار آورند - م .

مؤید و پشتوانه و مبرهن آن است ؛ و خدای ناکرده نباید به خاطر نام فلسفه که در این روایات آمده بواسطه تشابه اسمی از رجوع به أدله عقلیّه و أدله ساطعه و حکمت متعالیه مرحوم صدرالمتألهین و میرداماد و حاجی سبزواری و سائر شاگردان این مکتب دوری جست که : فی ذلك خسرانٌ عظیمٌ .

و نیز نباید از میل به باطن و تهذیب نفس و تزکیه و أخلاق و رسیدن به مراحل توحید دست برداشت که : فی ذلك شقاءٌ أبدیٌ .
و اما مع الأسف بواسطه تشابه اسمی و ندانستن مصداق و منطبق علیه تصوّف در این روایات ، مفاخری از اسلام و جهان تشیع مانند ترجمان مفسّرین : شیخ أبو الفتوح رازی ، و صاحب کرامات و تالی تلو معصوم : علی بن طاوس ، و شیخ الفقهاء والمجتهدین شهید ثانی قدس الله ارواحهم را از میل کنندگان به تصوّف به شمار آورده اند . («سفینه البحار» طبع سنگی ، ماده صوف ، ج ۲ ، ص ۵۷ و ص ۶۴ ؛ و از طبع حروفی : ج ۵ ، ص ۱۹۷ تا ص ۲۰۰ و ص ۲۱۳)
و این مصیبت عظیمی است که بر اسلام وارد شده و افراد جاهلی بواسطه ندانستن معنی و موضوع ، همه را به یک چوب رانده و بدینوسیله نیز سدّ باب راه معرفت و توحید از مردم می شوند .

.....

ص ۱۸۴ :

مرحوم آیه الله کوهستانی در تاریخ جمعه ۱۴ ربیع الأول ۱۳۹۲ قمری از دنیا رفت ، و به فرزندش آقای شیخ اسماعیل کوهستانی

فرموده بود : جنازه مرا به مشهد ببرید و در حرم مطهر حضرت
علی بن موسی الرضا علیه السلام طواف بدهید و به کسی
نگوئید که شیخ محمد کوهستانی فوت شده ، اگر جایی بود در
آنجا مرا دفن کنید و الا به کوهستان برگردانید . (۶۱)

(۶۱) منظور مرحوم کوهستانی از این وصیت فقط طواف گرد قبر
مطهر بوده است که اگر أحياناً هم بدون تظاهر و منیت و استفاده از
صیت و سمعه او قبری هم مهیا شد فیها المَطْلُوب ، وگرنه طواف که
خود موضوعیت دارد انجام گرفته و جنازه را به مقر خود رسانیده اند .
این حقیر توفیق إدراک محضر آن مرحوم را نیافتم ، ولی بسیاری
از نیکان او را مرد کریم و زنده دل و صاحب نفس زکیه ای می دانستند ؛
رحمة الله علیه .

.....

[در انتهای مطالب مربوط به مرحوم آیه الله آقای حاج شیخ
حبیب الله گلپایگانی ، در ص ۱۸۸] : (۶۲)

(۶۲) این حقیر با آن مرحوم هم صحبت نشده ام ، ولی در اواخر
عمر که در بازار فرش فروش ها در مسجد حوض چهل پایه نماز
جماعت می خواندند ، در تابستان سنه یک هزار و سیصد و هشتاد و
سه هجریه قمریه که به مشهد مقدس مشرف شده بودیم و
مسافرخانه ای که در آن بودیم در سه راه مسجد شاه و نزدیک به آن
مسجد بود ، روزها را به جماعت آن مرحوم حاضر می شدیم و از
فیض جماعت بهره مند می شدیم ؛ رحمة الله علیه .

.....

[در انتهای مطالب مربوط به مرحوم حجّة الاسلام آقای حاج

شیخ محمد کوفی ، در ص ۱۸۹]: (۶۳)

(۶۳) این حقیر چون در نجف اشرف مشرف بودم و سالیانی برای تحصیل در آن مکان مقدّس معتکف بودم ، لذا از اخیار و ابرار آن مرز و بوم داستان‌های عدیده‌ای را درباره آقا شیخ محمد کوفی و تشرف او به محضر مبارک حضرت بقیّة الله ارواحنا فداء شنیده بودم ، که بعضی از آنها بسیار مفصل و جالب توجه بود ؛ ولی هیچ گمان نداشتم که این حکایات از شخص زنده‌ای است و او فعلاً حیات دارد و در کوفه ساکن است ، تا یک روز صبح که برای درس به صحن مطهر رفته بودم جنازه‌ای را آوردند و گفتند : این جنازه شیخ محمد کوفی است ؛ رحمة الله علیه .

.....

[در انتهای مطالب مربوط به مرحوم حجّة الاسلام آقای شیخ

علی فرید کاشانی ، در ص ۱۹۸]: (۶۴)

(۶۴) مرحوم آقا شیخ علی فرید کاشانی مرد غیر متعارفی بود . در آن مدّتی که حقیر در قم تحصیل می‌کردم ایشان نیز آنجا برای تحصیل آمده بودند . استعداد فوق العاده‌ای داشت . و همان سوز و عشق فراوان او را می‌گذاخت و محترق می‌کرد ؛ و سرانجام به مرگ او منتهی شد .

و شاید سرّ این رحلت نیز نداشتن استاد بود . زیرا جذبات ربّانیّه

و سبحات قدسیّه إلهیّه و بارقه‌های قدوسیّه ، چون یکباره بر سالک وارد شود و او طاقت تحمل آن را نداشته باشد قالب تهی می‌کند ، و نظائر آن کراراً دیده شده است . ولی استاد خبیر و بصیر این بارقه‌ها را منظم می‌کند . یعنی سالک را به تدریج و بارفق و مدارا جلو می‌برد ، بطوریکه قبلاً استعداد هر بارقه‌ای در وجود او متحقق می‌گردد و سپس در اثر توجه و نیاز سالک آن نفحات و بوارق بر او می‌وزد .

و این حقیر ، نیز گمان دارم علت مرگ مرحوم آقا سید علی رضوی که قبلاً ترجمه أحوالشان گذشت [ص ۱۸۹ تا ص ۱۹۳ از کتاب «پرواز روح»] همین امر بوده ، چون او نیز استاد نداشته است . و سبب ارتحالشان بنا بر نقل دوست و صدیق مداوم ایشان : حضرت حجة الإسلام آقای حاج سید محمد رضا رضوی لاهیجی أدام الله آیام برکاته ، سکتة قلبی بوده است . یعنی نفس در مقام صعود و برخورد با جذبۀ إلهیّه طاقت نمی‌آورد ، لذا بدن را خلع می‌کند و دیگر بر نمی‌گردد و یا قلب را از حرکت متوقف می‌سازد و در اینصورت بازگشت موقت او نیز مثمر ثمر نمی‌گردد و پس از چند ساعت و یا چند روزی سالک یکسره به عالم بقاء می‌رود ؛ ولیکن چون تمام استعدادهای خود را در فناء در تمام أسماء و صفات إلهیّه به مرحله فعلیت در نیآورده است ناقص می‌میرد ، که البته اجر او بر خدا خواهد بود :

وَمَنْ يَخْرُجْ مِنْ بَيْتِهِ مَهَاجِرًا إِلَى اللَّهِ وَرَسُولِهِ ثُمَّ يُدْرِكُهُ
الْمَوْتُ فَقَدْ وَقَعَ أَجْرُهُ عَلَى اللَّهِ . (آیة ۱۰۰ ، از سوره ۴ : النساء)

.....

ص ۲۰۰:

... خدا آن تاجر محترم که از دنیا رفته و مرحوم سیّد عبدالکریم
را رحمت کند. (۶۵)

(۶۵) آمین .

.....

ص ۲۱۲:

... و او (مرحوم حجّة الاسلام آقای حاج سیّد رضا ابطحی) در
همان روز موعود ، یعنی جمعه هشتم ماه رمضان ۱۳۵۶ از دنیا
رفت . خدا رحمتش کند. (۶۶)

(۶۶) آمین .

.....

ص ۲۱۳:

بدون تردید یکی از ضروریات مذهب تشیع و بلکه تمام ادیان ،
مسأله رجعت است ... (۶۷)

(۶۷) ضرورت رجعت از مختصات شیعه است ؛ در سائر ادیان
اگر هم بوده باشد از ضروریات آنها نیست .

.....

ص ۲۱۴:

تردیدی نیست که به صریح قرآن و دلایل عقلی (۶۸) خدا بر هر
چیزی احاطه دارد ...

(۶۸) متکفل دلائل عقلیه ، مگر غیر حکمت متعالیه و علم

فلسفه است ؟

.....

ص ۲۱۵ :

به عبارت واضح تر اگر گفتیم همانگونه که خدا بر مخلوقش احاطه علمی دارد ، سخن آنها را می شنود ، از اراده قلبی کوچکترین جاندار در کرات بسیار دور اطلاع دارد و خلاصه چیزی بر او مخفی نیست ، پیغمبر اسلام و اوصیاء گرامیش هم از همه اینها اطلاع دارند و بطور مساوی (۶۹) چیزی بر آنها مخفی نیست ؛ علاوه بر آنکه کفر نگفته ایم ، به یکی از ضروریات و اعتقادات حقیقی و مسلم اسلام هم پی برده ایم .
نگوئید : پس برای خدا چه باقی مانده ؟ زیرا این جمله کفر است که بگوئیم خدای نامحدود فقط احاطه بر مخلوق محدودش دارد .

ولی درباره پیغمبر و اوصیانش می گوئیم : آنها فقط بر مخلوقات خدا احاطه دارند ، احاطه علمی آنها تنها بر همین محدوده است و از همین محدوده تجاوز نمی کند . (۷۰)

اگر اینچنین نیست پس معنی این آیات چیست ؟

۱ - وَكُلُّ شَيْءٍ أَحْصَيْنَاهُ فِي إِمَامٍ مُّبِينٍ (علم هرچیز را در وجود امام مبین قرار دادیم) .

اگر بخواهیم به اطلاق این آیه توجه کنیم علم آنها نا محدود

میشود ولی عقل آن را محدود می‌کند (۷۱) که قدر مسلّمش علم

و احاطه بر ما سوی الله است ...

(۶۹) علم و اطلاع اولیای خدا با علم خود خدا به نحو تساوی نیست ، بلکه به نحو آیه و ذوالآیه است (به نحو صورت مرآتیه و صاحب صورت) یک چیز بیشتر نیست ؛ تجلیگاه آن متعدّد است .

وَمَا الْوَجْهُ إِلَّا وَاحِدٌ غَيْرَ أَنَّهُ إِذَا أَنْتَ عَدَدْتَ الْمَرَايَا تَعَدَّدَا

(۷۰) سؤال و جواب نارسا است . إحاطه اولیای خدا تنها إحاطه

علمیه نیست ، بلکه إحاطه عینیه و خارجیه است و آنان حقیقتِ اَسْمَاءِ وَصِفَاتِ ذَاتِ مَقْدَسٍ اَوْ هَسْتَنْد ، و فرق فقط از ناحیه آیتیت و مرآتیت است .

(۷۱) کلام در إطلاق و تقیید نیست ؛ بلکه هر چیزی که بتوان بر

آن نام شیء را نهاد ، او را خدا در امام مبین إحصاء کرده است .

.....

ص ۲۱۷ :

همه ما حتی بعضی از علماء را هم دیده‌ام که دائماً به فکر وصل

و لقاء حضرت بقیة الله اند ، (۷۲) ولی در بُعد جسمانی و بدنی

آن حضرت ؛ زیارت می‌خوانند ، حاجت از آن حضرت

می‌طلبند و معتقدند که او شنیده و حاجتشان را داده ولی باز هم

می‌گویند : ما هنوز به خدمتش مشرف نشده‌ایم ...

(۷۲) باید به فکر وصل و لقای خداوند متعال بود ؛ زیرا آن اصل

است ، و آیات قرآن ما را بدان مقام سوق می‌دهد . و وصل و لقای

حضرت بقیة الله عنوان مقدمیت دارد نه ذی المقدمه . چگونه می توان گفت که : اصل وجود آن بزرگوار آئینه و مرآت است ؛ آن وقت غایت سیر ، رسیدن به همین معنای حرفی و مرآتی است ؟ این تناقض صریح است .

و علت آنکه بسیاری در عشق امام زمان سوخته اند و به جایی هم نرسیده اند آنستکه وجود آن حضرت را استقلالی پنداشته اند ؛ فلذا نه به آن حضرت رسیده اند ، چون وجود استقلالی ندارد ؛ و نه به خدا رسیده اند ، چون دنبالش نرفته اند .

رساله فقه‌سای حکیم

مقدمہ ناشر

أَعُوذُ بِاللَّهِ مِنَ الشَّيْطَانِ الرَّجِيمِ
 بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ
 الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ وَالصَّلَاةُ وَالسَّلَامُ عَلَى سَيِّدِنَا مُحَمَّدٍ وَعَالِهِ الطَّاهِرِينَ
 وَلَعْنَةُ اللَّهِ عَلَى أَعْدَائِهِمْ أَجْمَعِينَ مِنَ الْآنَ إِلَى قِيَامِ يَوْمِ الدِّينِ
 وَلَا حَوْلَ وَلَا قُوَّةَ إِلَّا بِاللَّهِ الْعَلِيِّ الْعَظِيمِ

علم حکمت و فلسفه از مهم ترین علوم و دانش های بشری است که در ارتقاء فهم و تعقل نظام هستی سهم وافری دارد ، و پیوسته در طول تاریخ بزرگان علم و معرفت بدان توجه خاصی داشته اند ولیکن از سوی دیگر ، برخی از عالمان دینی به مخالفت با آن پرداخته اند ؛ این امر باعث شده است که مرحوم حضرت علامه آیه الله حاج سید محمد حسین حسینی طهرانی اعلی الله مقامه الشریف به تألیف این رساله پردازند .

و چون در همین رساله (ص ۲۳۱) فرموده اند :

« علم فلسفه در قرآن مجید آمده و تعبیر از آن به علم حکمت شده است . هر جا در این کتاب کریم نامی از حکمت برده می شود منظور علوم عقلیه و پیدا نمودن سرّ آفرینش و توحید حق متعال و وصول به اسرار عالم ملک و ملکوت است . در اینجا باید یکایک از

این آیات بررسی شود و مورد مطالعه و تفسیر قرار گیرد.»
 لذا بر آن شدیم تا در ضمن مقدمه‌ای بدین منظور پردازیم. و چون از سوی دیگر اشکالاتی نیز از طیف مخالفین فلسفه مطرح گردیده که مرحوم علامه آیه الله حسینی طهرانی رضوان الله تعالی علیه نیز در همین رساله (ص ۲۰۲ - تعلیقه) بدانها اشاره نموده و فرموده‌اند:
 «مجلسی در آخر باب نارا از کتاب معاد («بحار الأنوار») طبع حروفی، ج ۸، از ص ۳۲۶ تا ص ۳۲۹) به طعن و کنایه و تصریح، مطالبی را بر رد حکماء و فلاسفه گفته است؛ و چون بسیاری از آنها عاری از حقیقت است مفضلاً بحث شود و جواب گفته شود.»
 بدین جهت پس از بررسی آیات، به نقل اشکالات ایشان پرداخته و در حدّ وسع پاسخ آنها را بیان می‌کنیم؛ بحول الله و قوّته، و لا حول و لا قوّة إلا بالله العلیّ العظیم.^۱

مطلب اول:

بررسی آیات حکمت در قرآن کریم

مجموعاً لفظ حکمت بیست مرتبه در قرآن کریم آمده است که

۱- البته ناگفته نماند که مرحوم حضرت علامه آیه الله مؤلف قدس سرّه در لابلائی مطالب گوناگون مجموعه تألیفات خویش: «دوره علوم و معارف اسلام» به انحاء مختلف از دو مطلب مزبور و نیز دیگر مسائل مربوط به این زمینه سخن به میان آورده و مطالب قیم و ارزشمندی را ارائه فرموده‌اند.

در برخی موارد مفاد آیات شبیه یکدیگر است ولی در شانزده مورد آیات متفاوت با یکدیگر است که از قرار ذیل می‌باشد:

۱- يَتْلُوا عَلَيْهِمْ آيَاتِكَ وَيُعَلِّمُهُمُ الْكِتَابَ وَالْحِكْمَةَ وَ يُزَكِّيهِمْ^۱.

«آیات ترا بر ایشان تلاوت نماید و آنان را کتاب و حکمت بیاموزد و پاک و منزه سازد.»

۲- وَاذْكُرُوا نِعْمَتَ اللَّهِ عَلَيْكُمْ وَمَا أَنْزَلَ عَلَيْكُمْ مِنَ الْكِتَابِ وَالْحِكْمَةِ^۲.

«و به یاد آورید نعمت خدا را بر خودتان و آنچه از کتاب و حکمت بر شما فرستاده است.»

۳- وَقَتَلَ دَاوُدُ جَالُوتَ وَآتَاهُ اللَّهُ الْمُلْكَ وَالْحِكْمَةَ وَعَلَّمَهُ مِمَّا يَشَاءُ^۳.

«و داود جالوت را کشت و خداوند به وی پادشاهی و حکمت عطا فرمود و از آنچه می‌خواست بدو بیاموخت.»

۴- يُؤْتِي الْحِكْمَةَ مَنْ يَشَاءُ وَمَنْ يُؤْتَ الْحِكْمَةَ فَقَدْ أُوتِيَ خَيْرًا كَثِيرًا^۴.

۱- قسمتی از آیه ۱۲۹، از سوره ۲: البقرة.

۲- قسمتی از آیه ۲۳۱، از سوره ۲: البقرة.

۳- قسمتی از آیه ۲۵۱، از سوره ۲: البقرة.

۴- قسمتی از آیه ۲۶۹، از سوره ۲: البقرة.

«(خداوند) حکمت را به هر که خواهد عطا می‌کند ، و هر کس به او حکمت داده شود بدرستی که خیر فراوانی به او داده شده است.»

۵- وَ يُعَلِّمُهُ الْكِتَابَ وَ الْحِكْمَةَ وَ التَّوْرَةَ وَ الْإِنْجِيلَ .^۱

«و (خداوند) به او (عیسی) کتاب و حکمت و تورات و انجیل را می‌آموزد.»

۶- ... لَمَّا آتَيْنِيكَم مِّن كِتَابٍ وَ حِكْمَةٍ ثُمَّ جَاءَكُمْ رَسُولٌ مُّصَدِّقٌ لِّمَا مَعَكُمْ ...^۲

«... هر چه به شما از کتاب و حکمت بخشیدم و سپس رسولی به سوی شما آمد که آنچه با شماست را تصدیق می‌کند...»

۷- فَقَدْ آتَيْنَا آلَ إِبْرَاهِيمَ الْكِتَابَ وَ الْحِكْمَةَ .^۳

«البته ما به آل ابراهیم کتاب و حکمت دادیم.»

۸- وَ أَنْزَلَ اللَّهُ عَلَيْكَ الْكِتَابَ وَ الْحِكْمَةَ وَ عَلَّمَكَ مَا لَمْ تَكُن تَعْلَمُ .^۴

«و خداوند بر تو کتاب و حکمت را فرو فرستاد ، و آنچه را نمی‌توانستی بدانی به تو آموخت.»

۱- آیه ۴۸ ، از سوره ۳: آل عمران .

۲- قسمتی از آیه ۸۱ ، از سوره ۳: آل عمران .

۳- قسمتی از آیه ۵۴ ، از سوره ۴: النِّسَاء .

۴- قسمتی از آیه ۱۱۳ ، از سوره ۴: النِّسَاء .

۹- وَإِذْ عَلَّمْنَاكَ الْكِتَابَ وَالْحِكْمَةَ وَالتَّوْرَةَ وَالْإِنْجِيلَ .^۱

«و هنگامی که کتاب و حکمت و تورات و انجیل را به تو (ای

عیسی) آموختم.»

۱۰- آدُعْ إِلَى سَبِيلِ رَبِّكَ بِالْحِكْمَةِ وَ الْمَوْعِظَةِ الْحَسَنَةِ .^۲

«با حکمت و موعظه نیکو به راه پروردگارت دعوت کن.»

۱۱- ذَلِكَ مِمَّا أَوْحَى إِلَيْكَ رَبُّكَ مِنَ الْحِكْمَةِ .^۳

«آن (دستورات) از حکمت‌هایی است که پروردگارت به تو

وحی فرستاده است.»

۱۲- وَلَقَدْ آتَيْنَا لُقْمَانَ الْحِكْمَةَ أَنْ اشْكُرْ لِلَّهِ .^۴

«و بدرستی که ما به لقمان حکمت را عطا کردیم؛ که شکرگزار

خداوند باش.»

۱۳- وَأَذْكُرَنَّ مَا يُتْلَى فِي بُيُوتِكُنَّ مِنْ آيَاتِ اللَّهِ وَالْحِكْمَةِ .^۵

«آنچه را در خانه‌های شما از آیات خداوند و حکمت تلاوت

می شود متذکر شوید.»

۱۴- وَ شَدَدْنَا مُلْكَهُ وَ آتَيْنَاهُ الْحِكْمَةَ وَ فَضَّلَ الْخِطَابَ .^۶

۱- قسمتی از آیه ۱۱۰، از سوره ۵: المائدة.

۲- قسمتی از آیه ۱۲۵، از سوره ۱۶: النحل.

۳- صدر آیه ۳۹، از سوره ۱۷: الإسراء.

۴- صدر آیه ۱۲، از سوره ۱۳: لقمان.

۵- قسمتی از آیه ۳۴، از سوره ۳۳: الأحزاب.

۶- آیه ۲۰، از سوره ۳۸: ص.

«و پادشاهی او (داود) را استوار ساختیم و به او حکمت و کلامی که جدا کننده حق از باطل بود عطا کردیم.»

۱۵- قَالَ قَدْ جِئْتُكُمْ بِالْحِكْمَةِ ۱.

«(عیسی) گفت: هر آینه من برای شما حکمت آورده‌ام.»

۱۶- حِكْمَةٌ بَلِغَةٌ فَمَا تُغْنِ الْوَدُورُ ۲.

«حکمت رسایی است امّا اندرزها سودی نمی‌بخشد.»

اینها مجموعه آیاتی است که در قرآن کریم آمده و در آنها لفظ حکمت بکار برده شده است. حال باید به بررسی این لفظ پردازیم و معنای آن را از کتب معتبر لغت، و سپس تفسیر آن را از اهل فن، مورد مطالعه و توجه قرار دهیم.

راغب إصفهانی در کتاب «مفردات أَلْفَاظِ الْقُرْآنِ» گوید:

« وَالْحِكْمَةُ إِصَابَةُ الْحَقِّ بِالْعِلْمِ وَالْعَقْلِ [العمل - ظ]. فَالْحِكْمَةُ مِنْ اللَّهِ تَعَالَى مَعْرِفَةُ الْأَشْيَاءِ وَإِيجَادُهَا عَلَى غَايَةِ الْإِحْكَامِ ، وَمِنْ الْإِنْسَانِ مَعْرِفَةُ الْمَوْجُودَاتِ وَفَعْلُ الْخَيْرَاتِ . وَهَذَا هُوَ الَّذِي وَصَفَ بِهِ لِقْمَانَ فِي قَوْلِهِ عَزَّ وَجَلَّ : وَ لَقَدْ آتَيْنَا لُقْمَانَ الْحِكْمَةَ ، وَ نَبَّهَ عَلَى جُمَلِهَا بِمَا وَصَفَهُ بِهَا . ۳»

«حکمت به معنای رسیدن و دست یافتن به حق است بوسیله

۱- قسمتی از آیه ۶۳، از سوره ۴۳: الزّخرف.

۲- آیه ۵، از سوره ۵۴: القمر.

۳- «مفردات الفاظ القرآن الکریم» ذیل ماده حکم، ص ۱۲۶.

علم و عمل . بنابراین حکمت دربارهٔ خداوند متعال به معنای شناخت اشیاء و ایجاد آنها در نهایت اِتقان می‌باشد ، و دربارهٔ انسان به معنای شناخت موجودات و انجام دادن کارهای نیک است . و همین معنای از حکمت است که خداوند لقمان را در کلام خود به آن وصف نموده است که : **وَلَقَدْ آتَيْنَا لُقْمَانَ الْحِكْمَةَ** (هر آینه ما به لقمان حکمت دادیم .) ؛ و خداوند با وصف لقمان به حکمت ، به همهٔ آنچه گذشت (حکمت نظری و عملی) تنبیه فرمود .

و در کتاب «تاج العروس» گوید :

« الحِكْمَةُ : العلمُ بحقائقِ الأشياءِ على ما هي عليه والعملُ بمقتضاها ، ولهذا انقسمت إلى علميةٍ و عمليةٍ . ويُقال : هي هيئَةُ القُوَّةِ العقليةِ العمليةِ ، وهذه هي الحِكْمَةُ الإلهيةُ .
و قوله تعالى : **«وَلَقَدْ آتَيْنَا لُقْمَانَ الْحِكْمَةَ»** فالمرادُ به حِجَّةُ العقلِ على وفقِ أحكامِ الشريعةِ .

و قيل : الحِكْمَةُ إصَابَةُ الحَقِّ بالعلمِ و العملِ ؛ فالحِكْمَةُ مِنَ اللّهِ معرفةُ الأشياءِ و ایجادُها على غايةِ الإحكامِ و مِنَ الإنسانِ معرفتُهُ و فعلُ الخيراتِ .^۱

«حکمت : آگاهی به حقیقت اشیاء آنگونه که هستند و عمل نمودن به مقتضای آن است ، و به همین جهت به دو قسم علمی و عملی تقسیم شده است . و گفته می‌شود که : حکمت حالت و

۱- «تاج العروس» ج ۱۶ ، ذیل مادهٔ حکم ، ص ۱۶۱ .

چگونگی قوهٔ عقلی و عملی است، و این همان حکمت الهی است. و مراد از سخن خداوند متعال: «بدرستیکه ما به لقمان حکمت را عطا کردیم» حجت عقلی است که موافق احکام شریعت باشد. و گفته شده است: حکمت دستیابی به حق از راه علم و عمل است؛ پس حکمت در خداوند به معنای شناخت و ایجاد اشیاء در نهایت استواری است، و در انسان به معنای آگاهی و انجام دادن کارهای نیک است.»

حضرت علامه طباطبائی رضوان الله تعالی علیه در تفسیر «المیزان» ذیل آیهٔ ۲۴۲ از سورهٔ بقره: **كَذَلِكَ يُبَيِّنُ اللَّهُ لَكُمْ آيَاتِهِ لَعَلَّكُمْ تَعْقِلُونَ** (اینچنین خداوند آیاتش را برای شما بیان می‌نماید به امید آنکه تعقل نمائید) پس از بیان معنای لغوی کلمهٔ «عقل» می‌فرمایند:

«ألفاظی که در قرآن کریم دربارهٔ أنواع إدراك استعمال شده است زیاد است و به حدود بیست مورد می‌رسد مانند: ظن و حساب و شعور و ذکر و عرفان و فهم و فقه و درایت و یقین و فکر و رأی و زعم و حفظ و حکمت و خبرت و شهادت و عقل.»

سپس به صورت تفصیلی هر یک از این ألفاظ را بیان می‌نمایند تا به لفظ حکمت می‌رسند و در تعریف آن می‌فرمایند:

«الحكمة هِيَ الصُّورَةُ الْعِلْمِيَّةُ مِنْ حَيْثُ إِحْكَامِهَا وَإِتْقَانِهَا.» «حکمت

عبارت است از إدراك علمی از جهت إتقان و محکم بودن آن.»^۱

۱- «المیزان فی تفسیر القرآن» ج ۲، ص ۲۵ و ۲۶.

همچنین در ذیل آیه ۲۶۹ سوره بقره: **يُؤْتِي الْحِكْمَةَ مَنْ يَشَاءُ وَ مَنْ يُؤْتِ الْحِكْمَةَ فَقَدْ أُوتِيَ خَيْرًا كَثِيرًا وَمَا يَذَّكَّرُ إِلَّا أُولُو الْأَلْبَابِ** (به هر کس بخواهد حکمت می دهد، و هر کس به او حکمت داده شود بدرستی که خیر فراوانی به او داده شده است؛ و جز صاحبان خرد و اندیشه متذکر این حقیقت نمی شوند) فرموده اند:

«إيتاء همان عطا کردن است. و حکمت با کسر هاء بر وزن فعلة، مصدر نوعی است که دلالت بر نوع خاصی می نماید. بنابراین معنای حکمت عبارت است از نوع خاصی از ایتقان و محکم قرار دادن یا نوع خاصی از امر دارای استحکام به گونه ای که هیچ رخنه و سستی در آن یافت نشود. و استعمال این لفظ در معلومات عقلیه ای که حق و صادق است به نحوی که هرگز بطلان و کذب در آنها راه ندارد غلبه دارد. و این جمله دلالت دارد بر اینکه آنچه خداوند متعال درباره انفاق و علل و اسباب آن و نتایج سودمندی که در حقیقت زندگی انسان دارد بیان فرموده است، از حکمت می باشد. بنابراین حکمت عبارت است از قضایای حقیقی که مطابق با واقع باشد از آن جهت که به نوعی سعادت انسان را در بر گیرد، نظیر معارف حقّه الهیه درباره مبدأ و معاد و معارفی که حقائق عالم طبیعی را از جهت ارتباطش با سعادت انسان توضیح می دهد مانند حقائق فطری که پایه تمام قوانین دینی هستند.»^۱

۱- همان مصدر، ص ۴۱۸.

و در اینجا مناسب است که سخنان حکیمانه و جامع مرحوم آیه الله شعرانی را که در این موضوع بیان فرموده‌اند با توجه به فوائد فراوانی که دارد به طور کامل ذکر نمائیم .
ایشان در کتاب ارزشمند «نثر طوبی» ذیل کلمه حکمت چنین فرموده‌اند :

« حکمت به کسر حاء : درستی و استواری ، دانش درست و با برهان که شک در آن راه ندارد .

و لَقَدْ ءَاتَيْنَا لُقْمَانَ الْحِكْمَةَ .^۱ «لقمان را حکمت آموختیم .»
لقمان پیغمبر نبود ، بر او وحی نمی شد ؛ علم او به برهان و دلیل عقلی بود . خداوند بدین سوره عظمت مقام عقل و تدبّر و حکمت را برای مسلمانان بیان کرد . مطالبی که خداوند از لقمان نقل کرده است مشتمل بر اصول حکمت نظری و حکمت عملی است . در حکمت نظری اهمّ مسائل مبدأ و معاد است ، و اهمّ مسائل حکمت عملی : توّسط در اخلاق و مراعات تکالیف نسبت به خود و اهل منزل و سائر بیگانگان .

متکلّمان اسلام می‌گویند : خداشناسی واجب است چون او به ما نعمت بخشیده ، و مُنعم را باید شناخت و شکرگزارد . لقمان در آغاز سخن خود همین گفت :

و لَقَدْ ءَاتَيْنَا لُقْمَانَ الْحِكْمَةَ أَنْ اشْكُرْ لِلَّهِ وَ مَنْ يَشْكُرْ فَإِنَّمَا

۱- صدر آیه ۱۲ ، از سوره ۳۱ : لقمان .

يَشْكُرُ لِنَفْسِهِ ۚ وَمَنْ كَفَرَ فَإِنَّ اللَّهَ غَنِيٌّ عَنِ الْعَالَمِينَ [غَنِيٌّ حَمِيدٌ].^۱
 «شکر خدای کن ، و هر کس شکر گوید به سود خود اوست و هر که
 ناسپاسی نماید خدای از جهانیان بی نیاز است . [همانا خداوند
 بی نیاز و ستوده است.]»

آنگاه در توحید گفت : لَا تُشْرِكْ بِاللَّهِ.^۲ «به خدا شرک میاور» که
 ظلم است نعمت از یکی گرفتن و پرستش دیگری کردن .

پس از توحید ذکر معاد کرد : يَبْنِيْ اِنَّهَا اِنْ تَكُ مِثْقَالَ حَبَّةٍ مِنْ
 خَرْدَلٍ فَتَكُنْ فِيْ صَخْرَةٍ اَوْ فِي السَّمَوَاتِ اَوْ فِي الْاَرْضِ يَأْتِ بِهَا اللّٰهُ.^۳
 دلیلی روشن و قاطع آورد بر صحّت معاد که : هر جا دانه خردلی افتد
 با همه کوچکی و خردی خداوند از آن خبر دارد و در بهار سبز می کند
 و می رویاند ؛ همچنانکه دانه خردل را در خاک گم نمی کند اعمال ما را
 نیز فراموش نمی کند و ما را با اعمالمان باز می گرداند .

پس از بیان توحید و معاد ، به حسن و قبح عقلی پرداخت که
 پایه عقل عملی است ، و فرمود : اَوَّلًا خدای را شناختی ، پرستش او
 کن ، و نماز برپای دار تا اعمال خیر تو برای خدا باشد . آنگاه درست

۱- آیه ۱۲ ، از سوره ۳۱ : لقمان .

۲- قسمتی از آیه ۱۳ ، از سوره ۳۱ : لقمان .

۳- قسمتی از آیه ۱۶ ، از سوره ۳۱ : لقمان : «ای فرزندانم ! همانا اگر (کار
 نیک و بد) به سنگینی دانه خردل بوده و در سنگی یا در آسمانها یا در زمین
 باشد ، خداوند آنها خواهد آورد .»

بنگر کدام عمل نیک است و عقل عملی (یا وجدان به اصطلاح زمان ما) چه عمل را می‌پسندد، بدان امرکن و مردم را ترغیب فرمای؛ و بنگر تا کدام عمل زشت و ناپسندیده است و عقل آنرا انکار دارد، از آن نهی کن و بکوش تا مردم را از آن باز داری. **يَبْنِي أَقِم الصَّلَاةَ وَأْمُرْ بِالْمَعْرُوفِ وَانْهَ عَنِ الْمُنْكَرِ**^۱. آنگاه فرمود: در مصیبات شکيبا باش و فروتنی نماي و تکبر مکن.

همه این امور را لقمان به عقل می‌گفت نه وحی؛ پس مراد از حکمت که خداوند بدان بر لقمان منت نهاد دانش عقلی است. حکمت مرادف فلسفه است در زبان یونانی و فلسفه از فیلسوف مشتق است یعنی: دانش دوست.

از این آیه کریمه معلوم می‌شود که خداوند نعمت حکمت را به همه کس نداده است: **يُؤْتِي الْحِكْمَةَ مَنْ يَشَاءُ وَ مَنْ يُؤْتِ الْحِكْمَةَ فَقَدْ أُوتِيَ خَيْرًا كَثِيرًا**^۲. «حکمت دهد به هر کس که خواهد؛ و آن را که حکمت دادند خیر بسیار دادند.»

حکمت آن است که لقمان داشت. چنانکه صنعتگر حکیم آن کسی است که همه شرایط مصنوع خویش را رعایت کرده و برای هر خللی چاره اندیشیده و بکار برد، دانشمند حکیم آن است که در هر

۱- قسمتی از آیه ۱۷، از سوره ۳۱: لقمان: «ای فرزندم! نماز را به پا دار و به کار پسندیده امرکن و از کار ناپسند باز دار.»
 ۲- قسمتی از آیه ۲۶۹، از سوره ۲: البقرة.

مطلب دفع هر خللی را چاره تواند و جواب هر باطلی را به برهانی و بیان هر نکته را به گواهی و إثبات هر حکمی را به دلیلی محکم گرداند. حفظ کردن ظاهر احکام شرعی خاصّ جماعتی نیست با آنکه فرمود: **وَ مَنْ يُؤْتِ الْحِكْمَةَ**.

و هم در حدیث آمده است: **الْحِكْمَةُ ضَالَّةُ الْمُؤْمِنِ**. پیغمبر فرمود: حکمت گمشده مؤمن است، هر جا یافت فرا می‌گیرد. گاه باشد که گوهر گمشده را در مزبله یابند آنرا برگیرند، و گاه باشد که حکمت را از گمراهی شنوند آنرا بیاموزند. دلیلی است روشن که مراد از حکمت احکام تعبّدی شرع نیست که از غیر اصحاب وحی نباید فرا گرفت. و اگر کسی گوید: چگونه بر گمراه اعتماد کنیم و سخن او را بپذیریم؟ در جواب گوئیم: به تعبّد و تقلید نمی‌پذیریم بلکه از او سخنی می‌شنویم و به عقل خود می‌سنجیم آنرا صحیح می‌بینیم و قبول می‌کنیم؛ نه مانند کلام معصومین که به تعبّد باید پذیرفت.

اگر گوئی: دو حکیم دو سخن متناقض گویند و هر یک دلیلی بر سخن خود آورند، هر دو ممکن نیست صحیح باشد قول کدام را باید پذیرفت؟ در جواب گوئیم: قول هیچیک را، زیرا که نمی‌دانیم کدامیک صحیح است؛ در پذیرفتن قول حکما باید متابعت دلیل آنها را کرد نه خود آنها را، اگر دلیلی را صحیح دانستیم می‌پذیریم و اگر ندانستیم نمی‌پذیریم.

در لغت «برهان» کلام قاضی نور الله را نقل کردیم در ردّ آنها که گویند: مطالب شرعی را نباید با براهین منطقی سنجید. وی گوید:

این سخن صادر نمی‌شود الا از کسی که در مقام قدح و طعن بر شریعت باشد و گوید: شریعت به طریقه بحث و تحقیق ثابت نمی‌شود، و حامل شریعت به منزله کسی است که درهم ناسره در دست دارد و از نقّادان و صرّافان می‌گریزد.

أَدْعُ إِلَى سَبِيلِ رَبِّكَ بِالْحُكْمَةِ وَالْمَوْعِظَةِ الْحَسَنَةِ.^۱

در لغت «برهان» گذشت: این آیه دلیلی است بر آنکه حکمت تعبّد نیست بلکه عقل است، زیرا که کافر را باید به دلیل عقلی به دین خواند نه به تعبّد شرعی که او هنوز قبول نکرده است.

مدح حکمت در شرع دلیل آن نیست که سخن هر حکیمی صحیح است، چنانکه مدح فقه دلیل آن نیست که کلام هر فقیهی صحیح است. در توحید مفضّل از حضرت صادق علیه السلام مدح ارسطو و احتجاج به قول او وارد شده است، آن نیز دلیل صحّت همه مطالب ارسطو نمی‌باشد، چنانکه مدح هشام بن الحکم و زراره و امثال آنان دلیل آن نیست که در [کلام و] فقه هر چه گفتند درست گفتند.

يَتْلُوا عَلَيْهِمْ آيَاتِكَ وَيُعَلِّمُهُمُ الْكِتَابَ وَالْحِكْمَةَ وَيُزَكِّيهِمْ.^۲

وصف رسول است صلّی الله علیه وآله از قول حضرت ابراهیم

۱- صدر آیه ۱۲۵، از سوره ۱۶: النَّحْلُ: «دعوت کن به راه پروردگارت با

حکمت و موعظه نیکو.»

۲- قسمتی از آیه ۱۲۹، از سوره ۲: البقرة.

علیه السّلام خطاب با پروردگار؛ یعنی: «تلاوت می‌کند رسول خدا بر مردم آیات ترا و تعلیم کتاب و حکمت می‌دهد، و آنرا پاک می‌گرداند از خوی زشت.»

خدای تعالی در بیش از ده آیه، کتاب و حکمت را قرین یکدیگر ساخت و گفت: به پیغمبران هم کتاب آموختیم هم حکمت، یعنی هم معقول و هم منقول، و پیغمبران به مردم نیز هر دو را آموختند. حکمت چنانکه در آیات پیشین گذشت احکام درست و صحیح است که به عقل دریابند، و در این آیه نیز عطف بر کتاب فرمود؛ باید چیزی غیر از کتاب باشد.

و نیز وحی و تعبّد و شریعت برای همه مردم است و حکمت برای گروهی خاصّ، چنانکه گفتیم.

اگر گویی: پیغمبر با وجود وحی چه نیاز به حکمت دارد؟ انبیاء اصل حقیقت را بی واسطه عقل دریابند!

گوئیم: بیشتر دعوت آنان برای هدایت کفّار است که نه وحی را می‌پذیرند و نه چیزی به تعبّد قبول می‌کنند. اگر با آنها گویی: به خدا إقرار کن گوید: چرا إقرار کنم؟ و اگر گویی: برای آنکه جهان نبوده است و حادث است و ناچار کسی باید آنرا بیافریند، او گوید: من نمی‌دانم عالم حادث است، شاید از قدیم بوده همچنین که هست. و اگر گویی: در قرآن آمده است که: **خَلَقَ اللَّهُ السَّمَوَاتِ** گوید: هنوز من به قرآن إقرار نکرده‌ام!

پس پیغمبران نمی‌توانند کتاب خود را دلیل اثبات خدا و

حدوث عالم قرار دهند ، بلکه باید به دلیل عقلی که نامش حکمت است خدای را به کفّار شناسانید ؛ از این جهت خداوند به پیغمبران حکمت داد تا حجّت بر خلق تمام کنند . و همه آیات قرآن در توحید و نبوّت ، چون متضمّن دلیل عقلی است بر مردم حجّت است نه چون وحی است ؛ چنانکه فرمود : **سَنُرِيهِمْ آيَاتِنَا فِي الْأَفَاقِ وَفِي أَنْفُسِهِمْ حَتَّىٰ يَتَبَيَّنَ لَهُمْ أَنَّهُ الْحَقُّ** .^۱ و پیوسته آنان را به تدبّر و تفکر خواند و عقل را ستایش کرد .

مخالفت اهل ظاهر با حکمت و عقل ، در مقابل صریح آیات قرآن پذیرفته نیست . بعضی مردم گویند : فیلسوف اصلاً مخالف دین است ، و بعضی دیگر گویند : ملازم و موید آن است ؛ ما می‌گوئیم : حکمت یک طریقه نیست و فلاسفه مذهب خاصی نداشتند ، همه آراء و عقائد میان آنان یافت می‌شود ؛ از فیلسوف مادّی و ملحد تا حکیم مؤمن ، و فیلسوف بت پرست تا موحد پاک مسلمان اثنی عشری ؛ حکم کلی بر حکمت نمی‌توان کرد . البته بعض حکما مخالف دین الهی بودند و بعضی مؤید ، اما اصل حکمت که نظر و استدلال و تفکر و حکم از روی عقل باشد ، از لوازم و مؤیدات دین است چنانکه آیات قرآن بر آن دلالت دارد . و راغب اصفهانی گوید :

۱- قسمتی از آیه ۵۳ ، از سوره ۴۱ : **فَصَلَّتْ** : «بزودی آیات خود را در سراسر گیتی و در درونشان به آنها نشان دهیم تا برایشان روشن شود که او فقط حقّ است .»

نه عقل بی شرع ممکن است موجب سعادت گردد و نه شرع بی عقل. کتاب، علم منقول است و حکمت، علم معقول و هر دو ملازم یکدیگرند.»^۱

آنچه بیان شد مجموعه مطالبی بود که حکیم و مفسر عالیقدر مرحوم علامه شعرانی با قلم شیرین و مستدلّ خود در توضیح حکمت و شرح و تفسیر اجمالی برخی آیات مبارکات قرآن کریم درباره حکمت بیان فرموده‌اند.

محصل فرمایشات این عالم بزرگوار آنستکه: حکمت در قرآن کریم به معنای روش استدلالی و تعقلی است در برابر روش تعبّدی و نقلی، و برای سعادت انسان به هر دو روش نیازمندیم، و هیچکدام دیگری را طرد نمی‌کند. پس قرآن کریم نه تنها حکمت و علوم عقلی و برهانی را نفی نمی‌کند بلکه آنرا ضروری می‌داند، و یکی از راههای مهم دعوت به سوی پروردگار همین روش است.

از آنچه بیان شد روشن می‌شود که حکمت در قرآن کریم همان مباحث فلسفی و عقلانی است که برای پی بردن به نظام هستی و سلسله منظم علل و معلولات آن و چگونگی ربط عالم امکان به واجب تبارک و تعالی صورت می‌پذیرد.

اگر گفته شود: حکمت معادل با فلسفه نیست زیرا فلسفه افکار بشری است که دستخوش تغییر و ابطال قرار می‌گیرد ولی حکمت،

۱- «نشر طوبی» ج ۱؛ ص ۱۹۰ تا ص ۱۹۲.

معارف دینی الهی است که هرگز دچار ابطال و دگرگونی نمی‌شود .
پاسخ آنستکه : حکمت دارای دو مرتبه می‌باشد : اول مرتبه نفس الامر و واقع ، این مرتبه هرگز دچار تغییر و ابطال نمی‌شود ولی در دسترس بشر قرار ندارد و انسان معمولی با علم حصولی بدین مرحله راهی ندارد . دوم مرتبه تعلّم و فراگیری ، این مرتبه از حکمت در دسترس انسان بوده و باید با سعی و کوشش و تلاش‌های فراوان علمی خود را از آن بهره‌مند سازد . و نقش پیامبران و اولیاء الهی هموارکردن راه انسان‌ها برای دستیابی به این مرحله است . و این مرحله همان افکار بشری است که افراد خوش فکر و با استعداد و دارای پشتکار می‌توانند با آموختن دانش‌های لازم ، به نحو علم حصولی بدان دست یابند ؛ و البته واضح است که در آن خطا و اشتباه راه دارد .

آنچه در قرآن کریم درباره حکمت آمده است نیز دو قسم است :
 قسم اول آیاتی است که در غالب آن آیات تعبیر به «نزول» یا «وحی» و یا «ایتناء» شده است و ناظر به همان مرتبه اول می‌باشد که حکمت نفس الامری است .

قسم دوم آیاتی است که درباره حکمت در امت‌ها و انسان‌های معمولی است که در غالب آنها تعبیر به «تعلیم» شده است و ناظر به همان مرتبه دوم است ، و بدیهی است که تعلیم و تعلّم انسانی همراه با افکار بشری است و در هر حال راهی غیر از این طریق برای بشر وجود ندارد .

علم حکمت در این مسأله دقیقاً مانند سائر علوم اسلامی می‌باشد. مثلاً در فقه آیا می‌توان گفت: احکام الهی هیچگاه دچار تغییر و ابطال نمی‌شوند در حالیکه علم فقه که افکار فقیهان است همیشه دچار تغییر و ابطال می‌شود پس علم فقه با احکام الهی تفاوت دارد؟! واضح است که این ایراد وارد نیست، زیرا احکام نیز دو مرحله دارند: مرحله نفس الامر و واقع، و مرحله استنباط و اجتهاد؛ آنچه انسان بدان راه دارد همان مرحله دوم است و باید با تلاش‌های فراوان و همین افکار بشری به این مرحله دست یابند، و هرگز راه دیگری وجود ندارد.

اگر گفته شود: در مسائل معرفتی ما می‌توانیم از أدله نقلیه استفاده کنیم و به عقل مراجعه ننمائیم.

پاسخ آنستکه:

اولاً در معارف عقلی تعبد راه ندارد.

ثانیاً از تفسیر آیات حکمت کاملاً واضح شد که حکمت در برابر کتاب است و کتاب همان روش تعبدی است و حکمت روش عقلانی.

ثالثاً روایت ما دوگونه است: الف: روایات عرفی مانند روایات فقهی، اخلاقی، طبّی؛ ب: روایات عقلی مانند روایات توحید، جبر و اختیار، صفات الهی، روایات مربوط به عرش، کرسی، لوح، قلم و از این قبیل مباحث معرفتی.

در دسته اول نیازی به پیش‌زمینه‌های عقلی نیست ولی در دسته دوم بدون پیش‌زمینه‌های عقلی امکان درست فهمیدن آنها وجود

ندارد و در صورت ورود در این روایات بدون آمادگی لازم، نتیجه آن همان نظرات ابن تیمیّه و ابن حزم خواهد بود که در روایات توحید سر از تجسیم در آوردند. ابن تیمیّه نیز دشمن سرسخت عقل و فلسفه بود و در نهایت سخنانی بر زبان آورد که علمای عامّه نیز او را تکفیر نمودند. دوری از فلسفه و مباحث عقلی موجب حمل معانی رشیکه و بلند معارف دینی بر امور مادی می‌شود، زیرا تا ذهن انسان بوسیله ریاضتهای فکری و فلسفی ورزیده نشود به جهت انس ذهن با مصادیق مادی همیشه مادی نگاه می‌کند و مادی می‌اندیشد. آری فقط عقل فلسفی است که می‌تواند انسان را از مادیگری به عوالم تجرّد رهنمون گردد.

بنابراین برای فهم و تفسیر و دفاع از روایات معرفتی راهی جز آموختن دانش فلسفه وجود ندارد.

رابعاً در فهم روایات مگر می‌توان بدون افکار بشری که دچار خطا می‌شوند وارد شد؟ مگر بین علما در تفسیر روایات توحید و معاد و سائر معارف اختلاف وجود ندارد؟ ما مشاهده می‌کنیم که مرحوم شیخ صدوق رحمه الله علیه در کتاب «اعتقادات» روایتی را به گونه‌ای تفسیر می‌نمایند در حالیکه مرحوم شیخ مفید اعلی الله مقامه در شرح آن کتاب روایت را به نوعی دیگر معنا می‌کنند و برخی اوقات مرحوم علامه مجلسی در «بحار الأنوار» وجه سوّمی را اختیار می‌نمایند! پس رجوع به أدلّه نقلیه رافع اختلاف و تغییر و ابطال نخواهد بود.

مطلب دوم :

نقد و بررسی فرمایشات مرحوم علامه مجلسی

در ردّ حکما و فلاسفه

مرحوم علامه مجلسی در کتاب «بحار الأنوار» (طبع حروفی ، ج ۸ ، از ص ۳۲۶ تا ص ۳۲۹) مطالبی را در ردّ فلاسفه بیان نموده‌اند که ما خلاصه آنرا در اینجا بیان می‌نمائیم :

« بر هر کس که سخنان فلاسفه را مورد مراجعه و مطالعه قرار دهد پوشیده نیست که اکثر آنها با آدیان الهی تطابق ندارد ، زیرا :
۱- کسی که می‌گوید : از واحد جز واحد صادر نمی‌شود چگونه ایمان دارد به اینکه خداوند مختار است و هرچه بخواهد انجام می‌دهد ؟

۲- کسی که می‌گوید : هر حادثی مسبوق به ماده است چگونه می‌تواند حدوث عالم را بپذیرد ؟

۳- کسی که می‌گوید : عقول و افلاک و هیولای عناصر قدیم هستند و می‌گویند : هر چه قدیم است عدم بر آن ممتنع است ، چگونه می‌تواند حدوث عالم را بپذیرد ؟

۴- کسی که می‌گوید : انواعی که از عناصر پدید آمده‌اند قدیم هستند چگونه می‌تواند حدوث آدم را بپذیرد ؟

۵- کسی که می‌گوید : إعادة معدوم محال است چگونه می‌تواند معاد جسمانی را بپذیرد ؟

۶- کسی که می‌گوید : افلاک و آسمانها به یکدیگر چسبیده‌اند و

هیچ مکان خالی بین آنها وجود ندارد چگونه می‌تواند نزول و عروج ملائکه را در آسمانها بپذیرد؟

۷- کسی که می‌گوید: ما فوق أفلاک و آسمانها عناصر وجود ندارند چگونه می‌تواند بهشت جسمانی را در آسمانها بپذیرد؟
این مطالب خلاصهٔ إشکالات ایشان در ردِّ حکما و فلاسفه بود؛ و ایشان مدّعی هستند که این نظریات با شرایع الهی منافات دارد. حال باید به بررسی این ایرادات که مجموعاً در پنج محور خلاصه می‌شود بپردازیم تا صحّت و سقم این إشکالات مشخص گردد:

۱- اشکال بر قاعدهٔ الواحد :

حکما در علم حکمت قاعده‌ای را بیان فرموده‌اند که: از موجود واحد بسیط جز یک وجود واحد نمی‌تواند صادر شود، و صدور کثیر از وجود واحد عقلاً محال است. برهان این قاعده را نیز به تفصیل در کتب خود آورده‌اند که فعلاً مجال بیان آن وجود ندارد، فقط می‌خواهیم بررسی کنیم اگر کسی چنین عقیده‌ای داشته باشد آیا با اختیار خداوند متعال و فعّال بودن او تنافی دارد؟
گروهی نظیر مرحوم علامهٔ مجلسی معتقدند: پذیرش این قاعده به معنای محدودیت قدرت پروردگار است، چرا که در چنین فرضی باید گفت: خداوند نمی‌تواند بیش از یک موجود بیافریند.

ولی این إشکال را فلاسفه از دیر باز پاسخ داده‌اند که: طبق برهان عقلی صدور کثیر از خداوند محال است؛ و چیزی که محال

عقلی است اصلاً قدرت به آن تعلق نمی‌گیرد، زیرا عدم محض و بطلان صرف است و چیزی نیست تا قدرت به آن تعلق گیرد. پس موجب محدودیت نمی‌شود، چون محدود بودن قدرت الهی به آنستکه چیزی ممکن باشد ولی خداوند نتواند آن را ایجاد نماید اما اگر چیزی اصلاً امکان نداشته باشد چگونه قدرت الهی به آن تعلق گیرد؟!

این مورد مثل آنستکه بگوئیم: متناقضین از خداوند صادر نمی‌شود؛ آیا این به معنای محدودیت قدرت پروردگار است؟ در قاعده‌الواحد نیز صدور کثیر از پروردگار مستلزم تناقض خواهد بود، پس نمی‌تواند از خداوند متعال صادر شود؛ و قدرت الهی نیز هیچگاه محدود نمی‌شود.

به بیان دیگر: معنای قاعده‌الواحد آنستکه کثرت، سنخیت و قابلیت صدور از وحدت محضه ندارد؛ و این عدم صدور نه به جهت ضعف در فاعل است بلکه بواسطه ضعف در قابل می‌باشد؛ مانند آنکه می‌گوئیم: یک عدد لامپ معمولی نمی‌تواند مستقیماً با مرکز تولید برق مرتبط باشد. در نظام هستی نیز اولین موجودی که از ذات احدی قابلیت صدور دارد باید سنخیت و قابلیت ارتباط مستقیم با آن ذات مقدس را داشته باشد.

۲- اشکال بر قدیم بودن عالم:

از جمله ایراداتی که بر فلاسفه گرفته‌اند آنستکه: فلاسفه عالم

ماده را قدیم می‌دانند در حالیکه قدیم جز خداوند متعال وجود ندارد، و پذیرش موجود قدیم دیگری مستلزم شرک خواهد بود. در پاسخ این ایراد باید گفت: دربارهٔ حدوث و قدم عالم سه نظریه وجود دارد:

الف: نظریهٔ متکلمین، آنها می‌گویند: عالم بطور کامل حادث زمانی است، یعنی در زمان مشخصی به وجود آمده است و قبل از آن زمان معدوم محض بوده است.

ب: نظریهٔ فلاسفهٔ مشاء، آنها می‌گویند: عالم قدیم زمانی است، یعنی در امتداد زمان هرچه پیش برویم نمی‌توان برای عالم ابتدای زمانی یافت، بنابراین مادهٔ عالم از ابتدا به همین صورت بوده است و دائماً نیز خواهد بود.

ج: نظریهٔ حکمت متعالیه، مرحوم صدرالمتألهین و موافقان ایشان می‌گویند: هر چه مادی است حادث زمانی است، هیچ موجود مادی نمی‌تواند ثابت و باقی باشد؛ ولی این بدان معنی نیست که فیض خداوند نیز حادث زمانی باشد، بلکه فیض خداوند هیچ ابتداء و انتهای ندارد.

یعنی فیض خدا ازل و ابدی است اگر چه جلوه‌های آن حادث و جدید باشند؛ «الفیض دائمٌ والمستفیض حادثٌ».

حال که این مقدمه واضح گشت به بررسی إشکال مرحوم علامهٔ مجلسی می‌پردازیم:

واضح است که إشکال ایشان بر نظریهٔ سوم وارد نیست چرا که

این گروه ، این عالم را حادث زمانی می دانند .

و چون در اینجا سخن از بزرگ فیلسوف مشرق زمین و فخر حکماء اسلام مرحوم صدرالمآلهین و نظریه عمیق ایشان دربارهٔ حدوث عالم و عدم انقطاع فیض الهی به میان آمد خوب است به مختصری از کلام ایشان در کتاب ارزشمند «أسفار» پردازیم تا این مسأله مقداری بیشتر مورد بررسی قرار گیرد .

ایشان در جلد هفتم از کتاب «أسفار» موقف دهم ، در ضمن چند فصل بطور تفصیل به این مسأله پرداخته اند . در ابتدای همین موقف دربارهٔ طرح مسأله چنین فرموده اند :

« المَوْقِفُ العَاشِرُ فی دَوَامِ جُودِ المَبْدَأِ الأوَّلِ وِ أزلِیَّةِ قَدَرَتِهِ ، وِ بَیانِ أَنَّهُ لَمْ یَنْقَطِعْ وِ لَا یَنْقَطِعُ فِیضُهُ عَمَّا سِوَاهِ أبدأً وِ لَا یَتَعَطَّلُ عَنِ الفِعْلِ دَائِماً ، مَعَ أَنَّ العَالِمَ مُتَجَدِّدٌ کَأَنَّ فاسِدٌ ؛ وِ إِنَّمَا الَّذِی لَا یَبِیدُ وِ لَا یَنْقُصُ وِ لَا یَنْفَدُ أبدأً هِیَ کَلِمَاتُ اللّهِ التَّامَّاتُ وِ عِلْمُهُ البَاقِیَاتُ ، وِ هِیَ لَیْسَتْ مِنْ جُمْلَةِ العَالَمِ وِ مَا سِوَى الحَقِّ ؛ کَمَا أَشَرْنَا إِلَیهِ مِراراً . وِ فِیه فَصُولٌ .»

«موقف دهم دربارهٔ دوام جود مبدأ اول و ازلی بودن قدرت اوست ، و دربارهٔ بیان اینکه فیض او از ماسوای خود بریده نبوده و نخواهد بود و هیچگاه خداوند از فعل و ایجاد باز نخواهد ایستاد ، در عین اینکه عالم در حال تجدد و کون و فساد است ؛ و تنها چیزی که از بین نرفته و نقصان نمی پذیرد و پایان نمی یابد همانا کلمات تامات الهی و علوم همیشگی او (فیض خداوند) می باشد که از جملهٔ عالم و

ماسوای خدا نیست ؛ همانگونه که بارها به آن اشاره نمودیم . (زیرا فیض از آنجهت که عین وابستگی به فیاض است ، از شوون و تجلیات او خواهد بود .) و در این موقف فصولی وجود دارد .»

سپس ایشان وارد فصل اوّل شده و چنین فرموده‌اند :

« فصل اوّل در اشاره به شرافت این مسأله می‌باشد و اینکه

دوام فیض و جود ، منافاتی با حدوث و تجدد وجود عالم ندارد .»

بدان : این مسأله از بزرگترین مقاصد حکمت و دین است که باید در اذهان و عقول استقرار یابد ، و وصول به معرفت خداوند و توحید او و تقدیس او از کثرت و نقصان بدون ایتقان این مسأله به گونه‌ای که مطابق براهین فلسفی و موافق دستورات نبوی باشد ، امکان ندارد .»
سپس مطلب را ادامه می‌دهند تا اینکه می‌فرمایند : « آری ، بزرگان حکمت از پیشینیان معتقدند : جود خداوند دائمی بوده و فیضش انقطاع ندارد ولیکن عالم در هر نفسی در حال تجدد و حدوث است .»

سپس این مطلب را از راه «حرکت جوهریّه» برهانی نموده و پس از مقداری بحث ، این فصل را خاتمه داده و وارد فصل دوّم می‌شوند که عنوان آن چنین است :

«فصل دوّم در بیان حدوث اجسام به برهانی که از طریق دیگری

غیر از حرکت جوهریّه می‌باشد»

در این برهان ایشان از طریق رابطه حرکت و زمان با اجسام وارد شده و پس از بحثی طولانی چنین نتیجه‌گیری می‌کنند که زمان با

سائر عوارض جسم تفاوت دارد و به گونه‌ای است که به ذات اجسام
 گره می‌خورد نه مانند عوارض دیگر که به مرحله ذات پیوند ندارد ؛
 ایشان می‌فرمایند :

« در نتیجه واضح و روشن شد که وصف تغیر و تجدد برای
 اجسام و وقوع آنها در مقوله «متی» یک حقیقتی است که به صورت و
 جوهر اجسام ، که مقوم آنها و یا مقوم لوازم وجود و تشخص آنها بوده
 و یا در مرتبه وجود و تشخص آنها قرار دارد ، باز می‌گردد . و این
 وصف حرکت و زمان از عوارضی نیست که خالی بودن جسم از آنها
 در واقع ، امکان‌پذیر باشد نظیر حرارت و یا سیاهی و امثال این دو ؛
 پس نتیجه می‌گیریم که باید صورت اجسام صورتی دارای تجدد و
 تغیر در ذات و طبیعت خود باشد .»

و بعد از بیان مفصلی در همین رابطه ، در پایان فصل دوم چنین
 نتیجه می‌گیرند :

«فَإِذَا الْعَالَمُ بِجَمِيعِ أَجْزَائِهِ : أَفْلَاكِهِ وَكَوَاكِبِهِ وَبَسَائِطِهِ وَمُرْكَبَاتِهِ ،
 حَادِثَةٌ كَائِنَةٌ فَاسِدَةٌ . كُلُّ مَا فِيهِ فِي كُلِّ حِينٍ مَوْجُودٌ ءَاخِرٌ وَخَلْقٌ
 جَدِيدٌ ، كَمَا قَدَّمْنَا ذَكَرَهُ فِي الْعِلْمِ الْكُلِّيِّ وَ مَا فَوْقَ الطَّبِيعَةِ ؛ وَاللَّهِ
 أَعْلَمُ .»

«پس در نتیجه عالم با تمام اجزایش : افلاک و ستارگانش ،
 بسائط و مرکباتش حادث بوده و دارای کون و فساد می‌باشد . هر آنچه
 در عالم است در هر لحظه موجودی دیگر و خلقی جدید است ،
 آنچنانکه قبلاً در علم کلی و مافوق الطبیعه (امور عامه) بیان نمودیم ؛

و خداوند آگاه‌تر است.»^۱

و اما نسبت به نظریه گروه دوم می‌توان از طرف مشائین چنین گفت: ماده عالم اگرچه قدیم است ولی قدیم زمانی است نه قدیم ذاتی، و آنچه مختص به ذات ربوبی است قدم ذاتی است.

توضیح آنکه: در علم حکمت بیان شده است که قدیم دوگونه است: ذاتی و زمانی. قدیم ذاتی یعنی موجودی که به ذات خود بدون نیاز به هیچ علتی، ازلی و ابدی است؛ و این نوع از قدم اختصاص به واجب تعالی دارد و هیچ موجود دیگری با او اشتراک ندارد. و قدیم زمانی یعنی موجودی که در امتداد زمان بی‌ابتدا است ولی نیازمند به علت می‌باشد یعنی علت، آن را بدینگونه قرار داده است، پس چنین موجودی در ذات خود وابسته به علت است و دارای صفت امکان می‌باشد؛ این نوع از قدم در ذات باری تعالی راه ندارد زیرا باری تعالی به هیچ علتی وابستگی ندارد.^۲

بر اساس این تفصیل بسیار واضح است که پذیرش قدیم زمانی بودن برخی ممکنات هرگز قدم باری تعالی را مخدوش نمی‌سازد.

۱- «أسفار أربعة» ج ۷، از ص ۲۸۲ تا ص ۲۹۸.

۲- بنابر تعریف دیگری قدم زمانی عدم مسبوقیت وجود شیء است به عدم مقابل یعنی عدم زمانی خودش؛ در قبال قدم ذاتی که عدم مسبوقیت وجود شیء است به عدم مجامع یعنی امکان و لا اقتضائیت ذاتی اش. بنابر این تعریف گرچه مجردات نیز قدیم زمانی‌اند، ولی قدم ذاتی همچنان اختصاص به ذات مقدس خداوند متعال دارد.

از سوی دیگر نظریهٔ متکلمین که حدوث زمانی است، إشکال عقلی مهمی دارد؛ و آن اینکه اگر ما هر چه غیر از خداوند است را حادث زمانی بدانیم باید خود زمان را نیز حادث زمانی بدانیم در حالی که نمی‌توان زمان را حادث زمانی دانست، زیرا معنای حدوث زمانی برای زمان آنستکه بگوئیم زمان قبلاً نبوده است و سپس به وجود آمده است، و همین قبل و بعد که در این عبارت آورده‌ایم مستلزم فرض زمان خواهد بود؛ بنابراین از فرض عدم زمان وجود آن لازم می‌آید، پس نمی‌توان زمان را حادث زمانی فرض نمود.^۱

۳- اشکال بر نظریهٔ أفلاک :

مرحوم مجلسی می‌فرماید: آنچه فلاسفه دربارهٔ أفلاک گفته‌اند که أفلاک به هم چسبیده‌اند و خلأ در آنها وجود ندارد، با آیات و روایاتی که دلالت بر نزول و عروج فرشتگان دارد منافات پیدا می‌کند، زیرا معلوم است که نزول و عروج در مکان فارغ و خالی صورت می‌پذیرد. و همچنین فلاسفه گفته‌اند: عناصر مادی بالاتر از أفلاک وجود ندارد، و این سخن مستلزم آنستکه بهشت مادی و جسمانی نداشته باشیم، زیرا ضروری است که بهشت در آسمانهاست و بدیهی

۱- مرحوم صدرالمآلهین در «أسفار» ج ۷، ص ۲۹۸ تا ص ۳۲۶، در ضمن دو فصل بطور تفصیل به طرح و نقد دیدگاه متکلمین در این مسأله پرداخته‌اند.

است که نعمت‌های آن جسمانی است ، حال اگر در آسمانها و برتر از آنها ماده وجود نداشته باشد پس دیگر بهشت جسمانی معنایی نخواهد داشت .

در نقد این سخن باید گفت : اولاً نظریهٔ افلاک یک نظریهٔ فلسفی نیست بلکه یک نظریهٔ مربوط به علوم طبیعی است ، و بحث از آن در طبیعیات است نه در الهیات . و این نظریه مانند بسیاری از نظریات طبیعی دیگر است که تجربی هستند نه برهانی و لذا نقض گردیده ، و این نقض هیچ خللی به مسائل فلسفی محض که برهانی اند نه تجربی وارد نمی‌سازد .

ثانیاً : نزول و عروج ملائکه در آسمانها مانند بالا و پائین آمدن یک موجود مادی نیست ، بلکه فرشتگان موجودات مجردی هستند که در باطن و ملکوت عالم قرار دارند نه در ظاهر آن ! لذا می‌بینیم که خداوند متعال نزول فرشتهٔ وحی را بر قلب پیامبر بیان می‌فرماید که باطن آن حضرت است نه بر جسم پیامبر :

نَزَلَ بِهِ الرُّوحُ الْأَمِينُ * عَلَى قَلْبِكَ لِتَكُونَ مِنَ الْمُنذِرِينَ ۱ .
 «روح‌ال‌امین آن (قرآن) را پائین آورد بر قلب تو تا اینکه تو از بیم‌دهندگان باشی .»

مراد از آسمان که محل استقرار فرشتگان الهی است نه ستارگان و کواکب یا فضای خالی ما بین آنهاست ، بلکه منظور از آسمان مرتبهٔ

۱- آیه ۱۹۳ و ۱۹۴ ، از سورهٔ ۲۶ : الشُّعْرَاء .

عالیه جهان هستی است که بسیار قوی تر و نورانی تر از عالم ماده و جسم می باشد. توضیح این مدعا، هم از جهت نقلی و هم از جهت عقلی مجال واسعی را می طلبد که این مختصر گنجایش آن را ندارد.

۴- اشکال در جنت جسمانی :

همانگونه که در اشکال قبل ملاحظه شد یکی از ایرادات مرحوم علامه مجلسی بر فلاسفه عدم امکان تحقق جنت جسمانی طبق نظریه افلاک می باشد، در حالیکه بهشت جسمانی از ضروریات اسلام است.

پاسخ این ایراد آنستکه درباره جنت جسمانی دو دیدگاه وجود دارد :

اول : دیدگاه کسانی که جنت جسمانی را عنصری می دانند نظیر بسیاری از متکلمین . دوم : دیدگاه کسانی که جنت جسمانی را مثالی می دانند نظیر مرحوم صدرالمتألهین و حکیم سبزواری .

اگر نظریه دوم را بپذیریم در اینصورت بهشت در عالم مثال قرار دارد و مادی نیست تا نیاز به عناصر داشته باشد، بنابراین اشکال مرحوم مجلسی طبق این نظریه اصلاً وارد نیست .

و اگر دیدگاه اول را بپذیریم نیز با توجه به مردود بودن نظریه افلاک باز مشکلی نخواهد بود .

۵- اشکال بر امتناع اعاده معدوم :

مرحوم علامه مجلسی و برخی دیگر از اهل حدیث و متکلمین به فلاسفه اشکال نموده اند که نظریه امتناع اعاده معدوم مستلزم نفی

معاد جسمانی است. زیرا بدن جسمانی پس از مرگ نابود می‌شود و در قیامت آن بدن معدوم مجدداً حیات می‌یابد یعنی معدوم إعادة می‌شود، حال اگر إعادة معدوم محال باشد این بدان معناست که معاد جسمانی امکان ندارد.

جواب این سخن آنست که درباره‌ی إعادة معدوم چند بحث وجود دارد:

الف: آیا إعادة معدوم عقلاً جائز است؟

بسیاری از متکلمان اشعری و معتزلی و امامیه و تمامی فلاسفه آنرا محال می‌شمارند، و بزرگانی چون خواجه نصیرالدین طوسی و علامه حلی در کتاب‌های خود براهین متعددی بر محال بودن آن اقامه نموده‌اند. فخر رازی با تمام مخالفتی که با فلاسفه دارد این مسأله را بدیهی می‌داند. علت بدهت این مسأله آنستکه اگر ما اطراف آن را خوب تصور نمائیم به راحتی تصدیق به آن خواهیم نمود، زیرا معدوم یعنی لا شیء و بطلان محض، چیزی که معدوم محض است چگونه إعادة به آن تعلق گیرد؟ إعادة یک حکم و فعل وجودی است که متعلق می‌خواهد چگونه معدوم که لا شیء محض است می‌تواند متعلق إعادة قرار گیرد؟

مرحوم صدرالمتألهین در تعلیقات خود بر الهیات «شفعا» همین امر را دلیل بدهت می‌دانند. در اینجا به جهت احتراز از تطویل، متن عبارت ایشان را ذکر نمی‌نمائیم و فقط ترجمه آن را می‌آوریم:

«أولین محالی که در إعادة معدوم لازم آید - با قطع نظر از تمام

براهینی که بر محال بودن آن دلالت دارند - آنستکه اگر اعاده صحیح باشد ما از آن معدوم به یک امر وجودی خبر می‌دهیم زیرا اعاده نوعی از وجود است ، در حالیکه دانستی که معدوم به هیچ صفتی نمی‌تواند متّصف گردد.^۱

ب: آیا اساساً در عالم طبیعت چیزی معدوم می‌شود یا خیر؟
 جواب آنستکه در جهان طبیعت هیچ چیز معدوم محض نمی‌شود بلکه از صورتی به صورت دیگر تبدیل می‌شود ، بنابراین اگرچه صورت از بین می‌رود ولی مادّه باقی است ؛ پس عدم صرف معنی ندارد. حتی خود متکلمین معتقدند که از انسان اجزاء اصلیّه‌ای باقی می‌ماند که همان اجزاء در هنگام قیامت به یکدیگر متّصل می‌شوند و تشخّص انسان را حفظ می‌نمایند .

مرحوم صدرالمتألّهین دربارهٔ این اعتقاد متکلمین چنین می‌فرماید :

«إِنَّ الْمَعَادَ عِنْدَهُمْ عِبَارَةٌ عَنْ جَمْعِ مَتَفَرِّقَاتِ أَجْزَاءِ مَادِّيَّةٍ لِأَعْضَاءِ أَصْلِيَّةٍ بَاقِيَةٍ عِنْدَهُمْ وَتَصْوِيرِهَا مَرَّةً أُخْرَى بِصُورَةٍ مِثْلِ الصُّورَةِ السَّابِقَةِ لِيَتَعَلَّقَ النَّفْسُ بِهَا مَرَّةً أُخْرَى.»^۲

«معاد نزد متکلمین عبارت است از جمع نمودن اجزاء مادیّ اعضاء اصلیّ بدن انسان - که پراکنده شده و نزد متکلمین باقی بوده و

۱- «تعليقة صدرالمتألّهين على إلهيات الشفاء» ج ۱، ص ۱۳۶ و ۱۳۷ .

۲- «أسفار أربعة» ج ۹، ص ۱۵۳ .

هرگز از بین نمی‌روند - و دادن صورتی مثل صورت گذشته که در دنیا بوده است به این اعضاء و اجزاء ، تا اینکه نفس مجدداً به آن تعلق گیرد .»

در جای دیگر نیز می‌فرماید :

« هُوَ لَاءِ الْبَعْضُ الْقَائِلُونَ بِالْمَعَادِ الْجِسْمَانِيِّ الْمُنْكَرُونَ لِإِعَادَةِ الْمَعْدُومِ ، لَا يَقُولُونَ بِانْعَادِ الْأَجْسَامِ بَلْ يَتَفَرَّقُ أَجْزَائُهَا وَخُرُوجِهَا عَنِ الْإِنْتِفَاعِ .»^۱

«این دسته که قائل به معاد جسمانی بوده و منکر إعادة معدوم هستند ، معتقد به انعدام اجسام نیستند بلکه قائل به پراکنده شدن اجزاء اجسام و خروج آنها از بهره‌وری می‌باشند . (یعنی موت ، نابودی و عدم نیست بلکه جدا شدن اجزاء یک مرکب است ولی آن اجزاء باقی می‌مانند .)»

ج : بر فرض معدوم شدن اشیاء در عالم طبیعت ، آیا معاد از نوع معدوم شدن است ؟

خیر ؛ زیرا معاد ، هم از نظر عقلی و هم از جهت نقلی ، انتقال از عالم ماده به عالم برزخ و سپس به عالم قیامت است ، بنابراین معدوم شدن نیست . ولذا در هیچیک از منابع دینی نامی از عدم که به معنای بطلان محض و لاشیئیت باشد به میان نیامده است ، بلکه سخن از موت و یا فناء است که هیچکدام به معنای عدم نیست ؛ و

۱- همان مصدر ، ص ۱۷۰ .

هم موت و هم فناء به معنای از بین رفتن تعیین‌های جزئی و ورود در عالم کلیت و اطلاق است .

به عبارت دیگر : انسان در سیر معاد حالت صعودی دارد نه حالت نزولی ، و پیوسته قوی‌تر می‌شود نه اینکه از اصل وجودی او کاسته شود ؛ به گفته شاعر : «من نترسم کی ز مردن کم شدم» .

در این باره حضرت علامه طباطبائی قدس الله نفسه الزکیه مطلب نفیسی را بیان فرموده‌اند :

«لَمَّا كَانَ انْعِدَادُ كُلِّ شَيْءٍ إِلَّا اللَّهَ سُبْحَانَهُ يُبْطِلُ التَّقَدَّمَ وَ التَّأَخَّرَ وَ كُلَّ مَعْنَى حَقِيقِيٍّ ، وَ يُبْطِلُ بِهِ النِّسْبَةَ بَيْنَ الدُّنْيَا وَ الْآخِرَةِ وَ الْمَبْتَدِئِ وَ الْمُعَادِ وَ جَمِيعِ الْمَعَارِفِ الْإِلَهِيَّةِ الْمَيِّنَةِ تَلَوَ ذَلِكَ فِي الْكِتَابِ وَ السَّنَةِ الْقَطْعِيَّةِ ؛ لَمْ يَكُنْ مَجَالٌ لِاحْتِمَالِهِ . وَ مَا ظَاهِرُهُ ذَلِكَ مِنَ النَّصُوصِ مُبَيَّنٌ بِمَا يُعَارِضُهُ»^۱

«از آنجاکه معدوم شدن تمام اشیاء جز خداوند سبحان موجب بطلان تقدّم و تأخّر و تمام حقائق شده و با این سخن نسبت بین دنیا و آخرت و آغاز و پایان جهان و تمام معارف الهی که به دنبال مسأله معاد ذکر شده است و در کتاب و سنت قطعی آمده است باطل می‌گردد ، لذا هیچ جایی برای این احتمال وجود ندارد ؛ و اگر روایاتی چنین مضمونی داشته باشد با سائر نصوصی که با آن تعارض دارد توضیح داده خواهد شد.»

۱- «بحار الأنوار» طبع حروفی ، ج ۶ ، تعلیقه ص ۳۳۶ .

حاصل فرمایش حضرت علامه آنستکه نمی‌توان با استناد به روایات نفخهٔ ائمه چنین گفت که تمام اشیاء غیر از خدای سبحان معدوم صرف می‌گردند؛ اگر چنین باشد پس دیگر معاد چه معنایی خواهد داشت؟ زیرا با فرض عدم محض تمام نسبت‌ها از بین خواهد رفت و دیگر نمی‌توان سخن از قبل و بعد گفت.

نکته قابل توجه آنستکه خود مرحوم علامه مجلسی در ضمن بحث از معاد و اینکه آیا اجساد معدوم می‌شوند یا نه، پس از آنکه کلامی طولانی از شارح «مواقف» دربارهٔ اختلاف نظر متکلمین در این مسأله بیان می‌کنند، در پایان بحث چنین می‌فرمایند:

«والحقُّ أنه لا یُمكن الجزمُ فی تلك المسألةِ بأحدِ الجانبینِ لتعارضِ الظواهرِ فیها ... و أكثر متکلمی الإمامیة علی عدم الانعدام بالکلیة لا سیما فی الأجساد.»^۱

«نظر حق آنستکه در آن مسأله (معدوم شدن اشیاء در هنگام انقضاء عالم دنیا) نمی‌توان به هیچیک از دو طرف جزم پیدا نمود، زیرا ظواهر آیات و روایات دارای تعارض هستند ... و بیشتر متکلمان امامیه معتقدند که اشیاء خصوصاً بدن انسان‌ها بطور کامل معدوم نمی‌شود.»

د: بر فرض اینکه این فناء از نوع معدوم شدن باشد، آیا إعادة معدوم در باب معاد با آنچه فلاسفه می‌گویند در تناقض است؟

۱- همان مصدر، ص ۳۳۶.

خیر، زیرا فلاسفه می‌گویند: إعادة معدوم بعینه محال است یعنی با تمام خصوصیات و ویژگی‌هایی که در آن معدوم وجود داشته است از زمان و مکان و سائر عوارض آن معدوم، و حال آنکه آنچه درباره معاد از متون نقلی استفاده می‌شود آنستکه بدن اخروی مثل بدن دنیوی است نه عین آن. و شاهد این سخن آنکه اهل بهشت همه جوان هستند اگرچه پیر از دنیا رفته‌اند، همگی سالم هستند اگرچه در دنیا ناقص الخلقه بوده‌اند، سفیدچهره هستند اگرچه در دنیا رنگ دیگری داشته‌اند. و علاوه بر همه اینها از نظر زمان نیز با یکدیگر تفاوت دارند. بنابراین بدن اخروی عین بدن دنیوی نیست، لذا با فرض قبول تمام مراحل گذشته باز معاد جسمانی تناقضی با آنچه فلاسفه می‌گویند ندارد.

این بود إجمالي از نقدهای مرحوم علامه مجلسی بر فلاسفه و پاسخ‌هایی فشرده نسبت به آنها.

و خلاصه و فشرده همه ایرادهای ایشان که تمام مخالفان فلسفه بر روی آن تأکید دارند، تضاد دیدگاههای فلسفی با متون دینی است؛ و چکیده پاسخ طرفداران فلسفه به این ایراد آنستکه اگر دیدگاههای فلسفی درست تبیین شوند و روایات نیز دقیقاً مورد بررسی قرار گیرند نه تنها تضادی نخواهد بود بلکه روشن می‌شود که بسیاری از مشکلات روایی و متون دینی با قواعد فلسفی قابل حل می‌باشد. و به عبارت دیگر: این تناقض بین فلسفه و متون دینی، از نگاه بدئی است که با تأمل تام در هر دو طرف از بین می‌رود.

متن رساله فقهای حکیم

أَعُوذُ بِاللَّهِ مِنَ الشَّيْطَانِ الرَّجِيمِ
 بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ
 الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ وَالصَّلَاةُ وَالسَّلَامُ عَلَي سَيِّدِنَا مُحَمَّدٍ وَعَالِهِ الطَّاهِرِينَ
 وَلَعْنَةُ اللَّهِ عَلَى أَعْدَائِهِمْ أَجْمَعِينَ مِنَ الْآنَ إِلَى قِيَامِ يَوْمِ الدِّينِ
 وَلَا حَوْلَ وَلَا قُوَّةَ إِلَّا بِاللَّهِ الْعَلِيِّ الْعَظِيمِ

افرادى از فقهاء اسلام كه به علم حكمت پرداخته اند

در «روضات الجنّات» در ضمن ترجمه میرداماد فرموده است :
 « وَقَالَ فِي حَقِّ ابْنِ خَالَتِهِ السَّيِّدِ أَحْمَدَ الْمُتَقَدِّمِ ذِكْرُهُ ، وَهُوَ
 مِنْ جُمْلَةِ عِبَارَاتِهِ الْفَائِقَةِ الْمُتَعَالِيَةِ الْمُفَخَّخَةِ الْمَخْصُوصَةِ بِنَفْسِهِ : قَدْ قَرَأَ
 عَلَيَّ أَنْوَلُوطِيْقَا الثَّانِيَةَ وَهِيَ فَنُّ الْبُرْهَانِ مِنْ حِكْمَةِ الْمِيْزَانِ مِنْ كِتَابِ
 «الشِّفَاءِ» لِسَهْمِيْنَا السَّالِفِ وَشَرِيْكِنَا الدَّارِجِ الشَّيْخِ الرَّئِيْسِ أَبِي
 عَلِيٍّ الْحُسَيْنِ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ سَيْنَا رَفَعَ اللَّهُ دَرَجَتَهُ وَأَعْلَى مَنَزِلَتَهُ ؛ قِرَاءَةٌ
 بَحْثٌ وَفَحْصٌ وَتَحْقِيقٌ وَتَدْقِيقٌ « - انتهى ^١ .

١- «روضات الجنّات» طبع سنگی ج ١ ، ص ١١٦ ؛ و از طبع حروفی

ج ٢ ، ص ٦٧ :

[میرداماد درباره پسرخاله خود سیّد أحمد که قبلاً نامش گذشت کلامی ⇨

و نیز از اشعار میرداماد است :

تجهیل من ای عزیز آسان نبود ، بی از شبهات
 محکم‌تر از ایمان من ایمان نبود ، بعد از حضرات
 مجموع علوم ابن سینا دانم ، با فقه و حدیث
 وینها همه ظاهر است و پنهان نبود ، جز بر جهلات
 و در «روضات الجنّات»^۱ دربارهٔ مرحوم بحرالعلوم نجفی
 بروجردی : سید مهدی بن سید مرتضی ، از کتاب «منتهی المقال»
 چنین ذکر کرده است که :

« اگر در بحث معقول زبان بگشاید ، تو گوئی این شیخ الرئیس
 است ؛ بقراط و أرسطو و أفلاطون کیست؟ »
 و نیز در «روضات الجنّات»^۲ راجع به کتب علامه حلّی ، از جمله
 کتابهای او کتابهایی را در فنّ فلسفه و حکمت و فنّ کلام ذکر کرده

دارد که از جمله عبارات بلند و عالی اوست که به خود وی اختصاص دارد : او
 در نزد من انولو طبقای ثانی را که همان فنّ برهان از قسمت منطق علم حکمت
 است ، از کتاب «شفا» ، تألیف شریک پیشین و سهیم گذشته ما شیخ رئیس
 أبوعلی بن عبدالله بن سینا که خداوند درجهٔ او را ترفیع بخشد و منزلتش را بالا
 برد ، با تحقیق و بررسی و دقّت و تأمل خوانده است .» [

۱- طبع سنگی ، ج ۲ ، ص ۱۳۸ ؛ و از طبع حرفی : ج ۷ ، ص ۲۰۳ .

۲- طبع سنگی ، ج ۱ ، ص ۱۷۲ ؛ و از طبع حرفی : ج ۲ ، ص ۲۷۲ و
 ۲۷۳ ؛ عبارات نقل شده در «روضات» ، کلام خود علامه حلّی (ره) در کتاب

«خلاصه» ایشان می باشد - م .]

است :

«از جمله کتاب «کشف المراد فی شرح تجرید الاعتقاد» ، کتاب «الأُنوار [أُنوار] الملکوت فی شرح فصّ الیاقوت» فی الکلام ، کتاب «نهاية المرام» فی علم الکلام ، کتاب «القواعد و المقاصد» فی المنطق و الطبیعی و الإلهی ، کتاب «الأسرار الخفیة» فی العلوم العقلیة ، کتاب «الدّر المکنون فی علم القانون» فی المنطق ، کتاب «المباحثات السنیة و المعارضات النصیریة» ، کتاب «المقاومات» (باحثنا فیہ الحکماء السابقین و هو یتّم مع تمام عُمرنا) ، کتاب «حلّ المشكلات من کتاب التّلوّیحات» ، کتاب «إيضاح التّلیس فی کلام الرّئیس» (باحثنا فیہ الشّیخ أبا علی بن سینا) ، کتاب «القواعد الجلیة فی شرح الرّسالة الشّمسیة» ، کتاب «الجوهر النّضید فی شرح التّجرید» فی المنطق ، کتاب «إيضاح المقاصد من حکمة عین القواعد» ، کتاب «نهج العرفان فی علم المیزان» ، کتاب «کشف الخفاء من کتاب الشّفاء» فی الحکمة ، کتاب «تسلیک النّفس إلى حظیرة القدس» فی الکلام ، کتاب «مراصد التّدقیق و مقاصد التّحقیق» فی المنطق و الطبیعی و الإلهی ، کتاب «المحاکمات بین شُراح الإشارات» ، کتاب «منهاج الهدایة و معراج الدّرایة» فی علم الکلام ، کتاب «استقصاء النّظر فی القضاء و القدر» . «و أقول : این کتاب غیر از کتاب «استقصاء الاعتبار» است که قبلاً بیان فرموده است ؛ چون درباره آن گفته است : «کتاب «استقصاء الاعتبار» فی تحریر معانی الأخبار» ؛ ذکرنا فیہ کلّ حدیث و صلّ إلینا ، و بَحَثنا فی کلّ حدیث علی صحّة السّند و إبطاله ، و کون متّنه مُحکّماً أو

مُتَشَابِهًا، و ما اشتمَلَ عَلَيْهِ المَتْنُ مِنَ المَبَاحِثِ الأُصُولِيَّةِ وَ الأَدَبِيَّةِ، وَ ما يُسْتَنْبَطُ مِنَ المَتْنِ مِنَ الأحكامِ الشَّرْعِيَّةِ وَ غَيْرِهَا؛ وَ هُوَ كِتَابٌ لَمْ يُعْمَلْ مِثْلُهُ^۱.*

جناب آقای حاج سید عزالدین زنجانی امام فرمودند: من خودم در «لوامع صاحبقرانی» که شرح فارسی کتاب «من لایحضره الفقیه» و از تصنیفات مجلسی اول است خواندم که در ضمن بیان آداب جمعه و نماز جمعه و کیفیت قرائت خطبه‌ها می‌فرماید: خوب است خطیب قدری از اشعار «مثنوی» ملای رومی را بخواند تا مردم را بسوی خداوند اقبال دهد.^۲

۱- [کتاب «استقصاء الاعتبار فی تحریر معانی الأخبار»؛ هر حدیثی که به دست ما رسیده است در آن ذکر نموده و درباره صحت و بطلان سند و محکم و متشابه بودن متن آن و مباحث اصولی و ادبی و آنچه از احکام شرعی و غیر آن از متن استفاده می‌شود بحث کرده‌ایم؛ و آن کتابی است که مانند آن نوشته نشده است.]

*- مجلسی در آخر باب نار از کتاب معاد («بحار الأنوار» طبع حروفی، ج ۸، از ص ۳۲۶ تا ص ۳۲۹) به طعن و کنایه و تصریح، مطالبی را بر رد حکماء و فلاسفه گفته است؛ و چون بسیاری از آنها عاری از حقیقت است مفصلاً بحث شود و جواب گفته شود.

[لازم به ذکر است: بدین منظور مطالبی در مقدمه همین رساله (ص ۱۷۹ تا ص ۱۹۵) به این جهت اختصاص یافت - م.]

۲- و ما در اینجا عین عبارت مجلسی اول را می‌آوریم:

و نیز گفتند: من خودم در تفسیر فارسی آقای حاج میرزا محمد ثقفی خواندم که در ضمن دعوت به آنکه کسی که چیزی را نمی‌داند بگوید نمی‌دانم، نوشته بود که هر وقت از مسائل عقلی و اصول اعتقادی از مرحوم شیخ أنصاری (ره) سؤال می‌شد می‌فرمود: در این مسأله به حاجی ملاهادی سبزواری مراجعه کنید.^۱

⇨ در کتاب «لوامع صاحبقرانی» (شرح فارسی «من لا یحضره الفقیه» که بعد از «روضه المتقین» که شرح عربی آنست نوشته شده است) در باب وجوب صلوة جمعه (طبع سنگی ج ۱، ص ۳۶۱؛ و طبع حرفی ج ۴، ص ۵۶۶) در ضمن کیفیت بیان خطبه خطیب گوید:

«و مشهور است استحباب بلاغت خطیب، به آنکه سخنان فصیح را مناسب احوال حاضران به ایشان رساند؛ و آیات و اخبار و وعد آنقدر نگوید که خوف ایشان زائل شود، و از وعید آن مقدار ذکر نکند که ایشان از رحمت الهی ناامید شوند؛ ولیکن چون غالب احوال مردمان غفلت عظیم است، مناسب احوال اکثر وعید است، چنانکه از خطب حضرت امیرالمؤمنین صلوات الله علیه ظاهر است.

و اگر مناسب داند سخنان حکیمانه تازه که تأثیرش بیشتر باشد ذکر کند، چنانکه در حسن کالصحیح از حضرت امیرالمؤمنین صلوات الله علیه منقول است که فرمودند که: ترویج کنید نفوس خود را به حکمت‌های تازه؛ بدرستیکه نفوس را کلال و ماندگی دست می‌دهد چنانکه بدن را دست می‌دهد. و از این جمله است أشعار محققان مثل حکیم غزنوی و حکیم رومی و عطار و غیر ایشان.»

۱-تفسیر «روان جاوید» ج ۱، ص ۱۱۱.

أقول :

و در این زمان ما از فقهائی که علم حکمت را خوب آموخته‌اند مرحوم حاج شیخ محمد حسن آشتیانی و فرزندش مرحوم حاج میرزا احمد آشتیانی است ، و دیگر مرحوم آقا حاج میرزا مهدی آشتیانی که تعلیقات نفیسی نیز بر «منظومه» و «أسفار» و غیرهما دارند ، و مرحوم حاج میرزا محمود آشتیانی ، و عالم بزرگوار آقای حاج میرزا ابوالحسن رفیعی قزوینی که حقاً در حکمة الإشراق استاد بود ، و مرحوم حاج شیخ محمد حسین غروی اصفهانی (کمپانی) که منظومه‌ای نیز در فلسفه سروده‌اند .

و استاد ایشان در فقه و اصول مرحوم آخوند ملاً محمد کاظم خراسانی نیز در فلسفه متضلع بود . و مرحوم آقا حاج میرزا محمد حسین نائینی فلسفه را خوب می‌دانسته‌است .

مرحوم آية الله حاج آقا حسین بروجردي «أسفار» را نزد جهانگیرخان در اصفهان تتلمذ نموده‌اند ؛ و آية الله آقای حاج آقا روح الله خمینی سالهای سال در قم خفیه درس «منظومه» و «أسفار» می‌داده‌اند ، و ایشان از استادشان مرحوم آقای حاج میرزا محمد علی شاه‌آبادی آموخته‌اند و گویا خدمت ایشان «شرح فصوص الحکم قیصری» را نیز آموخته‌اند .

مرحوم آية الحق آقای حاج میرزا علی آقا قاضی به شاگردان خود توصیه می‌کرده است که حکمت را بیاموزند و «منظومه» و «أسفار» را درس بگیرند ، و مدرّسین از شاگردان درس دهند . مرحوم

آقای آقا سید حسن مسقطی که از تلامیذ دوره اول ایشان است درس «أسفار» علنی در نجف اشرف داشت و بسیاری از طالبان را به معارف الهیه رهبری می نمود .

و استاد مرحوم قاضی : مرحوم آقا سید احمد کربلائی طهرانی نیز در حکمت متضلع بود ؛ و از مکاتباتی که بین ایشان و مرحوم حاج شیخ محمد حسین اصفهانی رد و بدل شده است می توان وسعت اطلاع ایشان را در مبانی فلسفیه بدست آورد .

و استاد ایشان آیه الحق و الیقین سید الفقهاء الأعلام مرحوم آخوند ملاحسینقلی درجزینی همدانی نیز فلسفه رانزد مرحوم استاد : حاج ملاهادی سبزواری قدس سره فرا گرفته است و برای این منظور به سبزواری شد رحال نموده و در آنجا مدتی متوطن گردیده است .

استاد ما در فلسفه : مرحوم آیه الحق و الیقین سید الفقهاء و المجتهدین آقای حاج سید محمد حسین طباطبائی تبریزی أسکنه الله بحبوحات جنانه ، فلسفه رانزد مرحوم آقا سید حسین بادکوبه ای فیلسوف شهیر نجف اشرف تتلمذ نموده اند . و همچنین اخوی ایشان مرحوم حاج سید محمد حسن الهی تبریزی نزد آن مرحوم فرا گرفته اند .

مرحوم حاج شیخ محمد حسین اصفهانی (کمپانی) صاحب حاشیه بر «مکاسب» و «کفایه» خود فیلسوفی عظیم الشان بود و منظومه ای در حکمت سروده است ، و تضلع ایشان در فن حکمت از مکاتبات ایشان با مرحوم آقا سید احمد کربلائی طهرانی معلوم می شود .

مرحوم میرزای بزرگ آقای حاج میرزا محمد حسن شیرازی
 اعلی الله مقامه ، مجدد رأس رابع عشر ، در فلسفه قوی بوده و از
 شاگردان ملاً محمد حسن نوری فرزند ملاً محمد علی نوری است .
 شرح حال و تضرع این پسر و پدر در کتب مسطور است .
 آقای حاج سید احمد خوانساری فلسفه خوانده‌اند و دوره‌هایی
 از «اشارات» را تدریس نموده‌اند .

در کتاب «طرائق الحقائق» از مرحوم حاج میرزا ابوالقاسم
 شیرازی شریفی معروف به میرزا بابا که خود را در زمره مشایخ ذهبیه
 شمرده ، در آخر کتاب مسمی به «شرائط الطریقه» فرماید که :

« سید قطب الدین (سید محمد حسین نیریزی شیرازی) بعد از
 پی سپردن^۱ اغلب بلاد ایران و توقف در هر جا خاصه نجف اشرف
 جمعی کثیر از آنحضرت فیض و بهره‌ور آمده ، در آن ارض اقدس
 «فتوحات مکیه» درس می‌فرموده ؛ و بعد از تحقیقات بسیار ، عبارت
 کتاب را با تحقیقات مطابق می‌فرموده . و جناب رضوان جایگاه آقا
 سید مهدی طباطبائی بحرالعلوم ، و مولی محراب گیلانی ، و آقا
 شیخ جعفر مجتهد نجفی ، از فیض تدریس و تذکیر و طریقت آن
 جناب فیض یاب شده به کمال انسانیت فائض گردیدند .»^۲
 در کتاب «دروس» مرحوم شهید در کتاب وقف در صفحه ششم

۱- یعنی : پیمودن - م .

۲- «طرائق الحقائق» طبع حروفی ، ج ۳ ، ص ۲۱۷ .

از اولین صفحه شروع این کتاب^۱ در ضمن مراد از عناوینی که مورد وقف واقع می‌شوند گوید:

«وَالْمُتَّفَهِّهُ: الطَّلَبَةُ فِي الْإِبْتِدَاءِ أَوْ التَّوَسُّطِ أَوْ الْإِنْتِهَاءِ، مَادَامُوا مُسْتَعْلِينَ بِالتَّحْصِيلِ. وَالصَّوْفِيَّةُ: الْمُسْتَعْلُونَ بِالْعِبَادَةِ الْمُعْرِضُونَ عَنِ الدُّنْيَا. وَالأَقْرَبُ اشْتِرَاطُ الْفَقْرِ وَالعَدَالَةِ فِيهِمْ لِتَحَقُّقِ الْمَعْنَى الْمُقْتَضَى لِلْفَضِيلَةِ، وَأَوْلَى مِنْهُ اشْتِرَاطُ أَنْ لَا يَخْرُجُوا عَنِ الشَّرِيعَةِ الْحَقَّةِ. وَفِي اشْتِرَاطِ تَرْكِ الْجِرْفَةِ تَرَدُّدٌ، وَيَحْتَمَلُ اسْتِثْنَاءَ التَّوْرِيْقِ وَالْخِيَاطَةِ وَ مَا يُمَكِّنُ فِعْلَهَا فِي الرِّبَاطِ^۲. وَلَا يُشْتَرَطُ سُكْنَى الرِّبَاطِ وَلَا لُبْسُ الْخِرْقَةِ مِنْ شَيْخٍ وَلَا زِيٌّ مَخْصُوصٌ»^۳.

۱- واز طبع حروفی: ج ۲، ص ۲۷۵ و ۲۷۶.

۲- الرِّبَاط، ج: الرِّبَاطَات: هِيَ الْمَعَاهِدُ الْمَبْنِيَّةُ وَالْمَوْقُوفَةُ لِلْفُقَرَاءِ.

۳- [«و مراد از «متفقهه» (در صورتی که مورد وقف قرار گیرند) طلابی هستند که مشغول آموختن فقه می‌باشند، چه در ابتداء تحصیل باشند و چه در میانه و چه در پایان. و مراد از «صوفیه» کسانی می‌باشند که به عبادت مشغول بوده و از دنیا رو برگردانده‌اند. و أقرب این است که فقر و عدالت را در آنها شرط بدانیم تا صفتی که موجب فضیلت است در آنها متحقق باشد، و سزاوارتر از این شرط، این است که شرط شود از شریعت حقه خارج نشوند. و در اینکه آیا شرط است که حرفه و شغل خود را رها کنند تردید است، و احتمال دارد که کتابت و خیاطت و اعمالی که می‌شود در خانقاه انجام داد استثنا گردد. و شرط نیست که در خانقاه سکونت داشته باشد یا خرقه از دست شیخی پوشیده باشد یا هیئت و لباس خاصی داشته باشد.»]

و مجلسی ملاً محمّداقبر رضوان الله عليه در دیباچه «زاد المعاد» (صفحه ۳) فرماید: «و خروش صوفیان صفوت نشان، به زمزمه دعای خلود دولت ابد توأمان، با عندلیبان أغصان سدره المنتهی همداستان.»

در کتاب «طرائق الحقائق» نامه‌ای را مفصّل از علامه مجلسی رحمة الله عليه نقل کرده، و در آن مفصّلاً مجلسی، اصل تصوّف صحیح را ارائه می‌دهد و می‌پذیرد، و از آن بطور صریح و روشن دفاع می‌کند، و حتّی در قریب به آخر آن می‌فرماید:

«و باید دانست که: آنها که تصوّف را عموماً نفی می‌کنند، از بی‌بصیرتی ایشان است؛ که فرق نکرده‌اند میان صوفیه حقه شیعیه و صوفیه اهل سنت.»^۱

۱- «طرائق الحقائق» طبع حروفی، ج ۱، ص ۲۸۰ تا ص ۲۸۴.

[این نامه همچنین در «فهرست کتابخانه مجلس» ج ۹، بخش ۲، ص ۵۸۶ در ضمن مجموعه ۱۹۱۶؛ و نیز در «الذریعة» ج ۲، ص ۸۲ تحت عنوان «الأسئلة الخلیلیة»؛ و در «رسائل مجذوبیه» تألیف مرحوم کبودراهنگی ص ۱۰۵ تا ص ۱۰۷ ذکر شده است. و همچنین در کتابهای «ریاض السیاحة» تألیف حاج میرزا زین العابدین شیروانی، و «مقالات الحنفاء» تألیف سید عبدالحجّة بلاغی، و «وقائع الأیام» تألیف حاج ملاً علی خیابانی آمده است.

و نیز در کتاب «دین و سیاست در دوره صفوی» تألیف جناب آقای رسول جعفریان، از ص ۲۵۸ تا ص ۲۶۷؛ درباره صحت استناد این نامه به مرحوم علامه مجلسی بحث شده است.

این نامه به صورت پاسخ به سه سؤال است که از مرحوم علامه مجلسی پرسیده شده است، و محلّ شاهد در آن چنین است:

«فأما مسألة سؤم که از حقیقت طریق فقها و صوفیه سؤال کرده بودند؛ باید دانست که راه دین یکی است، حقّ تعالی یک پیامبر فرستاده و یک شریعت مقرر ساخته، و لکن مردم در مراتب عمل و تقوی مختلف می باشند. و جمعی از مسلمانان را که عمل به ظواهر شرع شریف نبوی کنند و به سنن و مستحبات عمل کنند و ترک مکروهات و شبهات کنند و متوجه لذائد دنیا نگردند و پیوسته اوقات خود را صرف طاعات و عبادات کنند و از اکثر خلق که معاشرت ایشان موجب تلف عمر است کناره جویند، ایشان را مؤمن زاهد متقی می گویند، و مسمی به «صوفیه» نیز ساخته اند زیرا در پوشش خود - از نهایت قناعت - به پشم کنده که خشن تر [ین] و ارزان ترین جامه هاست قناعت می کرده اند. و این جماعت زبده مردمند، و لکن چون در هر سلسله جمعی داخل می شوند که آنها را ضایع می کنند، و در هر فرقه از سنی و شیعه و زیدی و صاحب مذاهب باطله می باشند، تمیّز میان آنها باید کرد. چنانکه علما که اشرف مردمند، میان ایشان بدترین خلق می باشند و یکی از علما شیطان است و یکی ابوحنیفه. و همچنین میان صوفیه، سنی و شیعه و ملحد می باشد. و چنانچه سلسله شیعه در میان این امت از سلسله های دیگر ممتاز بوده اند، همچنین سلسله صوفیه شیعه از غیر ایشان ممتاز بوده اند. و چنانچه در عصرهای ائمه طاهرين صوفیه اهل سنت معارض ائمه بوده اند، در زمان غیبت امام، صوفیه اهل سنت معارض و معاند صوفیه اهل حق بوده اند.

☞

و بر این معنی شواهد بسیار است:

«أول آنکه ملا جامی که «نفحات» را نوشته و به اعتقاد خود جمیع مشایخ صوفیه را ذکر کرده است، حضرت سلطان العارفین و برهان الواصلین شیخ صفی‌الدین اردبیلی نورالله برهانه را که از آفتاب مشهورتر بوده و در علم و فضل و حال و مقام و کرامات از همه پیش بوده ذکر نکرده است؛ و از مشایخ نقشبندیّه و غیر ایشان جمعی را ذکر کرده است که به غیر اوزبکان نادان دیگری نام ایشان را ننشیده. و همچنین سید بزرگوار علی بن طاووس که صاحب کرامات و مقامات بوده، و شیخ ابن فهد حلّی که در زهد و ورع و کمال مشهور آفاق بوده و کتب او در دقائق اسرار صوفیه مشهور است، و أمثال ایشان از صوفیه امامیه، از برای تعصّب و مخالفت طریقۀ ایشان را ذکر نکرده.

دوم آنکه صوفیه شیعه همیشه علم و عمل را با یکدیگر جمع می‌کرده‌اند و در زمانهای تقیه مردم را به ریاضات و مجاهدات از اغراض باطله صاف می‌کرده‌اند و به حلیه علم و عمل ایشان را محلی می‌کرده‌اند و بعد از آن دین حقّ ائمه اثناعشر به ایشان القا می‌کردند؛ و صوفیه که تابع طریق اهل سنت‌اند مردم را منع از تعلّم علم می‌کنند، زیرا که می‌دانند با وجود علم کسی دیگر را بهتر از علی علیه السلام نمی‌دانند پس باید جاهل باشند که این قسم امر باطل را قبول کنند.

چنانچه حضرت شیخ صفی‌الدین رضوان الله علیه چندین هزار کس را به این طریقۀ مستقیمه به دین حقّ تشیع درآورده و از برکت اولاد امجاد آن بزرگوار ادام الله برکاتهم عالم به نور ایمان منور شده؛ و علم شیخ رضی الله عنه به حدّی بود که فضلالی عصر در هر امر مشکلی که ایشان را پیش می‌آمد پناه به علم کامل او که از اجداد میراث داشت می‌بردند ...

﴿ سیم [آنکه] اولاد أمجاد آن جناب که طریقه مستقیمه او را می دانسته اند پیوسته تعظیم و تکریم علمای دین می کردند و بنای امور دین و دولت را برگفته ایشان می گذاشتند ، و صوفیان صافی طویّت را که به هدایت ایشان ارشاد می یافتند امر می کردند که به شرایع دین عمل کنند و از علما أخذ نمایند ؛ چنانچه سلطان سلاطین و مروج دین مبین شاه اسمعیل حشره الله مع آبائه الطّاهرین ، خاتم المجتهدین شیخ علی بن عبدالعال را از جبل عامل طلبیده او را إعزاز و إکرام بسیار نمود و پیوسته از مسائل دینی به او رجوع می فرمودند ، و بعد از آن جناب پیوسته این طریق مسلوک بود .

چهارم آنکه طریقه صوفیان عظام که حامیان دین مبین بودند ، در ذکر و فکر و ریاضت و ارشاد ، مبین است با طریقه صوفیان که به مشایخ منسوبند . و چرخ زدن و سماع کردن و برجستن و شعرهای عاشقانه خواندن در میان ایشان نمی باشد ، و به غیر تهلیل و توحید حقّ تعالی و توسّل به أنوار مقدّسه ائمه طاهرین و حمایت حامیان و شیعیان امیرالمؤمنین چیزی در میان ایشان نیست ؛ و اینها همه موافق شریعت مقدّسه است . و لهذا نواب خاقان خلدآشیان أخلده الله بحبوحه الجنان در فرمان ارشادی که برای صوفیان این دودمان نوشته اند و به اطراف فرستاده اند فرمودند که جمیع اوامر که در شرع متین و دین مبین ائمه طاهرین وارد شده است در آن درج نمایند . و حضرت شیخ در «مقامات» در چندین جا مریدان خود را مبالغه می فرماید در متابعت شریعت مقدّسه و زبان بستن از امری که مخالف ظاهر شرع باشد .

و نواب قدسی جناب شاه اسمعیل به خانقاه های مشایخ اهل سنت [که] می رسیدند خراب می کردند ، و حيله و مکرهای ایشان را بر مردم ظاهر ﴿

«می‌گردانیدند . و از جمله آنها در محله ما بقعه‌ای بود که مزار ابو إسحق بوده است و در سقف بقعه چراغی افروخته بودند که پیوسته روشن بود ، در کتابه آن نوشته بودند : «چراغی را که ایزد بر فروزد - هر آنکس پف کند ریشش بسوزد» آن معدن اسرار ربّانی چون آن حالت را مشاهده نمودند که مبنی بر حيله است مردی را فرستاد که پف کند ، پف کرد و چراغ را خاموش کرد و ریشش نسوخت! پس فرمود که آن عمارت را خراب کردند ، ظاهر شد که راهی از سقف عمارت به خانه متوّلّی ساخته بودند و از آن راه فتیله و روغن به چراغ می‌رسانیده‌اند .

و ایضاً بسیاری از علما این طریقه مرضیه صوفیه حق را داشتند و اطوار و اخلاق ایشان مباین این جماعت بود ، مانند شیخ بهاء الدین محمد رضوان الله علیه که کتب آن مشحون است به تحقیقات صوفیه ، و والد مرحوم حقیر از او تعلّم ذکر نموده بود و هر سال یک اربعین به عمل می‌آورد . و جمع کثیری از تابعان شریعت مقدّسه موافق قانون شریعت ریاضت می‌داشتند ، و فقیر نیز مکرّر اربعینات به سر آوردم . و در احادیث معتبره وارد شده که هر که چهل صباح اعمال خود را برای خدا خالص کند حقّ تعالی چشمه‌های حکمت از دل او به زبان او جاری می‌گرداند .

پس از این شواهد و دلائل که ذکر آنها موجب طول کلام است باید که بر شما ظاهر باشد که این سلسله عالیه را که مروّجان دین مبین و هادیان مسالک یقین‌اند با سائر سلسله‌های صوفیه که سالک مسالک اهل ضلال‌اند ربطی نیست ، و ایشان برای ترویج امر خود به این سلسله عالیه خود را منسوب می‌گردانند .

و باید دانست که : آنها که تصوّف را عموماً نفی می‌کنند ، از بی‌بصیرتی

و از جمله بزرگان از مدرّسین فلسفه و حکمت در حوزه علمیّه نجف، مرحوم آیه الله حاج شیخ محمّد حسین کاشف الغطاء است: محمّد حسین بن رضا بن علی بن موسی بن جعفر کاشف الغطاء که میلادش ۱۲۹۴ هجریّه قمریّه و رحلتش ۱۳۷۳ بوده است. وی دوره‌هایی را از «أسفار» و «مشاعر» و «عرشیّه» و «شرح هدایه»

⇨ ایشان است؛ که فرق نکرده‌اند میان صوفیّه حقه شیعیه و صوفیّه اهل سنت. و چون أطوار و عقائد ناشایست از آنها دیده و شنیده‌اند گمان می‌کنند که همه چنین‌اند؛ و غافل شده‌اند از آنکه طریقه خواصّ شیعیان اهل بیت همیشه ریاضت و مجاهده و ذکر خدا و ترک دنیا و انزوای از آشراق خلق بوده، و طریق صوفیّه حقّ طریق ایشان است. و سالهاست که شیعه به برکت آثار و انوار ایشان در مهد امان و رفاهیت‌اند و علایه به ترویج دین مبین و نشر آثار ائمه طاهرین و دفع اعدای ایشان مشغولند. و از زمان حضرت رسالت صلی الله علیه و آله و سلم تا ابتدای ظهور این دولت علیّه هرگز فرقه محقه امامیه را چنین دولتی میسر نشده بود که علایه به شرایع دین امامیه عمل کنند و بر منابر و منارات اعداء دین را لعنت کنند و از شرّ مخالفان دین ایمن باشند.

مجملاً باید دانست که: در همه امور إفراط و تفریط خوب نیست و طریقه حقّ وسط است؛ چنانچه حقّ تعالی فرموده است: كَذَلِكَ جَعَلْنَاكُمْ أُمَّةً وَسَطًا. * و اگر در آنچه گفتیم تفکر نمائید در هر باب حقّ بر شما ظاهر می‌شود؛ وَ أَلَّهُ يَهْدِي مَنْ يَشَاءُ إِلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ. ** الْحَمْدُ لِلَّهِ أَوْلَىٰ وَأَعْرَاجًا، وَ صَلَّى اللَّهُ عَلَى مُحَمَّدٍ وَ آئِلِهِ الطَّاهِرِينَ. «- م.]

* - صدر آیه ۱۴۳، از سوره ۲: البقرة.

** - ذیل آیه ۲۱۳، از سوره ۲: البقرة.

در نجف تدریس کرده است . و چنانچه از بحث‌های او در کتاب «الفردوس الأعلى» همچون قاعده‌ی الواحد لا یصدُرُ منه إلا الواحد ، وحدت وجود و وحدت موجود ، معاد جسمانی ، و عقول عشره استفاده می‌شود ، در فنّ فلسفه و حکمت متضلعّ بوده است . و چنانچه از تعلیقۀ او در «الدّین و الإسلام» (ج ۱ ، ص ۳۳) بر می‌آید شاگرد آقا میرزا محمّد باقر اصطهباناتی بوده است که او از اعاظم مدرّسین فلسفۀ ملاً صدرا در اوائل قرن چهاردهم هجری در نجف اشرف بوده است .

آیة الله شهید حاج سیّد محمّد علی طباطبائی قاضی (ره) که بر کتاب «الفردوس الأعلى» ایشان تعلیقہ نوشته است ، در مقدمه در صفحه «یا» گوید :

« وَكَانَتِ الْحُرِيَّةُ التَّامَّةُ فِي دِرَاسَةِ الْعُلُومِ مِنْ مَعْقُولِهَا وَمَنْقُولِهَا ، وَالتَّوَسُّعُ فِي اقْتِنَائِهَا وَتَحْصِيلِهَا عَلَى أَنْوَاعِهَا ، سَائِدَةٌ عَلَى تِلْكَ الْجَامِعَةِ [يَعْنِي النَّجْفَ الْأَشْرَفَ] وَفُتِحَتْ طُرُقَاتُ سَهْلَةٍ فِي التَّحْلِيلِ وَالتَّحْرِي الْعِلْمِيِّ وَتَنْوِيرِ الْأَفْكَارِ فِي الْبَحْثِ وَالتَّنْقِيْبِ النَّظَرِيِّ . وَاجْتَمَعَ فِيهَا أَيْضًا جَمْعٌ مِنْ أَكْبَابِ الْحِكْمَاءِ الْمُتَشَرِّعِينَ وَالْعُرَفَاءِ الشَّامِخِينَ وَ الْمُرَبِّينَ لِلنُّفُوسِ بِالْحِكْمَةِ الْعَمَلِيَّةِ وَ الدَّرَاسَةِ الْعِلْمِيَّةِ ، وَ بِتَخَلُّقِهِمْ بِأَخْلَاقِ اللَّهِ وَ بِخَشْيَتِهِمْ فِي جَنْبِ اللَّهِ وَ بِتَحْلِيلِهِمْ بِالْفَضَائِلِ الْإِنْسَانِيَّةِ ؛ وَ مَا كَانَ مِنْ نِيَّاتِهِمْ إِلَّا خِدْمَةُ الْبَشَرِيَّةِ ، مَعَ مُرَاعَاتِهِمْ الطَّرِيقَةَ الْمُثَلِّيَّةَ وَ الشَّرْعَةَ الْوَسْطَى فِي بُحُوْثِهِمْ الْقِيَمَةَ وَ دُرُوسَهُمْ الْعَالِيَةَ ، وَ تَجَنُّبِهِمْ عَنِ الْجُمُودِ وَ الْوُقُوفِ عَنِ تَحْصِيلِ الْعُلُومِ وَ الرَّجُوعِ إِلَى

القَهْقَرَى .^۱

و پس از آن که مفضلاً از آقا شیخ محمد باقر اصطهباناتی و مهارت ایشان در تدریس حکمت متعالیه ذکر می‌کند ، می‌گوید :

« و أَيْضًا كَانَ مِنْ مَشَاهِيرِ الْمُدْرَسِينَ لِلْحِكْمَةِ الْعَالِيَةِ فِي ذَلِكَ الْوَقْتِ ، الشَّيْخُ الْعَلَامَةُ الْجَامِعُ لِأَنْوَاعِ الْعُلُومِ : الْحَاجُّ مِيرْزَا فَتْحُ اللَّهِ الشَّهِيرُ بِشَيْخِ الشَّرِيعَةِ الْإِصْفَهَانِيِّ (الْمُتَوَفَى سَنَةَ ١٣٣٩ هـ) الَّذِي تَقَلَّدَ الزَّعَامَةَ الْعَامَّةَ وَالْمَرْجِعِيَّةَ فِي التَّقْلِيدِ وَالْفَتْوَى مُدَّةً يَسِيرَةً فِي أَوَاخِرِ عُمُرِهِ الشَّرِيفِ ؛ فَإِنَّهُ عِنْدَ قُدُومِهِ مِنْ إِيرَانَ إِلَى الْعِرَاقِ مُجَازًا مِنْ عُلَمَاءِ إِصْفَهَانَ سَنَةَ ١٢٩٥ هـ كَانَ مَدْرَسًا كَبِيرًا فِي الْحِكْمَةِ وَالْكَلامِ وَالْفَلْسَفَةِ

۱- [«و حریت کامل در علوم مختلف اعم از عقلی و نقلی و آزادی و گشایش در تحصیل و اکتساب انواع گوناگون دانش‌ها در این حوزه (یعنی نجف اشرف) حاکم بود، و راه‌هایی هموار در تحلیل و تحقیق علمی و روشن شدن افکار و اندیشه‌ها در بحث و بررسی نظری گشوده شد، و جمعی از بزرگان حکمای متشرع و عرفای بلند مرتبه و مربیان نفوس که با حکمت عملی و دروس علمی، با تخلقشان به اخلاق الهی و خوف و خشیتشان در برابر اوامر خداوند، و با آراسته بودنشان به کمالات انسانی نفوس را تربیت می‌نمودند، در این حوزه جمع شدند؛ و نیت آنها چیزی نبود جز خدمت به بشریت. و آنان در بحث‌های ارزشمند و دروس عالی خویش و در اجتناب از جمود و رکود در تحصیل انواع علوم و بر حذر بودن از انحطاط و عقبگرد، بهترین روش و میانه‌ترین راه را در نظر می‌گرفتند.»]

العَالِيَةِ وَالْمَعَارِفِ الدِّيْنِيَّةِ.»^۱

تا آنکه گوید :

« وَأَيْضًا كَانَ مِنَ الْجَهَابِذَةِ فِي الْحِكْمَةِ وَالْفَلَسَفَةِ وَمِنَ الْمُدْرَسِينَ فِي هَذِهِ الْجَامِعَةِ ، الشَّيْخُ الْعَلَامَةُ الْحَكِيمُ : الشَّيْخُ أَحْمَدُ الشَّيْرَازِيُّ (الْمُتَوَفَى ١٣٣٢ هـ) الْجَامِعُ بَيْنَ الْمَعْقُولِ وَالْمَنْقُولِ . وَهُوَ أَيْضًا مِنْ أَسَاتِذَةِ سَمَاحَةِ شَيْخِنَا الْعَلَامَةِ [يَعْنِي الشَّيْخَ مُحَمَّدَ الْحُسَيْنِ كَاشِفَ الْغِطَاءِ] أَدَامَ اللَّهُ أَيَّامَهُ.»^۲

تا آنکه گوید :

« فَلَوْ أَرَدْنَا إِحْصَاءَ الْمُدْرَسِينَ وَالْأَسَاتِذَةِ الْكُبْرَاءِ فِي الْمَعْقُولِ وَالْأَخْلَاقِ وَالْعِرْفَانِ وَالْحَدِيثِ وَالرِّجَالِ وَعُلُومِ الْقُرَّاءِ فِي أَوَائِلِ هَذَا

۱- [و همچنین از دیگر مدرّسین نامدار حکمت عالیّه در آن زمان شیخ عالمه ، جامع انواع علوم : حاج میرزا فتح الله مشهور به شیخ الشریعه اصفهانی (متوفای سال ۱۳۳۹ هجری قمری) بود ، که ریاست عمومی و مرجعیّت در تقلید و فتوی را در مدّت کمی از اواخر عمر شریفش عهده‌دار بود . ایشان هنگامیکه با اخذ اجازه اجتهاد از علماء اصفهان ، در سال ۱۲۹۵ هجری قمری از ایران به عراق آمد مدرّسی بزرگ در حکمت و کلام و فلسفه عالی و معارف دینی بود .]

۲- [و همچنین از صاحب نظران متخصص در حکمت و فلسفه و از مدرّسین این حوزه شیخ عالمه حکیم : شیخ احمد شیرازی (متوفای سال ۱۳۳۲ هجری قمری) بوده است . وی جامع بین معقول و منقول بود . و او هم از اساتید استاد عالمه ما شیخ محمد حسین کاشف الغطاء آدم الله آیامه بوده است .]

الْقَرْنَ لَطَالَ بِنَا الْكَلَامِ - إلخ.»^۱

و سپس گوید :

« در هر زمان جامع نجف مرکز بحث و تحقیقات علمی و فلسفی و ذبّ از حریم مقدّس اسلام بوده است ؛ ولیکن برادران ما بالقطع و یقین بدانند که از مکاید دشمنان دین از اُمم اجنبی اینست که این حوزه را براندازند و این مرکز اسلام و تشیع را نابود کنند ؛ و سعی بلیغ و تمام دارند تا کم‌کم مردم را در امر تقلید به غیر نجف سوق دهند . و بعد از اوائل این قرن بسیاری از علوم در نجف ضعیف شد .

و فی أثرِ ذَلِكَ تَوَقَّفَ جَمْعٌ مِنَ الْأَسَاتِذَةِ فِي هَذِهِ الْجَامِعَةِ عَنْ دِرَاسَةِ بَعْضِ الْعُلُومِ ؛ وَ صَارَ هَذَا الْأَمْرُ مِنَ الْجَنَائِاتِ الَّتِي لَا يَسُدُّهَا شَيْءٌ إِلَّا التَّيَقُّظُ وَ سَدُّ هَذِهِ الثُّلَمَةِ بِالْحُرِّيَّةِ التَّامَّةِ فِي تَحْصِيلِ الْعُلُومِ بِشَتَّى أَنْوَاعِهَا.»^۲

۱- «اگر بخواهیم همهٔ مدرّسین و اساتید بزرگ معقول و اخلاق و عرفان و حدیث و رجال و علوم قرآن در اوائل این قرن را بشماریم کلام ما به درازا می‌کشد...»

۲- «و در پیامد این امر ، جمعی از اساتید این حوزه از تدریس بعضی از علوم امتناع ورزیدند ؛ و این مسأله از جمله جنایاتی شد که هیچ چیز نمی‌تواند آن را جبران کند مگر هشیاری و بیداری و ترمیم این خلل و شکاف با حرّیت و آزادی کامل در تحصیل انواع گوناگون علوم.»

و مرحوم کاشف الغطاء در صفحه ۴۲ گوید :

« وَالظَّاهِرُ بِلِ الْيَقِينِ أَنَّ أَقْوَى الْمُسَاعَدَاتِ وَ أَعَدَّ الْأَسْبَابِ
وَالْمَوْجِبَاتِ لِلْوَصُولِ إِلَى مَقَاصِدِ أَمْنَاءِ الْوَحْيِ وَ كَلِمَاتِ الْأَنْبِيَاءِ
وَالْأَوْصِيَاءِ عَلَيْهِمُ السَّلَامُ ، إِنَّمَا هُوَ فَهْمُ كَلِمَاتِ الْحُكَمَاءِ
الْمُتَشَرِّعِينَ .^۱»

در کتاب «زندگی و شخصیت شیخ أنصاری» (قدّه) در صفحه
۱۶۵ آورده است که : مولی مهدی نراقی در اصفهان سی سال نزد
ملاً اسمعیل خواجه‌ئی تلمذ کرده است . (ملاً اسمعیل خواجه‌ئی از
اعظام حکماء و محققین بوده و در ۱۱۷۳ هـ ق رحلت کرده است .)
در کتاب «تشویق السالکین» که مرحوم ملاً محمد تقی
مجلسی (ره) درباره لزوم تصوّف و سلوک نوشته است اثبات نموده
است که : حقیقت «تصوّف» و «تشیّع» یک چیز است ، و «صوفی» به
معنای زاهد از دنیا و راغب به آخرت و ملتزم به تطهیر باطن است ؛ و
علمای اعلام اسلام همگی صوفی بوده‌اند .

و از جمله ، افرادی را نام می‌برد ؛ همچون خواجه نصیرالدین
طوسی ، و ورام‌کندی ، و سیّد رضی الدین علیّ بن طاووس ، و
سیّد محمود آملی صاحب کتاب «نفائس الفنون» ، و سیّد حیدر آملی

۱- [«ظاهراً بلکه یقیناً قوی‌ترین کمک‌کار و مناسب‌ترین وسیله برای
دستیابی به مقاصد امینان وحی و کلمات انبیاء و اوصیاء علیهم السّلام فقط فهم
کلمات حکماء متشرّع می‌باشد.»]

صاحب تفسیر «بحر الأبحار»، و ابن فهد حلّی، و شیخ ابن ابی جمهور أحسانی، و شیخ شهید مکی، و شهید ثانی؛ و قاضی نورالله شوشتری که از سلسله علیّه نوربخشیّه است و در کتاب «مجالس المؤمنین» به دلائل قویّه اثبات می‌کند که جمیع مشایخ مشهور، شیعه بوده‌اند.^۱

و علامه حلّی در کتاب إمامت از «شرح تجرید» گوید: به تواتر منقول است که حضرت امیرالمؤمنین علیه السّلام سید و سرور ابدال بوده‌اند؛ از همه اطراف عالم به خدمت آن حضرت علیه السّلام می‌آمدند به جهت آموختن آداب سلوک و ریاضات و طریق زهد و ترتیب احوال و ذکر مقامات عارفین.

و شیخ ابویزید بسطامی فخر می‌کرد به آنکه سقا بود در خانه حضرت صادق علیه السّلام. و شیخ معروف کرخی قدس سرّه العزیز شیعه خالص و دربان حضرت رضا علیه السّلام بود تا از دنیا رحلت کرد.^۲

و هم علامه حلّی در کتاب «منهاج الكرامة» در جائی که مُفاخرت حضرت امیر را می‌شمارد می‌گوید که: علم طریقت منسوب است به حضرت امیرالمؤمنین علیه السّلام؛ و صوفیه کلّهم نسبت فرقه خود را

۱- «تشویق السّالکین» تلخیصی از صفحات ۱۰ تا ۱۳.

۲- همان مصدر، ص ۱۵؛ و أصل مطلب در «شرح تجرید» ص ۳۸۶، در باب شرائط إمام است، و ما در ص ۱۱۱ از «جنگ شماره ۱۴» آورده‌ایم.

به آنحضرت می‌دهند.^۱

و حاصل سخن آنکه اصل تصوّف، صافی نمودن باطن است از زنگ ماسوی و متخلّق شدن به أخلاق الله و تحصیل کمالات روحانی و رسیدن به مقام قرب و معرفت عیانی، و متابعت تامّه از شریعت مصطفوی و طریقت مرتضوی علیهما السّلام؛ چنانکه از مشایخ این طائفه کسانی بوده‌اند که در علوم ظاهری نیز هر یک سرآمد زمان خود بودند، چنانکه از تصانیف ایشان معلوم است؛ مثل مولانای رومی و شیخ علاء الدّولة سمنانی و شیخ شهاب الدّین سهروردی صاحب «حکمت إشراق» و شیخ محیی الدّین عربی صاحب «فتوحات» و شیخ عبدالرزاق کاشی صاحب «تأویلات» و شیخ أبوحامد غزالی و شیخ روزبهان صاحب تفسیر «عرآئس» و شیخ عطار و غیرهم.^۲

آیه الله آقا سید شهاب الدّین مرعشی نجفی در مقدمه‌ای که بر

کتاب «عوالی اللّالی» نوشته‌اند، در صفحه ۱۰ و ۱۱ گفته‌اند:

«وَأَمَّا نِسْبَةُ الْفَلَسَفَةِ إِلَيْهِ فَعَبْرٌ ضَائِرٌ أَيْضًا، إِذِ الْفَلَسَفَةُ عِلْمٌ عَقْلِيٌّ بَرَعَ فِيهِ عِدَّةٌ مِنْ عُلَمَاءِ الْإِسْلَامِ؛ كَشَيْخِنَا الْمُفِيدِ وَالشَّرِيفِ الْمُرْتَضَى وَالْمُحَقِّقِ الطُّوسِيِّ وَالْعَلَّامَةِ الْجَلِيِّ وَالسَّيِّدِ الدَّامَادِ وَالْفَاضِلِ السَّبْزَوَارِيِّ وَالْمَوْلَى عَلِيَّ النَّوْرِيِّ وَالْمَوْلَى مُحَمَّدَ إِسْمَاعِيلِ الْخَوَاجَوِيِّ الْإِسْفَهَانِيِّ وَشَيْخِنَا الْبَهَائِيِّ وَالسَّيِّدِ مُحَمَّدِ السَّبْزَوَارِيِّ الشَّهِيرِ

۱- همان مصدر، ص ۱۵.

۲- همان مصدر، ص ۱۹ بصورت تلخیص.

بِمِرْلُوْحِي جَدِّ الشَّابِّ الْمُجَاهِدِ الشَّهِيدِ السَّيِّدِ مُجْتَبَى الشَّهِيرِ بِالنُّوَابِ
الصَّفْوِيِّ وِ الْقَاضِي سَعِيدِ الْقَمِّيِّ وَ الْمُتَأَلِّهِ السَّبْزَوَارِيِّ وَ صَدْرِ الْمُتَأَلِّهِينَ
الشِّيرَازِيِّ وَ الْمُحَدِّثِ الْكَاشَانِيِّ وَ غَيْرِهِمْ ؛ الَّذِينَ جَمَعُوا بَيْنَ الْعِلْمِ
النَّقْلِيِّ وَ الْعَقْلِيِّ ، وَ هُمْ فِي أَصْحَابِنَا مِائَتٌ وَ أَلُوفٌ .^۱

در مجله «کیهان اندیشه» (شماره ۱ - مرداد و شهریور ۱۳۶۴ ،
ص ۱۹) در ضمن مصاحبه‌ای از دانشمند معظم آقای سید جلال الدین
آشتیانی نقل کرده است که :

« مرحوم حاج میرزا أحمد کفائی خراسانی می‌گفت : من شرح
«اصول کافی» از ملای قزوینی را دیدم . پدرم یک روز گفت : أحمد بیا
یک چیزی به تو بگویم ؛ اگر مقدمات فلسفه را نخوانی ، از این روایات
هیچ نمی‌فهمی !^۲»

۱- [«اما اینکه او اهل فلسفه بوده است نیز ضروری به شخصیت او
نمی‌زند ، چراکه فلسفه علمی عقلی است که عده‌ای از علمای اسلام در آن به
مهارت و تبحر کامل رسیدند ؛ مانند شیخ مفید و شریف مرتضی و محقق
طوسی و علامه حلّی و میرداماد و فاضل سبزواری و ملّا علی نوری و
ملّا محمد اسمعیل خواجوی اصفهانی و شیخ بهائی و سید محمد سبزواری
مشهور به میرلوحی (جدّ شهید مجاهد جوان : سید مجتبی نواب صفوی) و
قاضی سعید قمی و متأله سبزواری و صدرالمتألهین شیرازی و محدث کاشانی
و غیر ایشان ؛ آن کسانی که علوم عقلی و نقلی را با هم جمع نمودند ، و اینگونه
اشخاص در میان علمای ما صدها بلکه هزاران نفرند .»]

۲- مرحوم شهید آیه الله شیخ مرتضی مطهری در تعلیقه ص ۶۹ تا ۷۰

«ص ۷۳ از جلد پنجم «اصول فلسفه و روش رئالیسم» مطالب مفیدی را در لزوم تحصیل فلسفه و عدم کفایت تماشای موجودات آفاقیه ذکر کرده است که شایان توجه است.*

*- [ایشان در دوّمین فصل این مجلّد با عنوان: «جهان آفرینش آفریدگاری دارد» راههای بشر به خداشناسی را سه نوع بیان کرده‌اند: راه دل یا فطرت، راه حسّ و علم یا طبیعت، و راه عقل یا استدلال و فلسفه. سپس در مقام توضیح هر یک از این راهها بر می‌آیند تا می‌رسند به اینجا که می‌گویند:

«راه عقل یا راه استدلال و فلسفه:

این راه هر چند دشوارترین راههاست اما از یک نظر کامل‌ترین آنهاست. هر یک از راههای سه گانه قلبی، علمی، عقلی از یک نظر رجحان دارد. راه دل و فطرت از نظر شخصی کامل‌ترین راههاست، یعنی برای هر فردی بهتر و لذّت بخش‌تر و مؤثرتر این است که از راه دل به خداوند راه بیابد.

همچنانکه قبلاً اشاره شد آن نقطه اصلی که راه اهل عرفان را از راه فلاسفه جدا می‌کند همین نقطه است. عرفا معتقدند که دل و احساسات فطری قلب را باید تقویت کرد و پرورش داد و موانع آن را از میان برد تا معرفت شهودی حاصل شود، اما فلاسفه و متکلمین می‌خواهند از طریق عقل و استدلال به خدا راه یابند. و بدیهی است که این دو راه مانعة الجمع نیستند، بعضی از اکابر، هم سلوک عقلی کرده‌اند و هم سلوک قلبی. به عقیده صدر المتألّهین لزوماً باید سلوک عقلی و سلوک قلبی با یکدیگر توأم گردند.

به هر حال از جنبه فردی و شخصی قطعاً راه اهل دل کامل‌تر است ولی شخصی است یعنی نمی‌توان آن را به صورت یک علم قابل تعلیم و تعلّم برای

«عموم درآورد . هر کس از این راه می‌رود خود با خبر می‌شود اما نمی‌تواند دیگران را آنطور که خود خبردار شده باخبر کند ، بر خلاف علم و فلسفه که از طریق تعلیم و تعلم تمام دریافتهای افراد به یکدیگر منتقل می‌گردد .

راه مطالعه حسّی و علمی خلقت ، از نظر سادگی و روشنی و عمومی [بودن] بهترین راههاست . استفاده از این راه نه نیازمند است به قلبی صاف و احساساتی عالی ، و نه به عقلی مجرد و استدلالی و پخته و آشنا به اصول برهانی ؛ اما این راه فقط ما را به منزل اول می‌رساند و بس ؛ یعنی همین قدر به ما می‌فهماند که طبیعت ، مسخر نیروئی ماوراء طبیعی است ؛ و البته برای شناخت خدا این اندازه کافی نیست !

توضیح اینکه : مطالعه در آثار خلقت حدّا کثر این است که ما را معتقد می‌کند به وجود قوّه شاعره و علیم و حکیم و مدبری که طبیعت را می‌گرداند و اداره می‌کند ، اما این قوّه آیا خداست یعنی واجب الوجود است و خود مولود و مصنوع صانع دیگری نیست ، علوم حسّی و تجربه‌های طبیعی بشر از نفی و اثبات این مطلب عاجز است . وقتی که این احتمال آمد ناچار باید اثبات کنیم : فرضاً قوّه مدبّره عالم خود مصنوع صانعی باشد ، در نهایت امر باید منتهی گردد به صانعی که قائم بالذات و غیر مصنوع است ؛ و این خود استدلال فلسفی است و بر عهده فلسفه است که آنرا اثبات نماید یا نفی کند . مطالعه طبیعت قادر به جوابگوئی به این پرسش نیست .

به علاوه آنچه از نظر معارف الهی ضرورت دارد تنها این نیست که جهان تحت اداره واجب الوجود مدبر حکیم است ؛ باید یگانگی او و اینکه بیش از یکی نیست نیز ثابت گردد . علاوه بر یگانگی ؛ خیر محض بودن ، وجود صرف «

« و کمال مطلق بودن (وَلَهُ الْمَثَلُ الْأَعْلَى - روم / ۲۷) ، به همه چیز بلا استثناء عالم بودن ، و بر همه چیز بلا استثناء قادر بودن ، صفات عین ذات بودن و صدها مطلب دیگر که علم الهی را تشکیل می‌دهد و بشر از دانستن آنها بی نیاز نیست ، از راه علوم حسّی و مطالعه در مخلوقات میسر نیست . اگر اینها همه را - از وجوب گرفته تا یگانگی ، علم ، قدرت کامله ، حکمت بالغه ، فیض قدیم - از محیط بحث و فکر خود خارج کنیم خدا را به صورت یک فرضیه مجهول که هزارها مشکلات لا ینحلّ و غیر قابل جواب در خود آن فرضیه هست درآورده‌ایم .

خداشناسی و مسائل مربوط به آن تنها از طریق عقل و فلسفه است که به صورت یک علم مثبت نظیر روان‌شناسی و گیاه‌شناسی و غیره در می‌آید .
 چقدر اشتباه است که می‌گویند : راه مطالعه در خلقت ما را از پیمودن راههای دشوار و پر پیچ‌وخم فلسفی بی نیاز می‌کند ، و برای اینکه سخن خود را معقول جلوه دهند می‌گویند : قرآن کریم هم فقط از راه تشویق به مطالعه مخلوقات مردم را به خداشناسی دعوت کرده است .

غافل از اینکه قرآن کریم مطالعه در آثار خلقت را به عنوان یکی از راهها معرفی کرده است ، و آنرا برای عامّه مردم بهترین وسیله برای اینکه بفهمند و بدانند قوّه شاعره و مدبری بر عالم حکومت می‌کند دانسته است . از نظر عامّه مردم ، به واسطه قصور فهم ، تشکیک در اینکه خود آن قوّه مدبره چه حالتی دارد؟ آیا خود مصنوع است یا نیست؟ اگر نیست او چه نوع موجودی است که با همه موجودات دیگر چنین تفاوتی پیدا کرده است؟ مطرح نیست . ولی اینکه فهم عامّه مردم به مسأله‌ای نرسد دلیل نیست که چنین مسأله‌ای وجود ندارد .

«هنگامی که این مسأله مطرح شود جز فلسفه جوابگوی آن نخواهد بود .
 به علاوه در گذشته دیدیم که دلالت دو دلیل «نظم» و «هدایت» هر چند
 قطع و جزم ایجاد می‌کند اما منطقاً احتمال تصادف و اتفاق را نمی‌تواند نفی کند
 و لو آنکه احتمال آن به صورت یک واحد از عددی باشد که در وهم ما هرگز
 نگنجد .

از نظر فلاسفه برای برهان مقدماتی لازم است که ضروری و دائم و کلی
 باشد . براهین فلسفی و ریاضی مبنی بر مقدماتی است که به حساب ریاضی
 احتمالات نیز هیچگونه واحدی در جهت خلاف نمی‌توان یافت .

نکته قابل توجه این است که قرآن کریم آثار و مخلوقات را به نام «آیات»
 می‌خواند و توجهی که از این راه پیدا می‌شود «تذکر» و یادآوری می‌نامد .
 قرآن کریم می‌خواهد مطالعه در مخلوقات را وسیله‌ای برای تنبّه و بیداری
 فطرت قرار دهد ، یعنی قرآن مطالعه در مخلوقات را تأییدی برای راه فطرت و
 دل قرار داده است . هدف از سوق دادن به مطالعه در مخلوقات تنبّه و تذکر است
 نه استدلال و استنتاج .

پس مسأله مهم این است که آیا واقعاً علم و فنّی مجهّز به همه شرائطی که
 در یک علم و فنّ لازم است وجود دارد که پاسخگوی مسائل مورد نیاز بشر در
 مورد خدا و ماوراء طبیعت باشد یا نه ؟

بگذریم از راه عرفان و سلوک که آنچنان با عمل و ساختن و تکمیل نفس
 بستگی دارد که باید گفت عمل است نه علم ، به علاوه چنانکه گفته شد با طریق
 عادی قابل تعلیم و تعلّم نیست و به اصطلاح چشیدنی است نه شنیدنی . آری
 بگذریم از این راه .

﴿ مطالعة خلقت یعنی راه علوم حسی و تجربی چنانکه گفته شد به هیچ وجه قادر نیست جوابگوی مسائل مورد نیاز بشر در الهیات باشد . زیرا این راه همین قدر اثبات می‌کند که جهان با نیروی مدبر قادر اداره می‌شود ، أمّا خود آن قوه چه وضعی دارد ؟ و آیا واجب الوجود و قائم بالذات است یا او نیز به نوبه خود مخلوق یک نیروی دیگر است ؟ آن نیروی دیگر چطور ، آیا در نهایت امر به نیروی قائم بالذات منتهی می‌شود یا نه ؟ آیا آن نیرو واحد است یا متعدّد ؟ بسیط است یا مرکّب ؟ از کجا آمده است ؟ ازلی و ابدی است ؟ به همه چیز بلااستثناء علیم و قدیر است یا برای علم و قدرت او حدی است ؟ به مخلوقات خود نزدیک است یا از آنها دور است ؟ مخلوقات در برابر او مختارند یا مجبور ؟ صفاتش مغایر با ذات است یا عین ذات ؟ ازلاً و ابداً در کار خلقت است یا خلقتش محدود است به زمان محدود ؟ مستقیماً در کارها دخالت می‌کند یا به وسائل و اسباب ؟ پس آیا در اداره جهان أعوان و أنصار دارد ؟

اینها و یک عدّه مسائل دیگر است که خواه ناخواه برای بشر مطرح است ، و تا اینها راه حلّ صحیح نداشته باشد مسأله خدا و ماوراء الطبیعة مجهولی بیش نخواهد بود .

از طرف دیگر می‌بینیم قرآن در اینگونه مسائل سکوت نکرده است ، این مسائل و یک سلسله مسائل دیگر را طرح می‌کند ؛ چرا؟ آیا جز برای درک و فهم و حلّ است ؟

قرآن درباره خدا و ماوراء الطبیعة چنین مسائلی طرح می‌کند :

لَيْسَ كَمِثْلِهِ شَيْءٌ (شوری / ۱۱) وَ لِلّٰهِ الْمَثَلُ الْأَعْلَىٰ (نحل / ۶۰) وَ لِلّٰهِ الْأَسْمَاءُ الْحُسْنَىٰ (اعراف / ۱۸۰) أَلَمْ لِكُ الْقُدُّوسُ السَّلَامُ الْمُؤْمِنُ الْمُهَيَّمِنُ الْعَزِيزُ الْجَبَّارُ ﴿

﴿الْمُكَبَّرُ﴾ (حشر/۲۳) أَيِنَمَا تُولُوا فَتَمَّ وَجْهَ اللَّهِ (بقره/۱۱۵) أَلْوَحِدُ الْمَهْرُ
 (رعد/۱۶) أَلْحَى الْقَيُّومُ (بقره/۲۵۵) أَللهُ أَحَدٌ (توحيد/۱) أَللهُ الصَّمَدُ (توحيد/۲)
 لَمْ يَلِدْ وَ لَمْ يُولَدْ (توحيد/۳) وَ لَمْ يَكُنْ لَهُ كُفُوًا أَحَدٌ (توحيد/۴) هُوَ الْأَوَّلُ وَ الْآخِرُ
 (حديد/۳) وَ الظَّهِيرُ وَ الْبَاطِنُ (حديد/۳) وَ هُوَ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمٌ (حديد/۳) وَ أَللهُ
 عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ (بقره/۲۸۴) مَا أَصَابَ مِنْ مُصِيبَةٍ فِي الْأَرْضِ وَ لَا فِي أَنْفُسِكُمْ إِلَّا
 فِي كِتَابٍ مِنْ قَبْلِ أَنْ نَبْرَأَهَا (حديد/۲۲) وَ إِنْ مِنْ شَيْءٍ إِلَّا عِنْدَنَا خَزَائِنُهُ وَ مَا نُنزِّلُهُ
 إِلَّا بِقَدَرٍ مَعْلُومٍ (حجر/۲۱) يَمْحُوا أَللهُ مَا يَشَاءُ وَ يُثْبِتُ وَ عِنْدَهُ أُمُّ الْكِتَابِ
 (رعد/۳۹) وَ عِنْدَهُ مَفَاتِحُ الْغَيْبِ لَا يَعْلَمُهَا إِلَّا هُوَ ... وَ لَا رَطْبٌ وَ لَا يَابِسٌ إِلَّا فِي
 كِتَابٍ مُبِينٍ (أنعام/۵۹) فَأَلْمَقَسِمَتِ أَمْرًا (ذاريات/۴) فَأَلْمُدْبِرَاتِ أَمْرًا (نازعات/۵)
 قُلْ نَزَّلَهُ رُوحُ الْقُدُسِ (نحل/۱۰۲) قُلِ الرُّوحُ مِنْ أَمْرِ رَبِّي (إسراء/۸۵) نَزَلَ بِهِ
 الرُّوحُ الْأَمِينُ * عَلَى قَلْبِكَ (شعراء/۱۹۳-۱۹۴) هُوَ أَللهُ فِي السَّمَوَاتِ وَ فِي الْأَرْضِ
 (أنعام/۳) وَ لَمْ يَكُنْ لَهُ شَرِيكٌ فِي الْمُلْكِ (إسراء/۱۱۱) وَ لَمْ يَكُنْ لَهُ وَلِيٌّ مِنَ الذَّلِيلِ
 (إسراء/۱۱۱) ؛ وَ آيَاتِي دِيگَر از این قبیل .

اینها مطالب و مسائلی است که از راه مطالعه در مخلوقات و آثار ، قابل
 درک نیست . یا باید اینها را به صورت مجهولات لاینحل بپذیریم و فرض کنیم
 قرآن که همه اینها را ذکر کرده هدفی نداشته و فقط خواسته یک سلسله مطالب
 قلمبه و نفهمیدنی برای گیج کردن بشر بگوید و مردم هم موظفند کورکورانه
 تعبداً و تقلیداً بپذیرند آنچنانکه مسیحیان تثلیث را پذیرفته اند ، و یا باید بپذیریم
 که علم و فنی هست که کارش رسیدگی و درک و حل این مسائل است .
 قرآن بطور قطع اینها را به عنوان یک سلسله درسها إلقاء کرده است ، و
 هدف قرآن پی بردن به عمق این درسهاست . لهذا از یک طرف اینگونه مطالب

در «تاریخ یعقوبی» (ج ۲، ص ۱۰۰) در ضمن خطبه‌ای از رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم آورده است که :

طُوبَى لِمَنْ شَغَلَهُ عَيْبُهُ عَنِ عُيُوبِ النَّاسِ ، وَ أَنْفَقَ مِنْ مَالٍ
قَدْ اِكْتَسَبَهُ مِنْ غَيْرِ مَعْصِيَةٍ وَ رَحِمَ وَ صَاحَبَ أَهْلَ الذُّلِّ وَ الْمَسْكِنَةِ ،
وَ خَالَطَ أَهْلَ الْفِقْهِ وَالْحِكْمَةِ .^۱

و ما تمام خطبه را در کتاب «معادشناسی» جلد ۱، مجلس ۳،

را ذکر کرده است و از طرف دیگر امر به تدبّر در آیات قرآنی فرموده است :

أَفَلَا يَتَدَبَّرُونَ الْقُرْآنَ أَنْ أَمْ عَلَى قُلُوبٍ أَقْفَالُهَا (محمد/۲۴) كِتَابٌ أَنْزَلْنَاهُ إِلَيْكَ
مُبْرَكٌ لِيَدَّبَّرُوا آيَاتِهِ ۖ وَلِيَتَذَكَّرَ أُولُو الْأَلْبَابِ (ص/۲۹) .

برای بعضی از مسائل در خود قرآن رسماً دست به استدلال تعقلی محض

زده شده است ، از قبیل لَوْ كَانَ فِيهِمَا آلِهَةٌ إِلَّا اللَّهُ لَفَسَدَتَا (انبیاء/۲۲) .

کلمات ائمه دین و پیشوایان اسلام پر است از این نوع استدلال‌ها . در جهان اسلام و مخصوصاً در شیعه یک الهیات بسیار غنی و پر مغز به وجود آمد . علت اصلی آن ، درسهایی است که در قرآن إلقاء کرد و امر به تدبّر در آنها نمود . این درسا به وسیله ائمه اطهار مخصوصاً شخص امیرالمؤمنین علی علیه السلام در خطابه‌ها ، مجالس درس ، دعاها ، احتجاجها توضیح داده شده است و اکنون گنجینه‌ای بی نظیر و بسیار گرانبها در اختیار ماست ؛ هر چند خودمان قدر آنها را نمی‌دانیم . « - م .]

۱- [« خوشا به سعادت کسی که عیوبش او را از پرداختن به عیوب دیگران بازداشت ، و از مالی که بدون معصیت فراهم آورده انفاق نمود ، و نسبت به بیچارگان و فقیران ترحم کرده و با ایشان همنشینی نمود ، و با اهل فهم و حکمت آموشد داشته و مرتبط بود . »]

در تعلیقهُ صفحه ۴۹ از نسخه خطی [صفحه ۹۲ از نسخه مطبوع] آورده‌ایم .

أقول :

مطلبِ کسانی که می‌گویند : ما به علوم عقلیه و حکمت نیاز نداریم زیرا آنچه از علوم عقلیه در اخبار ائمه علیهم السلام وارد شده است که ما از اخبار استفاده می‌کنیم و آنچه وارد نشده است ما به آن نیاز نداریم ؛ عیناً مانند گفتار عمر است که به عمرو عاص : حاکم از جانب خود در مصر نوشت که :

وَأَمَّا الْكُتُبُ الَّتِي ذَكَرْتَهَا فَإِنَّ كَانَ فِيهَا مَا وُافَقَ كِتَابَ اللَّهِ فَفِي كِتَابِ اللَّهِ عَنْهُ غَنَى ، وَإِنْ كَانَ فِيهَا مَا يُخَالِفُ كِتَابَ اللَّهِ فَلَا حَاجَةَ إِلَيْهِ ؛ فَتَقَدَّمَ بِإِعْدَامِهَا . فَشَرَعَ عَمْرُو بْنُ الْعَاصِ فِي تَفْرِيقِهَا عَلَى حَمَامَاتِ الإسْكَندَرِيَّةِ وَإِحْرَاقِهَا فِي مَوَاقِدِهَا .^۱

این گفتار ، سدِّ باب تحقیق و تدقیق و نشر علوم و فرهنگ دنیا و آخرت است . و عیناً همان گفتار دیگر عمر است که : حَسْبُنَا كِتَابُ اللَّهِ . در قرآن اگر مفسّری و پاسداری چون عترت نباشد ، دستاویز هر

۱- «الغدیر» ج ۶ ، ص ۲۹۸ و ص ۳۰۰ : [«وَأَمَّا كِتَابُهَايِي كِه بِيَان كَرْدِي ، اِگَر دَر اَنهَا مَطَالِبِي اِسْت كِه مَوَافِق كِتَاب خِدَاسْت كِه بَا وُجُود كِتَاب خِدَا مَاز اَنهَا بِي نِيَاز مِي بَاشِيْم وَ دِيگَر بَه اَنهَا اِحْتِيَاجِي نِيَسْت ، وَ اِگَر دَر اَنهَا مَطَالِبِي اِسْت كِه مَخَالِف بَا كِتَاب خِدَاسْت مَا بَه اَن مَطَالِب اِحْتِيَاجِي نِدَارِيْم ؛ پَس اَن كِتَابَهَا رَا اَز بِيِن بِيِر . پَس عَمْرُو عَاص شُرُوع نَمُود بَه تَقْسِيْم نَمُودن اَن كِتَابَهَا بِيِن حَمَامَهَاي اسْكَندَرِيَّة وَ سُوْزاندن اَنهَا دَر اَتَشْخَانَه حَمَامَهَا .»]

شخص جنایتکار می‌شود و با آیات قرآن نیز استفاده برای حکومت جائره خود می‌کند. و در اخبار هم اگر علوم عقلیه نباشد نتیجه‌اش جمود بر ظواهر نظیر تشبیه و تعطیل و تجسیم و جبر و تفویض و غیرها می‌شود. فَلَا تَغْفُلْ!

و همچنین کلام مخالفین علوم عقلیه و حکمت عیناً مانند کلام دیگر عمر است که به سعد بن ابی وقاص فاتح ایران نوشت که:

أَنْ اَطْرَحُوهَا فِي الْمَاءِ؛ فَإِنْ يَكُنْ مَا فِيهَا هُدًى فَقَدْ هَدَانَا اللَّهُ
تَعَالَى بِأَهْدَى مِنْهُ، وَإِنْ يَكُنْ ضَالًّا فَقَدْ كَفَانَا اللَّهُ. فَطَرَحُوهَا فِي الْمَاءِ
أَوْ فِي النَّارِ، فَذَهَبَتْ عِلْمُ الْفَرَسِ فِيهَا. ۱ و ۲

-
- ۱- همان مصدر، ص ۳۰۱: «آن کتابها را در آب بریزید؛ زیرا اگر مطالب آنها موجب هدایت باشد پس همانا که خدا ما را بوسیله چیزی هدایت کرده است که از آنها هدایت کننده تر می‌باشد، و اگر مطالبش ضلالت و گمراهی باشد که خدا برای ما کافی است و ما را از آنها بی‌نیاز نموده است. پس آن کتابها را در آب یا آتش ریختند و علوم ایرانیان که در آن کتابها بود از بین رفت.»
 - ۲- لازم به ذکر است که حضرت علامه آیه الله مؤلف قدس سره مطالب فوق را در کتاب «نور ملکوت قرآن» ج ۲، ص ۲۳۳ ذکر فرموده و در تعلیقه چنین آورده‌اند: «مرحوم آیه الله حاج شیخ مرتضی مطهری کتابی دارد به نام «کتابسوزی ایران و مصر» و در آنجا از شواهد عدیده‌ای اثبات می‌کند که: کتابسوزی ایران و مصر شایعه‌ای است که امروزه اروپائیان برای جلوه دادن مخالفت اسلام با علم و فرهنگ انتشار داده‌اند.» و در ج ۴، ص ۱۳۷ تا ص ۱۴۱ بحث تفصیلی آن را ذکر فرموده‌اند - م.

و مرحوم امینی در ص ۳۰۱ و ص ۳۰۲ بیان خوبی دارد.^۱
 علم فلسفه در قرآن مجید آمده ، و تعبیر از آن به علم حکمت شده است . هر جا در این کتاب کریم نامی از حکمت برده می شود ، منظور علوم عقلیه و پیدا نمودن سرّ آفرینش و توحید حقّ متعال و وصول به اسرار عالم ملک و ملکوت است . در اینجا باید یکایک از این آیات بررسی شود ؛ و مورد مطالعه و تفسیر قرار گیرد .^۲
 اسلام از حکما و فلاسفه یونان که الهی بوده اند مدح کرده است . در روایات ایشان را به نظر تجلیل و تکریم می نگرد .^۳

۱- برگزیده‌ای از عبارات ایشان چنین است :

«مراجعه به کتابهای گذشتگان اینگونه نیست که بطور کلی ممنوع باشد ؛ خصوصاً که کتابهایی در زمینه علم یا صنعت یا حکمت یا اخلاق یا طب یا نجوم یا ریاضی یا امثال اینها باشد ، بالأخص آنچه منسوب به یکی از انبیاء علیهم السّلام باشد .

و منافاتی نیست بین اینکه قرآن بهترین کلام و أحسن القصص باشد و بین اینکه در کتابها علمی نافع یا حکمتی رسا و کامل یا صنعتی که برای جامعه مفید باشد یا علمی که بشر از آنها بهره ببرد ، وجود داشته باشد .» - م .

۲- مراجعه شود به مقدمه همین رساله ، مطلب اوّل (ص ۱۶۰ تا ۱۷۸) - م .

۳- قاضی سعید قمی در آغاز «تعلیقات خود بر اُنولوجیا» می فرماید :

«نَقَلَ أَهْلُ الْعِلْمِ الْمُؤْتَوِّقُ بِرَوَايَتِهِمْ : أَنَّ نَبِيَّنَا سَيِّدَ الْمُرْسَلِينَ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ قَالَ فِيهِ [أَرِسْطُوطَالِيْس] : إِنَّهُ كَانَ نَبِيًّا جَهْلَهُ قَوْمُهُ . وَأَيْضًا نَقَلُوا عَنِ النَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ أَنَّهُ سُئِلَ عَنِ أَرِسْطُوطَالِيْس ، فَقَالَ : «لَوْ أَدْرَكْتَنِي لَأَسْتَفَادَ مِنِّي» ☞

«و يُستفاد منه غايةً علمه.» «منتخباتی از آثار حکمایِ الهی» ج ۳، ص ۱۵۰) «از کسانی از اهل علم که به روایت ایشان اطمینان حاصل است نقل شده است که پیامبر اکرم سید المرسلین صلی الله علیه وآله دربارهٔ ارسطو فرمودند: وی پیامبری بود که قوم او مقامش را مجهول داشتند. و همچنین اهل علم نقل نموده‌اند از رسول خدا صلی الله علیه وآله که از آن حضرت دربارهٔ ارسطو سؤال شد فرمودند: اگر مرا ادراک می‌کرد هر آینه از من استفاده می‌برد؛ و از این فرمایش حضرت حدّ اعلای علم او استفاده می‌شود.»

و در «بحار الأنوار» ج ۳، ص ۱۴۹ در حدیث توحید مفضّل، کلماتی را از حضرت امام صادق علیه السّلام در مدح ارسطو در ردّ بر دهریین که حکمت و تدبیر الهی را انکار می‌نمودند، آورده است.

و در ج ۱۰، ص ۱۷۲ از آن حضرت نقل کرده است که از افلاطون به «رئیس الحکماء» تعبیر نموده‌اند؛ که «حکماء» جمع حکیم است و حکیم (صاحب حکمت) در لسان کتاب و سنّت مقامی بس بلند دارد.

و از رسول خدا صلی الله علیه وآله و سلّم حکایت شده است که: إِذَا كَمَلَّ وَاحِدٌ مِنْ أَهْلِهِ قَالَ لَهُ: يَا أَرِسْطُو طَالِيَسَ هَذِهِ الْأُمَّةُ. «هنگامی که یکی از اطرافیان آن حضرت به کمال می‌رسید به او می‌فرمود: ای ارسطوی این امت.» («نزهة الأرواح» شهر زوری، ج ۱، ص ۵)

و سید ابن طاووس در «فرج المهموم» ص ۱۵۱ و ۱۵۲ در مقام تأیید علم نجوم از برخی نقل نموده است که: هیرمس و أبرخوس و بطلمیوس و اکثر حکما، از انبیاء بوده‌اند ولی به جهت اسامی یونانی‌شان امر بر مردم مشتبه شد. (یعنی از آنجاکه اسامی ایشان شبیه اسامی بعضی از حکمای فاسد العقیده یونان بوده)

در قرآن کریم سوره‌ای است به نام لقمان که از حکمای یونان بوده است ، و در آنجا ذکر می‌کند که :

وَلَقَدْ آتَيْنَا لُقْمَانَ الْحِكْمَةَ أَنْ اشْكُرْ لِلَّهِ وَ مَنْ يَشْكُرْ فَإِنَّمَا يَشْكُرُ لِنَفْسِهِ ۖ وَ مَنْ كَفَرَ فَإِنَّ اللَّهَ غَنِيٌّ حَمِيدٌ^۱.

آنگاه در آیات بعدی شرح مفصّلی از نصائح و مواعظ لقمان را به پسرش بازگو می‌فرماید .

ملاً سیّد صالح خلخالی در مقدمه کتاب «شرح مناقب محیی الدین» از صفحه ۶۴ تا صفحه ۸۱ مطالب نفیسی در معنای فلسفه و عرفان ، و در سرّ لزوم تحصیل علوم عقلیّه ، و عدم منافات فلسفه با علوم شرعیّه ، و در اینکه مخالفت علماء اسلام با فلسفه اشاعره بوده است که حسن و قبح عقلی را انکار می‌کرده‌اند ، ذکر کرده است و حقّاً مطالب پخته و حساب شده‌ای را آورده است .^۲

« است ، پنداشته‌اند که همه صاحبان این اسامی دارای یک مرام و عقیده‌اند.) - م .
 ۱- آیه ۱۲ ، از سوره ۳۱ : لقمان : [«و سوگند به خدا که ما تحقیقاً به لقمان حکمت دادیم : اینکه شکر و سپاس خدا را بجای آور . پس مطلب این است و بس : کسی که شکر خداوند را بجای آورد برای خودش بجای آورده است ، و کسی که کفر ورزد (و روی احسان و نعمت خداوندی پوشش بنهد) بداند که خداوند بی نیاز و پسندیده است .»]

۲- گزیده‌ای از عبارات ایشان چنین است :

«الْفَلَسَفَةُ ، التَّشْبُهُ بِاللَّهِ بِحَسَبِ الطَّاقَةِ الْبَشَرِيَّةِ لِتَحْصِيلِ السَّعَادَةِ الْآبَدِيَّةِ ؛ كَمَا أَمَرَ الصَّادِقُ عَلَيْهِ السَّلَامُ فِي قَوْلِهِ : تَخَلَّقُوا بِأَخْلَاقِ اللَّهِ ، أَيْ تَشَبَّهُوا بِهِ فِي الْإِحَاطَةِ»

« بالمعلوماتِ وَالتَّجَرُّدِ عَنِ الْجَسْمَانِيَّاتِ . » « فلسفه ، تشبّه به خداوند بر حسب قدرت و توان بشری ، به هدف دست یافتن به سعادت ابدی می باشد ؛ چنانکه امام صادق علیه السّلام در کلام خود امر فرمودند : «خود را به اخلاق الهی متخلّق کنید» یعنی در احاطه به معلومات و تجرّد از جسمانیات خود را به خداوند شبیه نمائید .»

« آغاز حکمت و فلسفه دانستن حقائق موجودات است به اندازه بشریت ، و انجام آن متخلّق شدن به اخلاق الهیه و دارا بودن بر عوالم عقلیه ؛ کَمَا قَالَ بَعْضُهُمْ بِالْعَرَبِيَّةِ : الْحِكْمَةُ صَيْرُورَةُ الْإِنْسَانِ عَالِمًا عَقْلِيًّا مُضَاهِيًا لِلْعَالَمِ الْعَيْنِيِّ ، لَا فِي الْمَادَّةِ بَلْ فِي صَوْرَتِهِ وَنَقْشِهِ وَهَيْئَتِهِ وَرَقْشِهِ . » «حکمت عبارت است از اینکه انسان عالمی عقلی مشابه با عالم عینی گردد ، لیکن نه مشابهت در ماده بلکه در صورت و هیئت و نقش و شکل عالم عینی .»

« و این فنّ شریف در عالم مدنیّت و إنسانیت دانش بسیار بزرگی است که شرافت کبری و ریاست مطلقه او بر فنون علوم نزد اهل خرد و دانش مسلم است . زیرا که جمیع علوم عقلیه و فنون و صنایع که سهولت تعیش و زندگانی بنی نوع انسانی منحصر در آن است هر یک شعبه‌ای از شعب آن علم شریف شمرده می شوند .

و گذشته از آنکه جمیع علوم عقلیه از نتایج و فروع این علم اند ، علوم مقدّسه شرعیّه را نیز به این علم اختصاص بخصوص و ارتباط محکمی در میان است . زیرا یک قسم اعظم علم شریعت که منبع هرگونه سعادت و ما به الامتیاز ما بین هدایت و ضلالت است شعبه‌ای است از فلسفه اولی که نام آن شعبه را حکمای اسلام «حکمت الهی بمعنی أخصّ» و حکمای یونانی به زبان لاتین «

«قدیم» (اثولوجیا) یعنی معرفت ربوبیات و أهل شریعت طاهره «أصول عقاید» نامند. و در آن شعبه از اثبات باری تعالی شأنه و خداشناسی و اثبات نبوت و از روز بازپسین گفتگو نمایند؛ چنانچه حضرت سید الموحّدین امیرالمؤمنین صلوات الله علیه در تحسین صاحبان آن علم فرمایند:

رَحِمَ اللهُ امْرَأً أَعَدَّ لِنَفْسِهِ وَاسْتَعَدَّ لِرَمْسِهِ ، وَ عَلِمَ مِنْ أَيْنَ وَ فِى أَيْنَ وَ إِلَى أَيْنَ . «خداوند رحمت کند بنده‌ای را که برای خود توشه برداشت و برای قبر آماده گشت ، و دانست که از کجا آمده و در کجا هست و به کجا خواهد رفت .»

«قسم دیگر از علوم شریعت که علوم شرعیّه فرعیّه است آن نیز بردو قسم است ؛ یک قسم از آن چون أبواب متاجر و معاملات و حدود و سیاسات (غیر از أبواب عبادات) یعنی مجموع أفعال و أعمالی که صحّت بجای آوردن و مقبولی آن بر نیّت قربت مشروط نیست ، جمیع آنها شعبه‌ای هستند از فلسفه اولی که آن شعبه را در مقابل حکمت نظریّه «حکمت عملیّه» نام نهاده به تهذیب اخلاق و تدبیر منزل و سیاست مُدن قسمت کرده‌اند .

حکما و دانشمندان سابق همواره در آن مطالب تحقیقات نموده و دفاتر چند می پرداختند ، مانند کتاب «الطّهارة» افلاطون إلهی که أبوعلی گوید از زبان یونانی به عربی ترجمه نمود و سلطان الحکماء محمّد بن حسن نصیر الدّین طوسی آنها از زبان تازی به پارسی در آورد و به «أخلاق ناصری» موسوم کرد . و از روی آن قواعد ، در ازمینه فترت ، مردم را امر به معروف و نهی از منکر می نمودند تا آنکه حکمای اسلام بعد از نشر شریعت طاهره پاس ادب را رعایت نموده لجام قلم را از صوب آن تحقیقات منعطف داشتند .»

سپس مطلب را ادامه داده تا آنکه می فرماید :

« قسم دیگر از علوم شرعیّه فرعیه افعال و اعمالی است که صحّت بجای آوردن آن مشروط بر نیّت قربت است مانند عبادات از فرائض و مندوبات ؛ و در این قسم از علم شریعت ، عقل را اگرچه به هیچ وجه من الوجوه راهی نیست ولی فهمیدن سرّ و جوب تکالیف و قبولاندن آنها به دلیل لطف و غیره بر عهده دلائل و براهین عقلیه است .

پس علم حکمت و فلسفه اُولی را قطع نظر از علوم عقلیه ، در علوم شرعیّه نیز دخالت بسیار عظیمی است . بدان واسطه خدای تعالی شأنه فوائد جلیله آن علم شریف را به آیه وافی هدایه : **وَ مَنْ يُؤْتِ الْحِكْمَةَ فَقَدْ أُوتِيَ خَيْرًا كَثِيرًا** ، و سائر آیات باهرات بستود .

نه چنان است که بر بعض از اوهام قاصره خطور نموده قواعد علم شریعت را مخالف قوانین حکمت شمارند ؛ صدر الحکماء و المتألّهین صدر الدّین شیرازی قدس سرّه در «أسفار متعالیه» گوید : **تَبَّأً لِفَلْسَفَةٍ لَا يُطَابِقُ قَوَانِينُهَا قَوَانِينَ الشَّرِيعَةِ الْمُطَهَّرَةِ** . «نابود باد فلسفه‌ای که قوانین آن با قوانین شریعت مطهره مطابقت و موافقت نداشته باشد .»

ایشان به نقل از محقق لاهیجی صاحب «شوارق» درباره مخالفت اشاعره با فلسفه گویند :

« مذمت علم حکمت و فلسفه در میان علماء اسلام ابتدا از طوائف اشعریّه که حسن و قبح عقلی اشیاء را انکار نموده بر تجسّم و رؤیت معتقد بودند ناشی شده [به] بسیار علماء سرایت نموده ، و إلا أغلب دلائل حکمیّه با قواعد و اصول امامیه بل با بعضی أدلّه معتزله نیز موافق و معاضد است .»

سپس مطلب را ادامه می‌دهند تا اینکه می‌فرمایند :

و بر اساس بحث ایشان ، مخالفان فلسفه منحصر می‌شوند در اخباریین که بحث از أدلّه عقلیه را انکار دارند نه اصولیون که قوام بحثشان بر عقل است . معروف است - و قبلاً نیز اشاره شد - که چون از شیخ مرتضی آنصاری دربارهٔ مسأله‌ای از مسائل توحید سؤال شد در پاسخ گفت : من مرد این میدان نیستم ؛ بروید سبزوار و از حکیم مآلهادی پرسید !

از مفسّرین و محدّثین اهل تسنّن ، آنها که اشعری مذهبند با فلسفه مخالفند و معتزله موافق . و این به علت آنستکه : اشاعره در ابّحاث عقلیه فرو می‌مانند ، و امّا معتزله و شیعه با کی از ابّحاث عقلیه ندارند .

سیّد محمود آلوسی چون سنّی اشعری مذهب است و صریحاً در عبارات خود به شیخ ابوالحسن اشعری استناد می‌جوید ، و جدّ مادری وی شیخ عبدالقادر گیلانی است و به او نیز تمسّک دارد ، در

« جمعی از آنها که بواسطهٔ انتساب بر شیخ ابوالحسن اشعری به اشاعره نامیده شده‌اند تصریح صریح نمودند بر اینکه : قوانین اسلامی که مباحث کلامیه مطابقت آنرا التزام نموده عبارت است از تمامی ظواهر آیات و اخبار خواه متواتر باشد یا آحاد ، قطعی باشد یا ظنی ، نصّ باشد یا ظاهر! و ملتزم شدند ظواهر آیات و اخبار را - اگرچه دلالت بر تجسّم و رؤیت و جبر و غیر آن داشته باشد - اعتقاد نموده أدلّه عقلیه را که مخالف آنهاست مردود و مجروح سازند ؛ و بدین واسطه مخاصمت ظاهره با قواعد حکمت در نظر گرفته و طریقهٔ مجادلت با عقل را پیش آوردند . » - م .

تفسیر «روح المعانی» (جلد ۳، صفحه ۴۱ و ۴۲) در ضمن تفسیر آیه :
 يُوتَى الْحِكْمَةَ مَنْ يَشَاءُ وَ مَنْ يُؤْتِ الْحِكْمَةَ فَقَدْ أُوتِيَ خَيْرًا كَثِيرًا ؛^۱ با
 آنکه روایاتی را در فضیلت حکمت ذکر می کند ، معذک از حکمت و
 فلسفه تنقید می کند ؛ و ما عین عبارات او را می آوریم :

« أَخْرَجَ الطَّبْرَانِيُّ عَنْ أَبِي أُمَامَةَ قَالَ : قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ
 تَعَالَى عَلَيْهِ [وآله] وَ سَلَّمَ : إِنَّ لِقْمَانَ قَالَ لِابْنِهِ : يَا بُنَيَّ عَلَيْكَ بِمُجَالَسَةِ
 الْعُلَمَاءِ ، وَاسْمَعْ كَلَامَ الْحُكَمَاءِ ؛ فَإِنَّ اللَّهَ تَعَالَى يُحْيِي الْقَلْبَ الْمَيِّتَ
 بِنُورِ الْحِكْمَةِ كَمَا يُحْيِي الْأَرْضَ الْمَيِّتَةَ بِوَابِلِ الْمَطَرِ .

وَ أَخْرَجَ الْبُخَارِيُّ وَ مُسْلِمٌ عَنْ ابْنِ مَسْعُودٍ رَضِيَ اللَّهُ تَعَالَى عَنْهُ
 قَالَ : قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ [وآله] وَ سَلَّمَ : لَا حَسَدَ إِلَّا فِي
 اثْنَتَيْنِ : رَجُلٍ آتَاهُ اللَّهُ تَعَالَى مَا لَا فَسْلَطَهُ عَلَى هَلَكْتِهِ فِي الْحَقِّ ، وَ رَجُلٍ
 آتَاهُ اللَّهُ تَعَالَى الْحِكْمَةَ فَهُوَ يَقْضِي بِهَا وَيَعْلَمُهَا .

وَ أَخْرَجَ الطَّبْرَانِيُّ عَنْ أَبِي مُوسَى قَالَ : قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ
 تَعَالَى عَلَيْهِ [وآله] وَ سَلَّمَ : يَبْعَثُ اللَّهُ تَعَالَى الْعِبَادَ يَوْمَ الْقِيَمَةِ ثُمَّ يُمَيِّزُ
 الْعُلَمَاءَ فَيَقُولُ : يَا مَعْشَرَ الْعُلَمَاءِ ! إِنِّي لَمْ أَضَعْ فِيكُمْ عِلْمِي لِأَعْدَبِكُمْ ؛
 اذْهَبُوا فَقَدْ غَفَرْتُ لَكُمْ .

وَ فِي رِوَايَةٍ عَنِ ثَعْلَبَةَ بْنِ الْحَكَمِ أَنَّهُ سُبْحَانَهُ يَقُولُ : إِنِّي لَمْ أَجْعَلْ
 عِلْمِي وَ حُكْمِي فِيكُمْ إِلَّا وَ أَنَا أُرِيدُ أَنْ أُغْفِرَ لَكُمْ عَلَى مَا كَانَ مِنْكُمْ ، وَ
 لَا أُبَالِي .

۱- قسمتی از آیه ۲۶۹ ، از سوره ۲ : البقرة .

و هذا بالنسبة إلى حَمَلَةِ الْعِلْمِ الشَّرْعِيِّ الَّذِي جَاءَ بِهِ حَكِيمُ الْأَنْبِيَاءِ وَ نَبِيُّ الْحِكْمَاءِ حَضْرَةُ خَاتَمِ الرِّسَالَةِ وَ مُحَدِّدُ جِهَاتِ الْعَدَالَةِ وَ الْبَسَالَةِ صَلَّى اللَّهُ تَعَالَى عَلَيْهِ [وَءَالِهِ] وَ سَلَّمَ ، لَمَا ذَهَبَ إِلَيْهِ جَالِينُوسُ وَ ذِمِقْرَاطِيسُ وَ أَفْلَاطُونُ وَ أَرِسْطَالِيسُ وَ مَنْ مَشَى عَلَى آثَارِهِمْ وَاعْتَكَفَ فِي رِوَاقِ أَفْكَارِهِمْ ؛ فَإِنَّ الْجَهْلَ أَوْلَى بِكَثِيرٍ مِمَّا ذَهَبُوا إِلَيْهِ وَ أَسَلَمُوا بِمِرَاتِبٍ مِمَّا عَوَّلُوا عَلَيْهِ .

حَتَّى أَنْ كَثِيرًا مِنَ الْعُلَمَاءِ نَهَوْا عَنِ النَّظَرِ فِي كُتُبِهِمْ ، وَ اسْتَدَلُّوا عَلَى ذَلِكَ بِمَا أَخْرَجَهُ الْإِمَامُ أَحْمَدُ وَ أَبُو يَعْلَى مِنْ حَدِيثِ جَابِرٍ : إِنَّ عُمَرَ اسْتَأْذَنَ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ تَعَالَى عَلَيْهِ وَ [ءَالِهِ] وَ سَلَّمَ فِي جَوَامِعِ كُتُبِهَا مِنَ التَّوْرَةِ لِيَقْرَأَهَا وَ يَزِدَادَ بِهَا عِلْمًا إِلَى عِلْمِهِ ، فَغَضِبَ وَ لَمْ يَأْذَنْ لَهُ وَ قَالَ : لَوْ كَانَ مُوسَى حَيًّا لَمَا وَسِعَهُ إِلَّا اتِّبَاعِي . وَ فِي رِوَايَةٍ : يَكْفِيكُمْ كِتَابُ اللَّهِ تَعَالَى .

وَ وَجْهُ الْإِسْتِدْلَالِ أَنَّهُ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ [وَءَالِهِ] وَ سَلَّمَ لَمْ يُبِحْ اسْتِعْمَالَ الْكِتَابِ الَّذِي جَاءَ بِهِ مُوسَى هُدًى وَ نُورًا ، فِي وَقْتٍ كَانَتْ فِيهِ أَنْوَارُ النُّبُوَّةِ سَاطِعَةً وَ سَحَابُ الشُّبُهَةِ وَ الشُّكُوكِ بِالرُّجُوعِ إِلَيْهِ مُنْقَشَعَةً ، فَكَيْفَ يُبَاحُ الْإِسْتِغَالُ بِمَا وَضَعَهُ الْمُتَخَبِّطُونَ مِنَ فَلَاسِفَةِ الْيُونَانِ إِفْكَاءً وَ زُورًا فِي وَقْتٍ كَثُرَتْ فِيهِ الظُّنُونُ وَ عَظُمَتْ فِيهِ الْأَوْهَامُ وَ عَادَ الْإِسْلَامُ فِيهِ غَرَبًا! وَ فِي كِتَابِ اللَّهِ تَعَالَى غِنًى عَمَّا سِوَاهُ ، كَمَا لَا يَخْفَى عَلَى مَنْ مَيَّزَ الْقِشْرَ مِنَ اللَّبَابِ وَ النُّخَطَاءَ مِنَ الصَّوَابِ .^١

١- [طبرانی از ابوامامه روایت کرده است که حضرت رسول الله ﷺ

« صلی الله علیه وآله وسلم فرمودند: لقمان به فرزند خویش گفت: ای فرزندم! بر تو باد به مجالست و همنشینی با علماء، و گوش فراده به کلام حکماء؛ زیرا که خداوند تعالی قلب مرده را با نور حکمت زنده می‌گرداند چنانکه زمین مرده و خشک را با باران تند و درشت دانه زنده می‌نماید.

و بخاری و مسلم از ابن مسعود روایت کرده‌اند که رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم فرمودند: حسد نمودن جائز نیست مگر در دو مورد: مردی که خداوند به او مالی عطا کرده و به او قدرت بخشیده که آن مال را در راه حق مصرف نماید، و مردی که خداوند متعال به او حکمت عطا نموده و او با حکمت قضاوت می‌نماید و آنرا به دیگران می‌آموزد.

و طبرانی از ابوموسی روایت نموده که رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم فرمودند: خداوند در روز قیامت بندگان خود را برمی‌انگیزد و سپس عالمان را جدا می‌سازد و می‌فرماید: ای گروه عالمان! من علم خود را در میان شما قرار ندادم تا شما را عذاب کنم؛ بروید که شما را بخشیدم.

و در روایت دیگری از ثعلبیه بن حکم چنین آمده است: خداوند سبحان می‌فرماید من علم و حکمت خود را در شما ننهادم مگر بدین جهت که می‌خواستم از شما نسبت به آنچه انجام داده‌اید درگذرم، و من در بخشیدن بندگان گنهکارم از کسی باک ندارم.

و این فضائل که در روایات ذکر شده، مربوط به حاملان علم شریعت است؛ علمی که حکیم پیامبران و پیامبر حکیمان حضرت خاتم پیغمبران و معین‌کننده حدود و مرزهای عدالت و دادگستری و دلاوری - صلی الله علیه وآله وسلم - آن را آورده‌اند، نه آن علمی که جالینوس و ذیمقراطیس و

مجلسی در «بحار الأنوار» (جلد ۲ از طبع حروفی، صفحه ۳۱۴،

«أفلاطون و أرسطو و کسانی که از ایشان پیروی نموده و در منزلگاه افکار ایشان مسکن گزیده‌اند، به آن علم معتقد گردیده‌اند؛ زیرا که نادانی بهتر است از اعتقاد به علوم ایشان، و جهالت سالم‌تر است از اعتقادات ایشان.

تا جائی که بسیاری از علماء از مطالعه کتب ایشان نهی نموده‌اند، و بر این امر به روایتی که أحمد و أبویعلی از جابر نقل نموده‌اند استدلال کرده‌اند که: عمر از رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم درباره مجموعه‌ای که آن را از روی تورات نوشته بود اجازه خواست که آن را بخواند و علمش افزون گردد. رسول خدا غضبناک شده و اجازه ندادند، و فرمودند: اگر موسی زنده بود اجازه نداشت کاری بنماید مگر تبعیت از من، و در روایت دیگری آمده است که حضرت فرموده‌اند: کتاب خدا برای شما بس است.

وجه استدلال به این روایت این است که حضرت پیامبر صلی الله علیه وآله وسلم استفاده از کتابی را که موسی آن را آورده بود و هدایت برای مردم بود، در زمان خود اجازه نفرمودند، در حالیکه در آن زمان انوار خورشید نبوت تابان و ابرهای شبهات و شک‌ها با مراجعه به رسول خدا پراکنده و متفرق بود؛ با چنین حالی چگونه می‌شود پرداختن به آنچه فلاسفه منحرف یونان با دروغ و باطل ساخته و پرداخته‌اند، در زمانی که شک و شبهه زیاد شده و توهمات شدت یافته و اسلام بار دیگری غریب گشته، جائز باشد!

و کتاب خدا ما را از هر چه غیر آن است بی‌نیاز می‌کند؛ چنانکه بر آن کس که پوست را از مغز و خطا را از صواب تشخیص می‌دهد، مخفی نیست.»^{*}
 * - متذکر می‌گردد مطالبی که درباره حکمت در مقدمه کتاب (ص ۱۶۰ تا ص ۱۷۸) گذشت، برای پاسخ به این مطالب کفایت نموده و نیازی به تکرار نیست - م.

در باب ۳۴ از کتاب العلم که باب البِدَع و الرأى و المقایس است) در ذیل حدیث ۷۷ که نامه‌ای از حضرت صادق علیه السلام است به اصحاب رأی و قیاس ، و در آن از استغنا پیشه کردن و به تدبیر خود غرّه شدن نهی فرموده است ، و رسولان خدا را باب و صراط عقائد صحیحه معرفی نموده است ؛ می‌گوید :

« و لا یخفی علیک بعد التدبیر فی هذا الخبر و أضرابه ، أنهم سدّوا باب العقل بعد معرفة الإمام! »^۱

و علامه طباطبائی در پاورقی می‌گویند :

« هذا ما يراه الأخباريون وكثير من غيرهم ، وهو من أعجب الخطأ . ولو أُبطل حكم العقل بعد معرفة الإمام ، كان فيه إبطال التوحيد و النبوة و الإمامة و سائر المعارف الدينية . وكيف يمكن أن ينتج من العقل نتيجة ثم يبطل بها حكمه و تصدق النتيجة بعينها . ولو أريد بذلك أن حكم العقل صادق حتى ينتج ذلك ثم يسدّ بابه ، كان معناه تبعية العقل في حكمه للنقل وهو أفحش فساداً .

فالحق أن المراد من جميع هذه الأخبار النهي عن اتباع العقليات فيما لا يقدر الباحث على تمييز المقدمات الحقة من الموهبة الباطلة .»
- انتهى .^۲

۱- «پس از تدبیر و دقت در این روایت و أمثال آن ، بر تو مخفی نخواهد

بود که اهل بیت علیهم السلام باب عقل را بعد از شناخت امام بسته‌اند!»]

۲- «این سخن ، مطلبی است که اخباریان و عدّه زیادی غیر از ایشان ⇨

إرنست رنان در وقتیکه سید جمال الدین أسدآبادی در فرانسه بود ، نطقی در دانشگاه سوربون در مخالفت اسلام با علم و فلسفه نمود و در روزنامه انتشار داد ، و سید جمال جوابی در ردّ او داد . مطالب رنان و سید جمال در کتاب «سیری در اندیشه سیاسی عرب» تألیف سید حمید عنایت ، از صفحه ۱۰۴ تا صفحه ۱۱۲ آمده است . و ما اجمال این قضیه را در «جنگ شماره ۷» صفحه ۴۷ آورده‌ایم ؛

« به آن معتقدند ، و این فکر از عجیب‌ترین اشتباهات است . و اگر حکم عقل بعد از شناخت امام ردّ شده و باطل شمرده شود ، با این کار توحید و نبوت و امامت و سائر معارف دینیّه ابطال گردیده است . و چگونه ممکن است که از عقل نتیجه‌ای گرفته شود و سپس بوسیله آن نتیجه ، اعتبار و ارزش حکم عقل ابطال شود ولی خود آن نتیجه کماکان صادق باشد .

و اگر منظورشان از این سخن این است که حکم عقل تا جائیکه حقانیت توحید و نبوت و امامت را نتیجه می‌دهد صادق و صحیح است و سپس باب عقل بسته می‌شود ، معنای آن این است که عقل در حکم خود تابع نقل است (و دائرة ارزش و اعتبار عقل را نقل تعیین می‌نماید ؛ و در هر محدوده‌ای که نقل مطلبی بیان کرده ، حکم عقل نیز در تأیید آن حقّ می‌باشد ولی در سائر مطالب حکم عقل ارزش ندارد) و فساد این مطلب ، از مطلب گذشته به مراتب بیشتر است .

پس حقّ این است که منظور همه این روایات ، نهی از تبعیت استدلالات عقلی در مواردی است که شخص قادر بر جداسازی مقدمات حقّه از مقدمات باطله نباشد .» [

بدانجا و بدینجا مراجعه شود.^۱

۱- این مطالب را حضرت علامه آیه الله مؤلف قدس سره در جنگ مزبور آورده‌اند ولی نسبت به جواب سید جمال به نطق ارنست رنان نظر مثبت نداشته بلکه آن را مردود و غیر قابل قبول می‌دانستند ، لذا در ادامه مطالب جنگ ، در متمم صفحه ۵۲ فرموده‌اند :

« ... شاهد گفتار ما پاسخی است که سید به ارنست رنان می‌دهد و در این پاسخ نکات ضعف بلکه إلحاد و زندقه در افکار سید مشهود است . »
و نیز به همین جهت در کتاب «نور ملکوت قرآن» ج ۴ به این مطلب اشاره نموده و در ص ۱۳۲ اینچنین فرموده‌اند :

« و چون این پاسخ سید در نزد ما خالی از اشکال نبود بلکه مواضع ضعف بسیار در آن مشهود بود ، و اگر ما آن را در اینجا می‌آوردیم نیاز به بحث طولانی و پاسخ از اشکالات آن بود ؛ فلهدذا از اصل پاسخ صرف نظر کردیم . »
و خلاصه نظریه ایشان درباره سید جمال ، در شرح حالی اجمالی از وی که در کتاب «نور ملکوت قرآن» ج ۳ آورده‌اند ، در ص ۱۵۹ و ۱۶۰ اینچنین آمده است :

« اینجانب در رساله جداگانه و مختصری که نوشته‌ام ، درباره سید جمال الدین نظر خوشی ندارم و او را مرد الهی نمی‌دانم . گرچه مسلماً از نوابغ دهر و از فلاسفه عالیمقام بوده و در خطابه و عربیت ممتاز بوده و سعی وافری در تشکیل حکومت واحده و مرکزی برای مسلمین داشته است ولی از این نمی‌توان اثبات معنویت و حتی اسلام او را به معنایی که متداول و معروف بوده است نمود . و بالأخص از جواب خطابه ارنست رنان بر می‌آید که معتقد به نبوت انبیاء و اتصال به عالم غیب نبوده است . او گرچه میل به اتحاد مسلمین »

در «جنگ شماره ۱۸» صفحه ۷۱ و ۷۲، مطالبی از آیه الله شعرانی درباره بطلان انتساب کتاب «حديقة الشیعة» به ملاً أحمد اردبیلی ذکر کرده‌ام.^۱

«داشت ولی در سایه ریاست و حکم و محوریت خودش، و به همین جهت کامیاب نشد و در حال ذلت و سرافکنندگی در ترکیه نزد سلطان عبدالحمید عثمانی جان سپرد. و از بسیاری از سخنان او مشهود است که تجدد و تغییر اسلام را می‌خواسته است نه فقط تجدد و تغییر مسلمین را، و آرزو می‌کرده است کسی پیدا شود و زنجیرهایی را که اسلام بر مسلمین بسته است بگسلد و مسلمین رها شوند. و این سخنان جز غرور و جهل و نابینائی در واقعیات و حقائق محمل دیگری ندارد.» - م.

۱- در جنگ مزبور چنین آمده است:

«آیه الله شعرانی در مقدمه کتاب «تفسیر أبوالفتوح رازی رحمة الله علیه» که در احوال أبوالفتوح نوشته‌اند در جلد اول، صفحه ۱۳ و ۱۴ از جمله نوشته‌اند:

در «روضات» از میرزا عبدالله افندی صاحب «ریاض» روایت کرده است که: سید جمال الدین محمد بن غیاث بن محمد، کتاب «ایجاز المطالب فی إبراز المذاهب» و کتاب «هادی النجاة من جمیع المهلکات» را به ابن حمزه نسبت داده است.

و هم صاحب «ریاض» گوید: کتاب «حديقة الشیعة» ملاً أحمد اردبیلی را سید جلال الدین محمد بن غیاث بن محمد تلخیص کرد. و از کلام او معلوم می‌شود: این کتاب «حديقة الشیعة» که امروز متداول و در دست ماست از محمد بن غیاث بن محمد است. و نسبت دو کتاب مذکور را به ابن حمزه از «

«وی نقل کرد نه از ملاً أحمد اردبیلی ، چون محتمل است او هنگام تلخیص قصّه این حمزه را افزوده باشد .

در «روضات» گوید : اصل کتاب «حديقة الشیعة» را از مؤلف دیگر مقدم بر ملاً أحمد اردبیلی دیده‌اند .

باری ، کتاب «حديقة الشیعة» بصورت فعلی از مقدّس اردبیلی نیست ، و از گفته‌های اهل فنّ چنان باید نتیجه گرفت که : این کتاب را یکی از مؤلفان آغاز دولت صفویّه یا اواخر دولت گورکانیان در شرح حال پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلّم و دوازده امام علیهم السّلام نوشته است . شبیه «روضة الشّهداء» ملاً حسین کاشفی و «زینة المجالس» و چند کتاب فارسی دیگر در مناقب ائمّه اثنی عشر علیهم السّلام که عبارت آنها فصیح و شیرین است اما روایات ضعیف بسیار دارد .

و نام ملاً أحمد اردبیلی و «زبدة البیان» در این کتاب از آنجا آمد که نسخه‌ای از این «حديقة» در تصرّف ملاً أحمد اردبیلی بوده ، در حاشیه آن توضیحاتی نوشته است و ناسخان پس از آن جزء متن کرده‌اند ، و باز محمّد بن غیاث بن محمّد آن را تلخیص کرده است ؛ وگرنه اخبار ضعیف و بی اصل را با عبارت فارسی فصیح نمی توان به عالمی مدقّق نسبت داد که اصلاً آذربایجانی بوده و در نجف اشرف پرورش یافت . و ما هرگز احتمال نمی دهیم محقّق اردبیلی تألیف دیگری را انتحال کند ، و چون [، چون] با آن علم و تقوی و شهرت و قبول عامّه و جاه و عزّت که داشت حاجت نبود کتابی ضعیف را به خویش نسبت دهد .

و عجیب تر آنکه گوید : مرا گذر به اصفهان افتاد ، دیدم که مردم آن بلده

در «تأسيس الشيعة» صفحه ۲۷۰، مطالبی درباره حکمت علامه حلی آورده است.^۱

⇨ شیخ ابوالفتوح عجلی شافعی را شیخ ابوالفتوح رازی نام کرده بودند و به این بهانه به عادت پدران خویش قبر آن سنی صوفی را زیارت می‌کردند. اگرچه از مردم آن دیار امثال این کردار دور نیست، زیرا که ایشان پنجاه ماه زیاده از دیگران نسبت به حضرت شاه ولایت ناشایست و ناسزا گفته‌اند؛ و در این زمان که مذهب شیعه قوتی گرفته ایشان همچنان به شاه مردان مانند پدران محبتی ندارند! - انتهی .

این اعتراض غیر وارد بر اهل اصفهان البته از مثل ملا احمد اردبیلی صاحب «آیات الأحکام» و «شرح إرشاد» سخت بعید است! مردی به آن درجه فضل و علم می‌داند که اگر مردم شهری اشتباه کنند و قبر سنی را شیعی بدانند دلیل بر سوء سریرت آنان نیست؛ و اشتباه قبر چنانکه گفتیم برای قاضی نورالله ششتی نیز رخ داد و هیچکس توهم سوء سریرت درباره او نکرد. ملا احمد اردبیلی معاصر شاه عباس بزرگ است که اصفهان پایتخت او بود؛ چگونه مردم اصفهان در عهد او محبتی به شاه مردان نداشتند! - م .

۱- گزیده‌ای از عبارات مرحوم آیه الله سید حسن صدر در «تأسيس الشيعة»:

«آیه الله علامه جمال الدین حسن بن یوسف بن مطهر حلی :

شیخ شیعه و احیاکننده شریعت؛ در تمام فنون چه معقول و چه منقول دارای تصنیف است. تعداد تألیفات او بیش از پانصد مجلد است. بین متقدمین و متأخرین برای هیچکس چنین وسعت در تألیف پیدا نشده است. به دست او سلطان محمد شاه خدا بنده و اکثر ایرانیان تشیع را پذیرفتند. از مجلس درس او پانصد مجتهد فارغ التحصیل گشتند.

⇨

و نیز در «تأسیس الشیعة» از صفحه ۳۶۲ تا صفحه ۳۷۲، مطالب مهمی درباره حکمت و کلام و خدمت آل نوبخت به تشیع و اسلام آورده است.^۱

«خواجه نصیرالدین طوسی هنگامیکه وی جوان بود به مهارت او در علوم عقلیه اقرار نمودند. او اولین کسی است که کتاب «تجرید» خواجه نصیرالدین طوسی را شرح نموده است. وی در علم حکمت هفده جلد تألیف دارد که از جمله آنها «شرح شفای ابن سینا» و «شرح اشارات» و «شرح حکمة الإشراق» می باشد. م. م. ۱- منتخباتی از عبارات «تأسیس الشیعة»:

«آل نوبخت»:

نوبخت نام شخصی ایرانی است که فاضل و ستاره شناس بوده است. او در همراهی منصور عباسی بوده و هنگامیکه در این امر ناتوان گشت فرزندش ابوسهل بن نوبخت جایگزین وی شد. قطفی در کتاب «أخبار الحکماء» در بیان أحوالات حسن بن سهل بن نوبخت گفته است: آل نوبخت همگی از فضلا بوده و دارای فکری استوار و مهارت در علوم پیشینیان بوده‌اند.

سید جمال الدین علی بن طاووس در کتاب «فرج المهموم، فی الحلال و الحرام من علم النجوم» هنگامیکه نام گروهی از علمای شیعه که به علم نجوم عمل می‌کرده‌اند را شمارش می‌نماید چنین می‌فرماید: از جمله علماگروهی از بنی نوبخت می‌باشند که به علم نجوم آگاهی داشته و پیشتاز در آن بوده‌اند، و من بر بخشی از آن تألیفات که در نجوم و پیشگوئی حوادث از طریق ستارگان بود دست یافتم. از این گروه است حسن بن موسی نوبختی، و موسی بن حسن ابن عباس بن اسمعیل بن ابی سهل بن نوبخت که نجاشی درباره او گفته است: در علم نجوم مهارت داشت و در این موضوع تألیفاتی داشته و دارای دیانت

« و عبادتی نیکو نیز بوده است .

أبوسهل فضل بن نوبخت : وی در زمان خود پیشوای آل نوبخت در فضل و علم بود . فیلسوفی متکلم و حکیمی الهی بود . در علوم پیشینیان یگانه بود . بسیاری از کتابهای حکمای فارس در حکمت إشراق را از فارسی به عربی ترجمه نمود . و در فنون مختلف حکمت تألیفات دارد . او رئیس کتابخانه حکمت بوده ، و در زمان هارون الرشید می زیسته است .

إسحق بن ابی سهل نوبختی : او در علوم عقلی و حکمت طبیعی و علوم پیشینیان شاگرد پدرش بود ، و بجای پدر نیز در ریاست کتابخانه حکمت قرار گرفت .

إسمعیل بن اسحق نوبختی : علامه حلی در وصف او چنین گفته است : «پیشوای بزرگ ما و شیخ اقدم : أبو إسحق بن نوبخت رضی الله عنه» . او کتابی در علم کلام به نام «یاقوت» دارد و علامه حلی آن را شرح نموده به نام «أنوار الملکوت ، فی شرح الیاقوت» نامیده است .

یعقوب بن إسحق : او از اعیان علماء بوده و در علم نجوم و حکمت و کلام ، جزء فضلاء عصر خود محسوب می شده است . وی به امام هشتم علیه السلام إرادت خاصی داشته است .

علی بن إسحق : در عصر امام رضا و امام جواد علیهما السلام می زیسته است ، و در علوم پیشینیان معروف و مشهور بوده است .

إسمعیل بن علی بن إسحق : او از أصحاب امام حسن عسکری علیه السلام بوده است ، و در زمان خویش بر تمام مشایخ شیعه در بغداد تقدم داشته است . او در علم حکمت و کلام بیش از سی مجلد تألیف نموده است .

و در صفحه ۳۸۳ تا صفحه ۳۸۶، دربارهٔ أبونصر فارابی و

﴿ حسن بن موسی نوبختی : او ، هم متکلم و هم فیلسوف بوده است ، و در محضر او جماعتی از مترجمین کتابهای فلسفی گرد می‌آمدند . او تألیفاتی در کلام و فلسفه و غیر آن دارد .

حسن بن سهل نوبختی : در علوم پیشینیان مهارت داشته و کتابی دربارهٔ اخبار حکما تألیف نموده است . وی از مشاهیر منجمین است .

إسحق بن نوبخت : وی حضرت حجّة بن الحسن ارواحنا فداه را زیارت نموده است . دارای شأن و مرتبت خاصی بوده است که دربارهٔ تعیین خلیفه مورد مشورت قرار می‌گرفته است .

جعفر بن أحمد بن إبراهیم بن نوبخت : از معاریف و مشاهیر متکلمین بوده و معاصر با جناب شیخ أبوالقاسم حسین بن روح است .

أبوالحسن بن کثیر نوبختی : متکلم ، فقیه و کثیر الحدیث بوده ، و معاصر با جناب شیخ أبوالقاسم حسین بن روح است .

روح بن الشّیخ أبی القاسم حسین بن روح نوبختی : محدّث ، فاضل ، متکلم و أهل مناظره بوده است . از او جناب شیخ صدوق حسین بن علی بن بابویه روایت نموده است .

سلیمان بن أبی سهل بن نوبخت : عالم ، متکلم ، فاضل ، ادیب و شاعر بوده است .

حسن بن محمّد بن علی بن عبّاس بن إسمعیل بن أبی سهل بن نوبخت : از بزرگان طائفة نوبخت و از مشاهیر علماء امامیه می‌باشد .

إبراهیم بن جعفر بن أحمد بن إبراهیم بن نوبخت : عالم ، متکلم و فقیه بوده است . - م .

ابن مسکویه و أبو الفتح کراچکی ، و حکمت آنان بحث شده است .^۱

۱- برگزیده‌ای از عبارات «تأسیس الشیعة» :

«أبو نصر فارابی :

أولین حکیمی که در اسلام نشو و نما نموده است و به مرتبت استادی رسیده تا اینکه به نام «معلم ثانی» معروف گردیده است ، و این نام جز برای کسیکه مبانی را استوار ساخته است زینده نیست . اگر او نبود ابن سینا به مقام شیخ الرئیس بودن نائل نمی‌گشت ، زیرا وی با استفاده از کتابهای فارابی به این مقام دست یافت ؛ همانگونه که خود شیخ الرئیس بنا بر نقل أبو عبید جوزجانی به این امر تصریح نموده است .

او بیانگر مقاصد فلاسفه و زبان مشائین و سخنور حکمای ایران و مشکل‌گشای اشراقیین و پیشوای فلاسفه اسلامی و پیشرو در تمام فنون یونانیان بود . کسی به مرتبه استادی او نمی‌رسد مگر ارسطو که بر او تقدم دارد . او جز با اهل فضل از شیعیان ارتباط برقرار نمی‌نمود ؛ زیرا عقیده به مذهب تشیع ، جامع بین وی و ایشان بود .»

مرحوم صدر پس از ذکر تألیفات وی و سفرهای متعدد و سپس اقامت در دمشق تا هنگام وفاتش می‌فرماید :

«بدان : بعضی از علما با شتاب و سرعت (بدون تأمل و دقت) وی را کافر دانسته‌اند زیرا در برخی از کتب او مطالبی را نظیر قدیم بودن عالم و انکار معاد و امثال اینها یافته‌اند ، ولی توجه ننموده‌اند که این گونه نوشته‌ها ترجمه کتب بعضی از فلاسفه یونانی به زبان عربی بوده است نه اینکه بیانگر عقیده فارابی باشد ؛ آیا در رساله «فصوص» که منسوب به اوست خلاف این سخنان وجود ندارد ؟

⇐

﴿ و خلاصه اینکه سزاوار نیست که دربارهٔ این بزرگان که اسلام و ایمان آنها بدیهی و ضروری است با شتاب و بدون تأمل به مجرد یک نوشته‌ای که موضوع آن و صحت انتساب آن و صاحب آن سخن مشخص نیست، نسبت کفر داد. به خدا پناه می‌بریم از اینکه دربارهٔ بزرگان سوء نظر داشته باشیم.

ابن مسکویه:

نام او أحمد بن محمد بن یعقوب بن مسکویه است. اهل ری بوده و سپس به اصفهان منتقل شده و در همانجا وفات یافته است. یکی از بزرگان روزگار است. او حکیم الهی و ریاضیدان و اهل هندسه بوده؛ اخلاقی، متکلم، لغوی، شاعر، مورخ، عالم به حدیث و روایات بوده و در همهٔ این علوم به اعتراف همگان پیشوا بوده است.

در تمامی علوم یاد شده دارای تألیفاتی است که مورد مراجعهٔ اعلام می‌باشد. در علم حکمت دو کتاب «فوز اکبر» و «فوز اصغر» را که دربارهٔ اصول مذاهب و ادیان و حقیقت نفوس است تألیف نموده، و در کتاب «فوز اصغر» به عصمت امام تصریح نموده است.

اولین پادشاهی که ابن مسکویه با او مصاحبت نمود وزیر مهلبی شیعی است، و پس از او با عضدالدوله بن بویه رضی الله عنه و پس از او با ابن العمید و سپس با پسرش بود که همگی شیعه هستند.

نسبت به تشیع او و پیشوائی اش، جناب میرداماد و سید خوانساری در «روضات» و قاضی نورالله مرعشی در «طبقات» تصریح نموده‌اند.

او در سنهٔ ۴۳۱ در اصفهان وفات نمود و قبر وی معروف بوده و در محلهٔ خواجه قرار دارد.

و در صفحه ۳۹۳ و ۳۹۴، دربارهٔ شیخ سدید الدین [و شیخ کمال الدین]، و در صفحه ۳۹۵، دربارهٔ شیخ علی بن سلیمان، و در صفحه ۳۹۵ تا صفحه ۳۹۷، دربارهٔ خواجه نصیر الدین طوسی، و در صفحه ۳۹۸، دربارهٔ علامهٔ حلّی، و در صفحه ۴۰۰، دربارهٔ شارح «شمسیّه»: قطب الدین رازی بحث نموده است.^۱

⇨ أبو الفتح کراچکی:

نام او محمد بن علی بن عثمان بن علی أبو الفتح که معروف به علامه کراچکی است. شیخ الفقهاء و المتکلمین است. یگانه عصر خود در فقه و کلام و حکمت و ریاضی بوده و در هر کدام از این علوم دارای تألیف است. وی دارای تألیفات فراوان و متنوع می باشد. کراچکی از شاگردان جناب سید مرتضی علم الهدی است. علامه طباطبائی در «الفوائد الرجالیّه» پس از ذکر نام او فرموده است: شیخ و فقیه و متکلم است.

یافعی در «مرآت الجنان» در حوادث سال ۴۴۹ گفته است: در این سال أبو الفتح کراچکی خیمی: رئیس شیعه و صاحب تصانیف درگذشت. او نحوی، لغوی، منجم، طبیب و متکلم بوده و از بزرگان شاگردان شریف مرتضی می باشد. می گویم: منظور از «خیمی» آنستکه او ساکن خیم در بلاد مصر بوده است. - م.

۱- منتخباتی از عبارات «تأسیس الشیعه»:

«الشیخ سدید الدین»:

نام او سالم بن محفوظ بن عزیزه حلّی است. وی پیشوای طائفه شیعه در زمان خود بوده است. علم کلام و فلسفه و تمام علوم پیشینیان به او منتهی گشته است. یگانه روزگار خود بود. او استاد محقق حلّی صاحب کتاب «شرائع» ⇨

می‌باشد . محقق حلّی نزد وی کتاب «منهاج الاصول» و بخشی از کتاب «محصل» و مقداری از علوم پیشینیان را فراگرفت . همچنین پدر علامه حلّی نزد ایشان درس خوانده است . مرحوم علامه حلّی در اجازه کبیره خود برای بنی زهره او را نام برده و وی را ستایش بلیغی نموده است .

الشیخ کمال الدّین :

میثم بن علی بن میثم بحرانی معروف به عالم ربّانی است . او در تمام علوم اسلامی و ادبیات و حکمت و کلام و أسرار عرفانیّه معروف و مشهور می‌باشد . همگان بر پیشوائی او در تمام علوم اتفاق نظر دارند . شیخ علامه سلیمان بن عبدالله بحرانی در کتاب «السّلافة البهیة ، فی التّرجمة المیثمیة» درباره او گفته است :

اوست فیلسوف محقق و حکیم أهل دقّت و پیشوای أهل کلام و خلاصه فقهاء و أهل حدیث و غوّاص دریای معارف و بدست آورنده حقائق و لطائف . او در کنار احاطه به علوم شرعیّه و تقدّم در علوم عقلیه دارای ذوق در علوم حقیقی و آگاهی به أسرار عرفانی بود . دارای کراماتی واضح و روشن بود . در دلالت بر جلالت شأن او ، اتّفاق نظر همه دانشمندان بر نامگذاری او به «عالم ربّانی» کفایت می‌کند .

الشیخ علی بن سلیمان :

محقق بحرانی وی را چنین وصف نموده است : عالم ربّانی ، مقتدای حکما و پیشوای فضلا . او استاد شیخ کمال الدّین میثم بحرانی است . یگانه روزگار خود در علوم عقلیه و نقلیه بود . کتاب «إشارات» را در علم کلام تصنیف نمود .

﴿ خواجه نصیرالدین طوسی :

از جمله حکما ، خواجه نصیرالدین محمد بن محمد بن حسن طوسی است : حکیم فیلسوف ، سلطان المحققین ، و استاد حکما و متکلمین ، یکی از ارکان دنیا و دین ، و ناموس مسلمین . اصل او از منطقه جهرود ساوه از توابع شهر قم بوده است . وی در طوس متولد گردید ، و در دوران کودکی علاقه شدیدی به علوم سخنوری داشت . سپس به علم کلام و در نهایت به فلسفه روی آورد و تمام فنون حکمت را فراگرفت تا آنجا که زمام ریاست این علم به او منتهی گشت ، و همانند لقمان حکیم به او نیز حکمت عطا گردید ، و از آن دسته علمائی گردید که پیامبر ختمی مرتبت به آنها اشاره فرمود که : **عُلَمَاءُ أُمَّتِي كَأَنْبِيَاءِ بَنِي إِسْرَائِيلَ** . او پس از امامان در راه و خط مشی پیامبران در بالا بردن پرچم دین و امر به معروف و نهی از منکر و اجراء حدود الهی و إقامة جمعه و جماعت حرکت نمود .

علامه حلی در وصف وی گفته است : این شیخ افضل اهل عصر خود در علوم عقلیه [و نقلیه] بود ، و تألیفات فراوانی در علوم عقلی و نقلی طبق مذهب امامیه دارد . او در اخلاق ، شریف ترین انسانی بود که ما دیده بودیم . **إِلَهِيَّاتِ «شفا»** تألیف ابن سینا را نزد او خواندم ، و همچنین قسمتی از کتاب «تذکرة» در علم هیئت که تألیف خود او می باشد - پایان کلام علامه حلی .

تألیفات مشهور وی عبارتند از : **«التَّجْرِيدُ فِي الْكَلَامِ»** ، و این کتاب بهترین کتابی است که در عقائد حقه امامیه نوشته شده است ، و اولین کسی که آن را شرح نمود شاگردش علامه حلی : بزرگ شیعه می باشد ؛ **«التَّذْكَرَةُ فِي عِلْمِ الْهَيْئَةِ»** ، «تحریر اقلیدس» (تحریر مجسطی) ، «شرح اشارات ابن سینا» و کتب فراوان دیگر . ﴿

◀ ولادتش در سال ۵۹۷ بود. در قلعه دیلم به دستور خورشید شاه قرمطی محبوس گردید؛ هنگامیکه ترک‌ها بر این پادشاه پیروز شدند و او را کشته و قلعه را گشودند، خواجه را آزاد نمودند و خواجه را بواسطه آگاهی او به نجوم احترام نمودند و او را از جمله وزرای خویش قرار دادند. در روز هجدهم ذی الحجّه سال ۶۷۳ در بغداد وفات یافت و در مقابر قریش دفن گردید.

گروهی از بزرگان از شاگردان وی بودند؛ از جمله علامه حلّی، سید عبدالکریم بن أحمد بن طاووس حلّی، قطب الدّین شیرازی، و شهاب الدّین کازرونی.

قطب الدّین رازی :

از جمله حکمای شیعه، قطب الدّین رازی حکیم الهی است. نام وی محمد بن محمد بویهی است. او یکی از علمای دهر است.

محقق کرکی درباره او فرموده است: امام محقق، جامع معقول و منقول، قطب ملت و حق و دین، أبو جعفر بویهی رازی شارح کتاب «شمسیه» و «مطالع» در منطق است. او از علامه حلّی بدون واسطه روایت می‌نماید. وی یکی از بزرگترین شاگردان علامه است و از اعیان امامیه می‌باشد - انتهی .

علامه حلّی در پشت کتاب «قواعد الأحکام» که به خط قطب الدّین نوشته شده است چنین نوشته‌اند: این کتاب را نزد من شیخ عالم کبیر، فقیه فاضل محقق مدقق، پیشوای علما و فضلا، قطب ملت و دین: محمد بن محمد رازی قرائت نمود، قرائتی همراه بحث و دقت نظر و از روی تحقیق؛ و از مشکلات این کتاب سؤال نموده و از متشابهاات آن پرسش نمود و من برای او با بیان شافی آنها را توضیح دادم.

◀

در مقدمه کتاب «الشَّیعة و فنون الإسلام» صفحه ۱۲، درباره علم کلام و حکمت آیه الله سید حسن صدر، و اساتید او بحث کرده است؛^۱ و در «الشَّیعة و فنون الإسلام» صفحه ۹۴، راجع به مصنفات علامه حلّی در حکمت و کلام.^۲

شیخ محمود ابوریّه در کتاب «أضواءٌ علی السّنة المحمّدیّة»

﴿ شهید اول در حقّ وی چنین فرموده است: در شهر دمشق در اواخر شعبان سال ۷۷۶ با او هم مجلس شدم، پس او را دریای پایان ناپذیر یافتم. او به من اجازه روایت تمام روایات خود را داد، و در همان سال در دوازدهم ذی القعدة در دمشق وفات یافت. او بدون شک امامی مذهب بود؛ خودش برای من تصریح نمود. و شدّت علاقه وی به حضرت بقیّة الله الأعظم معلوم و مشهود بود. از بعضی از نوشته‌های وی استفاده می‌شود که از اولاد شیخ صدوق رحمة الله علیه بوده است. - م.﴾

۱- تعبیر آیه الله صدر درباره علامه حلّی چنین می‌باشد:

«تالیفات او را در دو علم حکمت و کلام شمردم و تعداد آنها چهل کتاب

بود. - م.﴾

۲- کلام شیخ مرتضی آل یس: نویسنده مقدمه، درباره آیه الله صدر:

نویسنده کتاب، اینچنین است:

«... در آن هنگام اشتیاق فراوانی به نجف اشرف پیدا کردند و بدان صوب

رهسپارگشتند، و در نجف اشرف حکمت و کلام را نزد فاضل شکّی (متوفی در

سال ۱۲۹۰) و مولی شیخ محمد تقی گلپایگانی (متوفی در سال ۱۲۹۳)

فراگرفتند. - م.﴾

صفحه ۳۸۰ تا صفحه ۳۸۵ (طبع دوّم) مطالبی نفیس و ارزشمند در ردّ حشوئیّه و اخباری مذهب‌ها که در روایات، رجوع به عقل و مدارک صحیح علمی ندارند و به مجرد ورود خبری أخذ به ظاهر نموده و بدون تطبیق با موازین دقیق و عمیق علم بدان عمل می‌کنند، ذکر نموده است.^۱

۱- ایشان این مبحث را ذیل عنوان «گردآوری حدیث بدون تعمق و تفقه، و القابی که به این گروه داده شده است» آورده‌اند که گزیده‌ای از آن چنین است:

«مطلبی که باقی مانده است و درست نیست ما از آن غفلت ورزیم - زیرا به موضوع کتاب ما مرتبط است - موضوع گردآوری حدیث در زمانهای متأخر (از عهد صحابه) می‌باشد .

أبو عمر بن عبدالبرّگوید: طلب حدیث آنگونه که بسیاری از اهل زمان ما امروزه آنرا دنبال می‌کنند که بدون تعمق و تدبّر در آن می‌باشد، نزد گروهی از اهل علم مکروه است .

ذهبی در کتاب خود به نام «بیان زَغَل العلم و الطَّلَب عن علم الحدیث» گفته است:

«غالب محدّثین، اهل فهم نیستند و هیچ اهمّامی در معرفت حدیث نداشته و تدبّر به آن نیز ندارند ... سفیان ثوری در آنچه گفته است معذور است که: اگر حدیث خیر بود از میان رفته بود همانگونه که خیر از میان رفته است . (عین عبارت سفیان چنین است: اگر حدیث خیر بود هر آینه رو به کاهش رفته بود همانگونه که خیر همیشه در کاهش است؛ ولی حدیث شرّ است، به همین جهت می‌بینیم که دائماً زیاد می‌شود همانگونه که شرّ پیوسته زیاد می‌شود.)»

«قسم به خداوند راست گفته است؛ چه خیری وجود دارد در حدیثی که صحیح آن با غیر صحیح آمیخته است، و تو آن را تعقل نمی‌کنی، و از ناقلان آن جستجو نمی‌نمایی، و بواسطه آن تدین به خداوند پیدا نمی‌کنی! - تا آنکه گوید: شما را به خدا سوگند ما را رها کنید، زیرا مایه تمسخر صاحبان عقل شده‌ایم؛ آنها به ما می‌نگرند و می‌گویند: اینان اهل حدیث‌اند.»

این سخنان پیشوایان حدیث بود که وضعیّت محدّثین در دو قرن پنجم و هشتم هجری را بیان نمودند؛ اینک چگونه می‌بینی حال بسیاری از کسانی را که امروزه خود را از محدّثین می‌پندارند در حالی که نهایت دانش آنها این است که بعضی از کتب حدیث را خوانده و تعدادی از احادیث آنها را حفظ نموده‌اند، در حالیکه این امر به تنهایی برای عالمی که بخواهد نافع باشد یا مردم به سخن و فتوای او اعتماد نمایند کافی نیست.

خداوند، استاد ما امام محمد عبده را رحمت نماید؛ هنگامیکه به او گفته شد: شخصی با جدّیت و اهتمام به جائی رسیده که کسی بدان پایه نرسیده است زیرا او متن «صحیح بخاری» را بطور کامل حفظ نموده است، گفت: نسخه‌ای از کتاب بخاری به سائر نسخه‌ها اضافه شد! قسم به خداوند چه سخن حقّی امام گفته است. معنای کلام او این است که: ارزش این مرد که همه مردم را شگفت زده نموده چون «صحیح بخاری» را حفظ کرده است، از ارزش یک نسخه از کتاب بخاری که حرکت و فهمی ندارد بالاتر نیست.

علامه صفدی در کتاب خود به نام «نکت الهمیان» درباره ذهبی گوید: با او مصاحبت نمودم و از او حدیث فرا گرفته و بسیاری از تألیفاتش را بر وی قرائت نمودم، و در او جمود محدّثین و نادانی ناقلان حدیث را نیافتم. این توصیف

صَفَدِي (که او جمود ندارد) بجهت آن بوده است که جمود رجال حدیث بین مردم مشهور بوده است .

استاد ، امام محمد عبده در رساله «الإسلام و التصرّاتیة» أهل حدیث را به عدم وسعت فکری و عدم سعة صدر وصف نموده است .

ابن قتیبه در کتاب «تأویل مختلف الحدیث» گوید : ما بیشترِ أهل حدیث را از ملامت و سرزنش در کتابهای خود رها نمی‌کنیم ، زیرا دانستن آنچه نوشته‌اند و فهمیدن آنچه جمع نموده‌اند را رها نموده ، و تنها شتاب نمودند در گردآوری حدیث از ده یا بیست طریق! تا اینکه عمر خویش را در این مسیر به پایان بردند ، و از آن دست بر نداشتند مگر پس از طی سفرهای طولانی! در حالیکه در یک یا دو طریق صحیح ، برای کسی که در طلب علم به دنبال رضای پروردگار است ، کفایت است .

«جوینده را به زحمت انداختی و به وارث خود نفعی نبخشیدی .» (أَتَعَبْتَ الطَّالِبَ و لم تنفع الوارثَ .) بنابراین هرکس از این گروه باشد به نظر ما بهره خود را ضایع نموده و به کاری روی آورده است که غیر آن کار برای او سودمندتر بوده است .

این گروه از أهل حدیث را به «حشویّه» ، «نابته» و «مجبرّه» لقب داده‌اند ، و آنها را «خس و خاشاک روی آبها» یا «افراد پست و نادان» نامیده‌اند ؛ و تمام اینها القابی است که به آنها داده‌اند .

وزیر یمانی در کتاب «الروض الباسم» گفته است : این گروه را بدین جهت حشویّه نامیده‌اند که احادیثی که سند ندارند را در احادیث روایت شده از رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلّم داخل نموده‌اند .

و نیز در «أضواء» صفحه ۳۹۰ و ۳۹۱ گوید :

وَمِنَ الْكَاذِبِينَ قَوْمٌ ظَنُّوا أَنَّ التَّزْيِيدَ فِي الْأَخْبَارِ وَالْإِكْتِثَارَ مِنَ الْقَوْلِ
يَرْفَعُ مِنْ شَأْنِ الدِّينِ ، فَهَذَرُوا بِمَا شَاءَ وَابْتَعُونَ بِذَلِكَ الْأَجْرَ وَالثَّوَابَ ،
وَلَنْ يَنَالَهُمْ إِلَّا الْوِزْرُ وَالْعِقَابُ .

و هم‌الذین قال فیهم مسلمٌ فی «صحيحه» : ما رأيتُ الصَّالِحِينَ
فی شَىْءٍ أَكْذَبَ مِنْهُمْ فی الحدیث . و یریدُ بِالصَّالِحِينَ اولئكَ الذِّین
یُطِيلُونَ سِبَالَهُمْ ، و یُوسِّعُونَ سِرْبَالَهُمْ ، و یُطَاطِئُونَ رِءْوَ سَهُمْ ، و
یُخْفِتُونَ مِنْ أَصْوَاتِهِمْ ، و یَغْدُونَ وَ یَرُوحُونَ إِلَى الْمَسَاجِدِ بِأَشْبَاحِهِمْ و
هم أَبْعَدُ النَّاسِ عَنْهَا بِأَرْوَاحِهِمْ ، یُحَرِّكُونَ بِالذِّكْرِ شِفَاهَهُمْ و یُلْحِقُونَ بِهَا

﴿ محمد بن نشوان در کتابش «ضیاء العلوم» گوید : نام حشویه بدین سبب
است که آنها روایات را بدون هیچ انکاری ، بسیار می پذیرند .

شعبی گوید : صالحان از پیشینیان ، زیاد حدیث نمودن را مکروه داشتند ؛
و اگر من نتیجه این کار خود را از پیش می دانستم تنها احادیثی را که همه‌أهل
حدیث در آن اتفاق نظر داشتند حدیث می نمودم .

عمرو بن حارث گوید : من هیچ علمی را با شرافت تر و هیچ أصحاب
علمی را فرومایه تر از علم حدیث ندیدم .

مغیره صبی گوید : سوگند به خداوند من از ایشان (أهل حدیث) بیش از
أهل فسق بیمناکم .

و اگر ما بخواهیم تمام آنچه را که درباره جمود أهل حدیث گفته شده است
نقل نماییم سخن به درازا خواهد کشید ، بنابراین به همین مقدار اکتفاء
می نماییم. - م .

فی الحركة سُبَحَهُمْ ... ولكنَّهُم كما قال أمير المؤمنين عليُّ بنُ أبي طالبٍ ،
جَعَلُوا الدِّينَ مِنْ أَقْفَالِ البَصِيرَةِ وَ مَغَالِيقِ العَقْلِ ؛ فَهُمُ أَعْرَاضُ مَرَحُومُونَ ،
يُسيئونَ وَيَحسَبُونَ أَنَّهُم يُحسِنُونَ .

فهؤلاء قد يُخَيَّلُ لَهُمُ الظُّلْمُ عدلاً ، والغَدْرُ فَضْلاً ، فيَرَوْنَ أَنَّ نِسْبَةَ
ما يَظُنُّونَ إلى أصحابِ النَّبِيِّ مِمَّا يَزِيدُ في فَضْلِهِم وَيُعَلِّي في النُّفوسِ
مَنْزِلَتَهُم ، فيَصِحُّ فِيهِم ما قيلَ : عَدُوٌّ عَاقِلٌ خَيْرٌ مِنْ مُحِبِّ جَاهِلٍ .^١
- انتهى ببعض اختصارٍ .^٢

١- ص ٤٩ - ٣٤٧ «تاریخ الإسناد» للإمام ، ج ٢ (تعلیقه).

٢- «و از جمله دروغگویان گروهی می باشند که پنداشته اند زیاد
نقل نمودن روایات و فراوان سخن گفتن ، شأن و منزلت دین را بالا می برد . و بر
اساس همین پندار ، به هر کلام بیهوده ای که خواستند ، لب گشوندند ؛ و با این کار
در پی ثواب و پاداش الهی بودند ، ولیکن هرگز چیزی جز وبال و عقاب
نصیبشان نخواهد شد .

ایشان همان کسانی می باشند که مسلم در «صحیح» خود درباره ایشان گفته
است : من ندیدم که صالحین در چیزی بیش از حدیث دروغ بگویند . و مراد وی
از «صالحین» آن کسانی می باشند که محاسن خود را بلند می نمایند و پیراهن های
فراخ می پوشند و سر خود را به زیر می افکنند و آرام سخن می گویند ، و صبح و
شام با بدنهای خود به مساجد می روند در حالیکه روح و جان آنها از همه مردم
از مساجد دورتر است ، لبان خود را به ذکر تکان می دهند و به همراه آن
تسبیح های خود را به حرکت در می آورند ... ولیکن در حقیقت آنچنانند که
امیرالمؤمنین علی بن ابی طالب علیه السلام فرمودند : دین را یکی از قفل های

مطالب فوق را اَبُورِيَه از شيخ مُحَمَّد عبده پس از مطلبی نسبتاً مفصّل در کذب روایات در عهد امویین و علّت روایات مکذوبه آورده است .

در «المَحْجَّةُ الْبِيضَاءُ» جلد ۱ ، صفحه ۹۱ آورده است :

« وَقَالَ النَّبِيُّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ : كَلَّمُوا النَّاسَ بِمَا يَعْرِفُونَ وَ دَعُوا مَا يُنْكِرُونَ! أَ تُرِيدُونَ أَنْ يُكَذَّبَ اللَّهُ وَرَسُولُهُ؟! »
 وقال عيسى عليه السلام : لا تَصْعُوا الْحِكْمَةَ عِنْدَ غَيْرِ أَهْلِهَا فَتَظْلِمُوهَا ، وَ لا تَمْنَعُوهَا أَهْلَهَا فَتَظْلِمُوهُمْ ! كُونُوا كَالطَّيِّبِ الرَّفِيقِ ؛ يَضَعُ الدَّوَاءَ فِي مَوْضِعِ الدَّاءِ .

وَفِي لَفْظِ آخَرَ : مَنْ وَضَعَ الْحِكْمَةَ فِي غَيْرِ أَهْلِهَا جَهْلٌ ، وَمَنْ مَنَعَهَا أَهْلَهَا ظَلَمٌ ، إِنَّ لِلْحِكْمَةِ حَقًّا ، وَإِنَّ لَهَا أَهْلًا ، فَأَعْطِ كُلَّ ذِي حَقٍّ حَقَّهُ .»^۱

⇨ بصیرت و عقل قرار داده‌اند ؛ در نتیجه ایشان فریفته شدگان هستند ولی امید است که مورد رحمت قرار گیرند ؛ و اینان کسانی هستند که خطا می‌نمایند و می‌پندارند که کار نیکو بجای می‌آورند .

و ایشان ، ظلم برایشان عدل پنداشته می‌شود و پیمان شکنی در نزدشان فضیلت محسوب می‌گردد ، و گمان می‌کنند اگر پندارهای خود را به أصحاب رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ و سَلَمَ نسبت دهند این کار بر فضل و ارزش أصحاب رسول خدا می‌افزاید و منزلت ایشان را در نفوس مردم بالا می‌برد ؛ و حَقًّا که این مَثَل دربارهٔ ایشان صادق است که : دشمن عاقل به از دوست جاهل است .»^۱

۱- [«حضرت پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ فرمودند : با مردم در ⇨

«مورد آنچه می‌شناسند سخن بگوئید ، و آنچه را انکار می‌کنند رها نمائید! آیا می‌خواهید که خدا و پیامبرش تکذیب شده و به دروغ نسبت داده شوند؟! و حضرت عیسی علیه السّلام فرمودند: حکمت را در نزد کسانیکه اهل آن نیستند نگذارید که به آن ظلم کرده‌اید ، و اهل حکمت را از حکمت منع ننمائید که به آنها ظلم نموده‌اید ؛ مانند طبیب مهربانی باشید که دواء را دقیقاً در جای مرض می‌نهد .

و در روایت دیگری آمده است: کسی که حکمت را در نزد غیر اهلش بنهد جهالت ورزیده است ، و کسی که حکمت را از اهلش منع کند ظلم نموده است ؛ همانا که برای حکمت حقیّی است و همانا برای آن اهلی است ، پس به هر صاحب حقیّی حَقّش را عطا کن.» [۱۰]

فہرست منابع

فهرست منابع

۱. قرآن کریم، مصحف المدينة النبویة، به خط عثمان طه .
۲. نهج البلاغة، شرح شیخ محمد عبده، مصر: مطبعة عیسی البابی الحلبي .
۳. إرشاد القلوب، دیلمی، حسن بن محمد، ج ۱، طبع سنگی.
۴. اصول فلسفه و روش رئالیسم، آیه الله شهید مطهری، شیخ مرتضی، ج ۵، ط ۱، قم: دارالعلم، ۱۳۳۲ هـ ش .
۵. أضواء على السنة المحمّديّة، أبو ریة، شیخ محمود، ط ۵، بیروت: الأعلمی .
۶. الله شناسی، علامه آیه الله حسینی طهرانی، ج ۳، ط ۱، مشهد مقدّس: علامه طباطبائی، ۱۴۱۷ هـ ق .
۷. امام شناسی، علامه آیه الله حسینی طهرانی، ج ۴ و ۵، ط ۳، مشهد مقدّس: علامه طباطبائی، ۱۴۱۸ هـ ق .
۸. باب حادی عشر، علامه حلّی، حسن بن یوسف، مقدّمه و تحقیق دکتر مهدی محقق، مشهد مقدّس: مؤسسه چاپ و انتشارات آستان قدس رضوی، ۱۳۶۸ ش.
۹. بحار الأنوار، علامه مجلسی، ملا محمد باقر، ج ۲ و ۳ و ۶ و ۸ و ۱۰ و ۲۳ و ۵۱ و ۷۰ و ۷۱ و ۷۸ و ۱۰۰، طهران، اسلامیّه، ۱۳۸۶ هـ ق.
۱۰. تأسیس الشیعة لعلوم الإسلام، آیه الله صدر، سید حسن، طهران: أعلمی .
۱۱. تاج العروس، فیروزآبادی، ج ۱۶، بیروت: دارالفکر، ۱۴۱۴ هـ ق.
۱۲. تاریخ یعقوبی، یعقوبی، احمد بن اسحق، ج ۲، ط ۱، طهران، مکتبه حیدریّه،

- ۱۴۲۵ هـ ق .
۱۳. تشویق السالکین، مجلسی اول، ملاً محمد تقی، بی جا، نور فاطمه سلام الله علیها، ۱۳۶۲ هـ ش .
۱۴. تعلیقات بر اثولوجیا (در ضمن منتخباتی از آثار حکمای الهی، ج ۳، آیه الله سید جلال الدین آشتیانی) قاضی سعید قمی، ط ۲، قم: دفتر تبلیغات اسلامی، ۱۳۷۸ هـ ش.
۱۵. التعلیقة علی إلهیات الشفاء، صدرالمتألهین، محمد بن ابراهیم، ج ۱، ط ۱، بیروت: مؤسسه التاریخ العربی، ۱۴۲۸ هـ ق.
۱۶. جُنْجُ حَطِّي، علامه آیه الله حسینی طهرانی، شماره ۷ و ۱۸ .
۱۷. حدیقة الشیعة، ...؟، انتشارات معارف اسلامی، ۱۳۵۰ هـ ش.
۱۸. الحکمة المتعالیة فی الأسفار العقلیة الأربعة، صدرالمتألهین، محمد بن ابراهیم، ج ۷ و ۹، قم: مکتبه المصطفوی.
۱۹. الخصال، شیخ صدوق، محمد بن علی بن بابویه، قم: جامعه مدرّسین، ۱۴۰۳ هـ ق.
۲۰. الدّروس الشّرعیة، شهید اول، شیخ شمس الدّین محمد بن مکی، ج ۲، ط ۱، قم: جامعه مدرّسین، ۱۴۱۲ هـ ق.
۲۱. الدّین و الإسلام، کاشف الغطاء، شیخ محمد حسین، ج ۱، صیدا: مطبعة العرفان، ۱۳۳۰ هـ ق .
۲۲. دین و سیاست در دوره صفوی، جعفریان، رسول، ط ۱، قم: انصاریان، ۱۳۷۰ هـ ش .
۲۳. الذّریعة إلى تصانیف الشیعة، آیه الله طهرانی، حاج شیخ آقا بزرگ، ج ۲، ط ۳، بیروت: دار الأضواء، ۱۴۰۳ هـ ق.
۲۴. رسائل مجذوبیّه، کبودرهنگی، شیخ محمد جعفر (مجدوب علی شاه)،

- تصحیح و تحقیق حامد ناجی اصفهانی، ط ۱، طهران: حقیقت، ۱۳۷۷ هـ ش.
۲۵. رساله سیر و سلوک منسوب به بحر العلوم، علامه آیه الله حسینی طهرانی، ط ۳، مشهد مقدّس: علامه طباطبائی، ۱۴۱۷ هـ ق.
۲۶. رساله لبّ اللباب در سیر و سلوک اولی الألباب، علامه آیه الله حسینی طهرانی، ط ۷، مشهد مقدّس: علامه طباطبائی، ۱۴۱۷ هـ ق.
۲۷. روان جاوید، ثقفی طهرانی، محمّد، ج ۱، طهران: برهان، ۱۳۹۸ هـ ق.
۲۸. روح المعانی، آلوسی بغدادی، سیّد محمود، ج ۳، بیروت: دار احیاء التراث العربی.
۲۹. روح مجرّد، علامه آیه الله حسینی طهرانی، ط ۴، مشهد مقدّس: علامه طباطبائی، ۱۴۳۰ هـ ق.
۳۰. روضات الجنّات، خوانساری، سید محمّد باقر، ج ۲ و ۷، طهران: مطبعة حیدریّه، ۱۳۹۰ هـ ق.
۳۱. زاد المعاد، علامه مجلسی، ملا محمّد باقر، طهران: اسلامیّه، ۱۳۷۸ هـ ق.
۳۲. زندگی و شخصیت شیخ انصاری، کنگره شیخ اعظم انصاری، قم، ۱۳۷۱ هـ ش.
۳۳. سفینه البحار، محدّث قمی، حاج شیخ عبّاس، ج ۲ و ۵، ط ۱، طهران: دارالأسوة، ۱۴۱۴ هـ ق.
۳۴. سیری در اندیشه سیاسی عرب، عنایت، سیّد حمید، ط ۳، طهران: سپهر، ۱۳۶۳ هـ ش.
۳۵. شرح مناقب محیی الدّین، خلخالی، سیّد صالح، ط سنگی، طهران، ۱۳۲۳ هـ ق.
۳۶. الشّیعة و فنون الاسلام، آیه الله صدر، سید حسن، بیروت: دار المعرفة.
۳۷. طرائق الحقائق، محمّد معصوم شیرازی، (معصوم علی شاه)، ج ۳،

انتشارات کتابخانه سنائی .

۳۸. عوالی اللثالی، أحسانی، ابن أبی جمهور، ج ۱، قم: سیّد الشهداء (علیه السلام) ۱۴۰۵ هـ ق .

۳۹. الغدير، علامه أمینی، عبدالحسین، ج ۶ و ۱۰، ط ۴، طهران: مطبعة حیدریّه، ۱۳۹۶ هـ ق .

۴۰. فرج المهموم، سیّد ابن طاووس، علیّ بن موسی، قم: رضی، ۱۳۶۳ هـ ش .
۴۱. الفردوس الأعلى، کاشف الغطاء، شیخ محمد حسین، ط ۱، بیروت: دارالمحجّة البيضاء، ۱۴۲۲ هـ ق .

۴۲. فهرست کتابخانه مجلس، حائری، عبدالحسین، ج ۹، بخش ۲، ط ۱، طهران: چاپخانه مجلس، ۱۳۴۷ هـ ش .

۴۳. الکافی، ثقة الإسلام کلینی، محمد بن یعقوب، ج ۱، ط ۳، طهران: اسلامیه، ۱۳۸۸ هـ ق .

۴۴. کشف الغمّة فی معرفة الأئمة، إربلی، علیّ بن عیسی، ج ۲، طهران: اسلامیه، ۱۳۸۱ هـ ق .

۴۵. کشف المراد فی شرح تجرید الاعتقاد، علامه حلّی، حسن بن یوسف، ط ۵، قم: جامعه مدرّسین، ۱۴۱۵ هـ ق .

۴۶. کیهان انديشه، شماره ۱، مرداد و شهریور ۱۳۶۴، مؤسسه کیهان، نمایندگی قم .

۴۷. لسان العرب، ابن منظور، ج ۱۴، بیروت: دار إحياء التراث العربی، ۱۴۰۸ هـ ق .

۴۸. لوامع صاحبقرانی، مجلسی اوّل، ملا محمد تقی، ج ۴، ط ۲، قم، إسماعیلیان، ۱۴۱۴ هـ ق .

۴۹. المحجّة البيضاء، فیض کاشانی، ملا محسن، ج ۱ و ۴، قم، جامعه مدرّسین.

۵۰. مستدرک وسائل الشیعة، محدث نوری، شیخ حسین، ج ۱، ط ۴، قم: آل البيت، ۱۴۲۹ هـ ق.
۵۱. معادشناسی، علامه آیه الله حسینی طهرانی، ج ۱، ط ۱۰، مشهد مقدس: نور ملکوت قرآن، ۱۴۲۲ هـ ق.
۵۲. المفردات فی غریب القرآن، راغب اصفهانی، بیروت: دار الکتب العربی، ۱۳۹۲ هـ ق.
۵۳. مقدمه تفسیر أبو الفتوح رازی، آیه الله شعرانی، شیخ أبو الحسن، تصحیح علی اکبر غفاری، ج ۱، طهران، اسلامیّه، ۱۳۸۲ هـ ق.
۵۴. مقدمه عوالی اللالی، آیه الله مرعشی نجفی، قم: سید الشهداء (علیه السلام)، ۱۴۰۵ هـ ق.
۵۵. منیة المرید، شهید ثانی، شیخ زین الدین بن علی، قم: جامعه مدرسین، ۱۴۰۵ هـ ق.
۵۶. الموافقات فی اصول الأحکام، شاطبی، ابراهیم بن موسی، تحقیق محمد محیی الدین عبدالحمید، مصر: مکتبه محمد علی صبیح.
۵۷. مهر تابان، علامه آیه الله حسینی طهرانی، ط ۴، مشهد مقدس: علامه طباطبائی، ۱۴۲۴ هـ ق.
۵۸. المیزان فی تفسیر القرآن: علامه طباطبائی، سید محمد حسین، ج ۲ و ۵ و ۱۷، ط ۳، طهران: دار الکتب الإسلامیة.
۵۹. نثر طوبی، آیه الله شعرانی، شیخ أبو الحسن، ج ۱، طهران: اسلامیّه، ۱۳۹۳ هـ ق.
۶۰. نزهة الأرواح، شهرزوری، شمس الدین محمد بن محمد، ج ۱، حیدرآباد دکن: مجلس دائرة المعارف عثمانیّه، ۱۳۹۶ هـ ق.
۶۱. نگرشی بر مقاله بسط و قبض تئوریک شریعت دکتر عبدالکریم سروش،

- علامه آية الله حسينى طهرانى؛ ط ۲، طهران: مؤسسه ترجمه و نشر دوره علوم و معارف اسلام، ۱۴۲۷ هـ.ق.
۶۲. نور ملكوت قرآن، علامه آية الله حسينى طهرانى، ج ۲، ط ۲، ج ۳ و ۴، ط ۱، مشهد مقدس: علامه طباطبائى، ۱۴۱۷ هـ.ق .
۶۳. وسائل الشيعه، (تفصيل وسائل الشيعه إلى تحصيل مسائل الشريعة) شيخ حرّ عاملى، محمد بن الحسن، ج ۱، ط ۱، قم، آل البيت، ۱۴۲۹ هـ.ق .
۶۴. ولايت فقيه در حكومت اسلام، علامه آية الله حسينى طهرانى، ج ۳، ط ۱، طهران، مؤسسه ترجمه و نشر دوره علوم و معارف اسلام، ۱۴۱۵ هـ.ق .

مطالب و ردیه‌هایی که در کتاب شریف سرفراست سوح درباره بحث‌ها و نظریات کتاب
پرواز روح بکار رفته است، در سه مورد شایان توجه است:
اول: درباره عدم نیاز به استاد و مربی کامل در سیر و سلوک برای تکمیل نفوس بشریه.
دوم: درباره انتقاد از خواندن علم فلسفه.
سوم: درباره نهایت سیر که به شناخت ولی مطلق، حضرت حجت صلوات الله علیه
منتهی می‌گردد.
برگرفته از ص ۲۳

رساله فقه‌های حکیم مجموعه یادداشت‌هایی است که حضرت علامه آیت الله مؤلف محترم قدس سره
آن را در جنگ خلی شماره ۷۰ به صورت رساله‌ای مختصر در اہتمام و لزوم خواندن علم حکمت
و عرفان نگاشته و در آن نام جمع کثیری از جابذة علماء و اساطین فقاهت شیخ از صدر اسلام
تا کنون که به علم فلسفه و عرفان و تدریس آن اہتمام آکید داشته اند را ضبط و ثبت فرموده اند.
برگرفته از ص ۵۶ و ۱۹۶

انتشارات علامه طباطبائی